بسم الله الرحمن الرحیم

طایفهٔ شیبانی

طایفه شیبانی که از طوایف بزرگ ساکن ولایت کاشان و از اصیل‌ترین شعوب و قبایل شمار میروند
اصل ایشان از عرب بنی شیبان و سلسله نسب ایشان منتهی بمعدّ بن عدنان است که از قبایل عرب مستعربه
میباشند و مسکن ایشان در خاک جزیرة العرب و حدود عراق و بین النهرین بوده و چنانکه معلوم است شعب
این طایفه هم مثل سایر طوایف و قبایل حاله عرب غالباً در کار جنگ و در حال نقل و انتقال
بوده و آنچه از تواریخ عرب مکشوف و مستفاد میگردد این طایفه بواسطه قوت و شجاعت ذاتیه و
شوکت و شهامت فطریه و علو طبع و رفعت همت گاهگاه لدی الفرصه خروج مینموده و با خلفا و بزرگ و
سلاطین مسترک عصر از در جنگ و مخالفت بر می‌آمده و مدعی امارت و سلطنت سر از ربقه اطاعت
برکشیده بجنگ و محاربت قیام مینموده و اساس سلطنت و خلافت خلفا را متزلزل میساختند و ملوک
و اقیال برای رفع غائله و دفع حادثه آنها مجبور بسوق سپاه گران میگردیدند تا پس از مقاتلات شدید و
خونریزیهای بسیار بر آنها ظفری یافته یا سپری میانداختند و عاقبت کار بتصالح و صلح منتهی و آنها
مطیع و آرام میگشته و بعضی رجال بنی آنها از فرط غیرت و شجاعت محض حفظ ننگ و نام شمشیر در نیام
نمیکرده و تا آخر نفس میکوشیده تا از دم تیغ شربت مرگ مینوشیده چنانکه در ذیل این جزوه اجمالاً
ذکری از بعض آن حوادث میشود

آنچه از تواریخ بر می‌آید بعض از طوایف و شعب بنی شیبان از قرون اولای اسلامی یعنی بعد از فتح ایران بدست
لشکر عرب و انبساط دولت و سلطنت اسلامیه بسمت شرق از خاک جزیرة العرب و بین النهرین بحدود
و بلاد ایران و مرو و ترکستان مهاجرت کرده و این شعبه مخصوص از بنی شیبان که اسلاف بنده نگارنده
باشند آنچه از بعض اسناد تاریخی و مسموعات از آباء و اسلاف معلوم میشود نیز در قرون اولای هجری (تقریباً) در

زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس و بلکه از صدر استقرار و استقلال دولت علیه عربیه در حدود و بلاد ایران
که بعض قبایل عرب مرور از بادیه نجد و حدود عمان و یمامه و غیرها بمملکت فارس و حدود ایران مهاجرت
مینموده‌اند از آنها از عربستان بفارس هجرت نموده و پس از چند قرن اقامت در آن حدود در قرون
اخیره یعنی از اواسط عهد سلاطین صفویه انار الله برهانهم که کلیه بلاد و اصقاع ایران از استیلای [illegible] حاصل شده
بوده از فارس بعراق عجم مهاجرت کرده و در دار المؤمنین کاشان توطن اختیار نموده‌اند
اینک شرح احوال اجمالی بنی شیبان و اسامی بعض معاریف و اعیان اسلاف این طایفه آنچه از کتب تواریخ
بدست آمده بر سبیل ایجاز در اینجا بمقدمه ذکر میشود

در تاج العروس و قاموس و صحاح جوهری چنین مینویسد شیبان طایفه و قبیله از بکر است که بشان را
شیبانیه گویند و آنها دو شیبانند یکی شیبان بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن (در جای
دیگر بجای بکر نیز ضبط شده است) وائل و آن دیگر شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابه و آن دو
قبیله عظیم هستند منتهی ببطون و افخاذ چند چنانکه بعد در کتاب خودمان (کتاب انساب العرب)
تصریح کرده‌ام و امام احمد بن حنبل و امام محمد بن حسن صاحب امام ابو حنیفه منسوب بقبیله ثانیه هستند و
شیبانیه قریه ایست در قرب (رقه)

و در جلد دویم عقد الفرید در ذکر قبایل عرب مینویسد (شیبان بن ثعلبة بن عکابه) و از ایشان است
(جساس بن مرة بن ذهل بن شیبان قاتل کلیب بن وائل و همام بن مرة بن ذهل بن شیبان
(در قاموس اللغه گوید ذهلان دو ذهل‌اند ذهل بن شیبان و ذهل بن ثعلبة بن عکابه و هر دو از
ربیعه‌اند) و قیس بن مسعود بن قیس بن خالد و از ذو الجدین و پسرش بسطام بن قیس فارس
بنی شیبان در جاهلیت و از ایشان هانی بن قبیصة بن هانی بن مسعود بن المزدلف و
عمران بن ابی ربیعه بن [illegible] بن شیبان و او است که رهاینه و زنهار و دو عیال نعمان بن منذر را
و آنچه برای او بود از کسری (پادشاه عجم) و بسبب او بود وقعه جنگ (ذوقار) چنانکه در دیوان

(یوم ذوقار) روز شکست ... و آن اول روزیست که عرب بر عجم ... یافتند

وحیره شرح آن بیاید) و نیز از ایشان مصقلة بن هبیره است که مهتری شریف بود چنانکه فرزدق در
حق او گوید

وبیت ابی قابوس مصقلة الذی   بنی حیث مجد اسمه غیر زائل

و نیز در مدح او اخطل گوید

دع المغمر لا تسئل بمصرعه   و سل بمصقلة البکری ما فعلا

و از ذهل بن شیبان عوف بن محلم است که در بارهٔ او گفته اند (لا حر بوادی عوف)
این عبارت در عرب مثل است و معنی آن اینست که (عوف غالب چیره است بر کسانی که
باشندگان وادی خویش و آنها مانند بنده اند در طاعت وی) و او عوف بن محلم بن شیبان [بن ذهل]
و ضحاک بن قیس خارجی (که شرح احوال وی در ذیل این رساله مشروحاً ذکر میشود) و مثنی بن حارثه
(بشرح ایضاً) و یزید بن رویم و از ایشانست غضبان بن القبعثری و یزید بن مسهر پدر ثابت که
ذکر او در اغانی نموده است و حوفزان که او حارث بن شریک و از اولاد معن بن زائده است و شبیب حروری
(ذهل بن ثعلبة بن عکابه) از ایشانست حارث بن وعله که مهتری شریف و ارجمند بوده و از اولاد
او حصین بن منذر بن حارث بن وعله صاحب رایت ربیعه است در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علی
ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که در بارهٔ او علی علیه السلام این شعر را انشا نماید

لمن رایة سوداء یخفق ظلها   اذا قیل قدمها حصین تقدما

و از ایشان قعقاع بن شور بن نعمان است که مردی شریف و ارجمند بود و نیز از ایشانست دغفل
ابن حنظلة العلامه که اعلم اهل زمان خود بود و اینها از بنی ذهل بن ثعلبة بن عکابه اند
بالجمله اینها اسامی جماعتی از وجوه و اعیان بنی شیبان است که در عهد جاهلیت و اسلام بوده و در کتاب
عقد الفرید مذکور است
یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در کلمه شیبان میگوید نام محله ایست در بصره که انجا را بنو شیبان

[illegible]

میگویند و منسوب بقبیله ایست که ایشان منسوب بشیبان بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی
ابن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد
ابن عدنان است در تاریخ ابن خلکان هم نسب بنی شیبان را بهمین طریق ذکر میکند
اما اینکه بعض از ارباب سیر و اهل تاریخ عصر ابوالفتح محمد خان شیبانی ولد بداق خان بن ابوالخیر خان
که خود و اسلافش در دوره سلطنت گورکانیها در خراسان و ماوراء النهر رایت جهانبانی افراشته و
داعیه سلطنت داشته (چنانکه در جلد هفتم تاریخ روضة الصفا و بعض تواریخ دیگر در ذیل وقایع سلطنت
سلطان حسین بن بایقرا آخرین سلاطین گورکانیه شرحی از احوال و اعمال و شوکت و حشمت و عظمت وی
و اسلاف او نگاشته اند) چنین تصور کرده اند که نژادش منتهی بشیبان عرب میرسد این اشتباه از بزرگان
[است و] شاید این شبهه و گمان از آنجا حاصل شده باشد که همچنانکه احمد بن حنبل شیبانی مولدش مرو بوده و
بمروزی معروف است بعضی گمان کنند که اباء و اسلاف شیبانی هم قدیماً از جزیرة العرب بماوراء النهر و ترکستان
مهاجرت کرده باشند ولی چنین نیست و این اشتباه محض است محمد خان شیبانی ابن بداق سلطان
ابن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان شیبانی خان بن جوجی خان بن چنگیز خان و از نژاد
مغول است که پس از غلبه بر امیرزادگان گورکانی بشاهی بیک خان معروف شد و چون جد اعلای شیبانی
خان است آن طایفه را منسوب بدو کرده شیبانیه خوانند و پس از آنکه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن
شیخ جنید صفوی سر سلسله سلاطین صفویه در ایران سلطنت یافت و حدود مملکت را از متصرفین متصرف
کرد با لشگری وافر بخراسان نهایة محمد خان شیبانی (شاهی بیک خان) را مغلوب و مقتول نموده
اعضای او را برای ولات ملوک که از او تمنای حمایت داشتند فرستاد و از جمله سر او را که پوست کنده
انباشته از کاه کرده بود نزد سلطان بایزید سلطان روم فرستاد و کاسه سر او را در طلا گرفته
جام میگساری کرد و گویند در ادوار ... آغاز ستم روز افزون حاکم استمدار و مازندران که با عماد
بر شاهی بیک خان راه خلاف شاه اسمعیل میسپرد و میگفت دست توانائی بدامن شاهی بیک خان

فرستاده پیام فرمود که اگر دست تو به من نرسید با دست او را به من تو رسیدیم و آه آتشیم
از شرر هر دو آن حال زهره اش آب و دلش چون پهلوی سهراب گشته پس از چند روز جهان را وداع گفت
باری بر سر مطلب باز آئیم چون از ذکر و اظهار مدعا که راویان منظومه نگارند و نقش بهای تاریخ
که خلفا عن سلف در دست داشته اند نسب طایفه من منتهی بمعن بن زائده شیبانی امیر الاسخیاء
عرب منتهی میشود مناسب دیدم تحت ترجمه احوال معن را از کتب رجال و تواریخ عربیه شرح حال
ترجمه و در اینجا نقل و درج نمایم و نیز شرح چند تن از اکابر و اعیان حارث بن شیبان را از علما و ادبا
و امرا و عرفا و غیرهم حسب المناسبه در ذیل آن بنگارم
احمد شمس الدین بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان در کتاب وفیات الاعیان معروف بتاریخ ابن خلکان
ترجمت معن بن زائده را چنین مینگارد
(معن بن زائده شیبانی) ابو الولید معن بن زائده بن عبد الله بن زائده بن مطر بن شریک
ابن عمرو بن قیس بن شرحبیل بن مرة بن ذهل بن شیبان بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن
بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد
ابن عدنان مردی بود بخشنده و جواد شجاع و دلیر کثیر العطاء و کثیر الخیر در نیکوئی و احسان
بی اختیار ستوده و ممدوح شعرا و ستایشگران مقصود هر قاصد و منتجع هر راجی
ابن خلکان در ذیل ترجمت احوال مروان بن ابی حفصه شاعر که از مخصوصان معن بن
زائده و اکثر مدایح وی در حق معن بوده است بعضی از نوادر و لطایف اخبار معن را ذکر میکند که
من بعد حسب المناسبه در اینجا درج و ایراد مینمایم
گویند مروان که از شعرای جلیل القدر و فحول متقدمین بشمار آید ابو العباس عبد الله بن
معتز در کتاب طبقات الشعراء در حق وی گوید برترین و نیکوترین اشعار مروان قصیده لامیه
غرائی است که در مدح معن بن زائده شیبانی سروده که بواسطه آن بر تمام شعرای زمان خویش
تفضل

تفضل یافته و گویند بجهت همان یک قصیده چندان عطیه و مال از معن بدو رسید که مردم
که قادر بر اندازه و سنجش مقدار آن نبود و آن قصیده خیلی طویل و قریب بشصت بیت است که
نقل آن در اینجا بی مورد و موجب تطویل است
و نیز ابن معتز از شرحبیل بن معن بن زائده حکایت کند و گفت در راه مکه بیحیی بن خالد برمکی برخوردم
که در قبه ای نشسته و عدیل وی هم در محمل و مصاحب سفر وی قاضی ابو یوسف حنفی بوده و مشار الیهما قصد حج
داشتند شرحبیل گوید من تحت آن قبه رفتم که در آن حال مردی از بنی اسد را دیدم بر یحیی وارد شد با
لباس و هیئت نیکو پس شعری بر وی انشاد کرد یحیی بن خالد در میان آن اشعار با او گفت ای مرد آیا تو را
در شعر این بیت نهی نکردم پس از آن گفت ای برادر بنی اسد هرگاه شعر میگوئی همانا مانند قول این
شاعر بگو که میگوید و ابیات لامیه را که ذکر آن پیش گذشت یحیی انشاد کرد پس قاضی ابو یوسف از آن
ابیات غرا ابیات متعجب گشته بیحیی گفت ای ابوالفضل کیست گوینده این ابیات یحیی گفت این
اشعار را مروان بن ابی حفصه در مدح پدر این جوان که تحت این قبه است گفته شرحبیل گوید
ابو یوسف بجانب من نگریست و من بر اسب خود مرکبی ممتاز و فرسی بی انباز بود سوار بودم گفت
تو کیستی ای جوان خدای تعالی تو را باقی بدارد و بما نزدیک گرداند گفتم من شرحبیل بن معن بن
زائده شیبانی هستم گفت شرحبیل قسم بخدا هیچ ساعتی خوشتر و مسرت بخش تر از این ساعت
هرگز برای من پیش نیامده بدیدار تو چندان قریر العین و شادمان خاطر شدم که بوصف اندر نیاید
و حکایت شده است که پسری از مروان بن ابی حفصه مذکور روزی وارد بر شرحبیل بن معن شده و این اشعار
انشاد نمود

أيا شرحبيل بن معن بن زائدة | يا أكرم الناس من عجم ومن عرب
أعطى أبوك أبي مالا فعاش به | فأعطني مثل ما أعطى أبوك أبي
ما حل قط أبي أرضا أبوك بها | إلا وأعطاه قنطارا من الذهب

پس بر حسین بن معن بن زائده قنطاری از طلا برد و عطا کرد

بالجمله معن در ایام سلطنت و دولت بنی امیه مدتی مدید در عراق عجم و آذربایجان حکومت داشت و از آن
پس پیوسته در گردش و نقل و انتقال در ولایات بود تا در پایان سیر و گشت نزد یزید بن عمر بن هبیره
فزاری امیر عراقین شد و در صحبت وی چندی اقامت جست چون دولت از بنی امیه به بنی عباس منتقل گردید
و بین ابوجعفر منصور دوانیقی و یزید بن عمر فزاری کار بمخالفت و مناجزت پیوست و منصور مدت چند
ماه یزید را در شهر (واسط) محاصره نمود عاقبت او را امان داده و شهر نزد او را صلحاً مفتوح ساخت و یزید
آنگاه برادرش با اهل بیت خویش نزد ابوجعفر منصور شد و با این حال منصور رعایت حرمت عاقبت نقض
عهد کرده او را بکشت در آن وقت معن بن زائده چون در دوستی و مواخات با یزید همداستان و از بیم جان خویش
داده بود بعد از قتل او از ابوجعفر منصور بیمناک و خائف شد و در زمانی مختفی گردید و در مدت اختفایش غرایب وقایع
شد که از جمله آنها این است که مروان بن ابی حفصه شاعر در ذکر حکایت کرده گوید معن بن زائده در اوانی
که والی بلاد یمن بود برای من حکایت کرده در زمانی که ابوجعفر منصور در طلب من جدی تمام داشت و وعده داده
بود که هر کس مرا کشف نموده نزد وی برد مالی گزاف به او عطا خواهد و من از شدت کاوش و کوشش و تفتیش گماشتگان
وی مضطرب و حیران گشته برای تنگ کردن خویش حیلتها بکار بردم و مدتی چندان در آفتاب ایستادم تا روی
من از حرارت شمس برشته و سوخته و عارضم یکباره دگرگون شد و جبه پشمینی در بر کرده بر شتری سوار و از
شهر بغداد عازم فرار گردیدم و در صحراها اقامت گزینم چون از باب حرب که یکی از دروازه‌های بغداد است
خارج شدم سیاهی را دیدم شمشیری حمایل کرده از قفای من روان است تا آنکه از نظر پاسبانان
دروازه و دیدبان شهر دور و غایب شدم ناگاه او از قفای من در آمده مهار شتر مرا گرفت و فرود آورده
و دست مرا گرفت گفتم ترا چه شده و با منت چه کار است گفت تو همانی که مطلوب امیرالمؤمنین هستی گفتم
کیستم که مرا طلب کنند گفت تو معن بن زائده‌ای گفتم این چه سخن است از خدای عز و جل بپرهیز من کجا
و معن بن زائده گفت وا بگذار این سخنان را والله من از تو عارف‌ترم بحال تو هستم و ترا نیک میشناسم

۳۰

پس من چون جد او را بر آن دیدم و راه چاره برای استخلاص خویش نیافتم گفتم عقد جواهریست که با خود حمل
کرده ام البته به اضعاف آنچه منصور بر بردن من نزد او وعده جایزه داده است قیمت دارد این را
بگیر و سبب ریختن خون من مشو گفت آن را بیرون آر من عقد جواهر را از جیب خویش در آورده بدو دادم
ساعتی در آن نگریسته گفت راست گفتی در قیمت آن و من قابل و سزاوار آن نیستم تا اینکه از تو
سؤالی نمایم اگر جواب مرا از در صدق گفتی تو را رها میکنم گفتم بگو گفت مردم همه ترا بجود و سخا وصف
میکنند خبر ده مرا آیا هرگز دفعه واحده کل مال خویش را بخشیده‌ای گفتم نه گفت آیا نصف آن را بخشیده‌ای
گفتم نه گفت ثلث آن را گفتم نه تا به عشر رسید دیگر خجالت کشیدم و حیا مانع انکار شد گفتم
میبرم که چنین بکاری کرده باشم گفت این از تو کار بزرگی نیست من قسم بخدا مردی پیاده هستم و روزی
در ماهه من از ابوجعفر منصور ماهی بیست درهم است (تقریبا یک تومان) و این جواهر هزارها دینار قیمت دارد
من این را به تو بخشیدم و ترا بخود و جود و بخشش که در میان جهانیان مذکور و مشهور است
و هر آینه بدان که از تو در این جهان سخی‌تری هست پس تو را عجب و شگفتی نگیرد و خویشتن را بر خلق
فضیلتی ننهی و از این پس هر بخششی از تو سر زده است کوچک بشماری و در اتیان مکرمت و
احسانی دریغ و توقف ننمائی پس از آن عقد جواهر را بسوی من انداخت و مهار شتر را رها
کرده از پی برگشت گفتم ای مرد این چه کاری است تو مرا مفتضح و رسوا کردی هر آینه ریختن خون
من بر من آسانتر و گواراتر است از این کاریکه تو کردی بگیر این چیزی را که تو داده ام که من بی‌نیاز
از آن هستم خندید و گفت تو میخواهی این فعل مرا دروغ نمائی و در این سخن دروغ گویم قسم بخدا
آن را نمیگیرم و بجهت این نیکی و احسانی که در باره تو نموده ام ابداً اجر و قیمت نمی‌ستانم و نیکی و
معروف خود را هرگز نپذیرفتن پاداش و مزد ضایع و باطل نمیسازم و راه خویش گرفته برفت
قسم بیزدان پاک هر وقت که امان یافتم و آسوده گشتم چندانکه او را طلب کردم و جوینده و پاینده
واو رفته در هر چه بجایست از پیش بذل نمودم که شاید او را بدست آرم خبر و اثری از وی نیافتم گوئی

زمین آورد و فرو برد

بالجمله معن پیوسته پنهان می‌زیست تا آنکه روز هاشمیه در رسید و آن روز مشهوریست که در آن روز جماعتی از راوندیهای خراسان بر منصور شوریدند و درایت فلفت و محاربت افراشته جنگ عظیم مابین آنها و سپاه منصور در هاشمیه (و آن شهریست در قرب کوفه از بناهای سفاح) واقع شد

غرس النعمة ابن الصابی در کتاب هفوات چنین ذکر میکند که چون سفاح از بنای شهر خویش (هاشمیه) در انبار فراغت یافت که این مقارن ماه ذی القعده سنه ۱۳۴ یکصد و سی و چهار هجری بود معن در نزدیکی ایشان متواری می‌زیست تا در روز جنگ هاشمیه فرصت یافته متنکر آمد و شال بر سر و لثام بر دهان بسته خود را چون شیر غژمان بمقدم لشکر منصور در افکند و در پیش روی خلیفه جان نثاری کرد که سپاه خصم را یکباره منهزم کرد سخت منصور از شهامت و شجاعت وی در شگفتی و حیرت افتاده چون بوی نزدیک شد پرسید تو کیستی و بحکم معن لثام از روی برگرفته گفت ای امیر من طلب کرده و خواسته تو معن بن زائده هستم پس خلیفه او را امان داد و اکرام فرمود و او را فرمود و در کنف حمایت و عنایت خاصه خویش گرفته ببذل تشریف و جامه در رتبه‌اش بیفزود و در زمره خواص حضرت خلافت درآورد

پس از آن روزی معن بحضرت خلیفه در آمد منصور چون نظر بوی افکند گفت ای معن تو بمروان بن ابی حفصه صد هزار درهم در صله این شعر وی عطا کرده‌ای که در حق تو گفته است

معن بن زائدة الذی زیدت به — شرفاً علی شرف بنو شیبان

گفت حاشا چنین است یا امیرالمؤمنین بلکه من در صله این کلام وی در این قصیده بوی عطا کرده‌ام که گوید

ما زلت یوم الهاشمیة معلناً — بالسیف دون خلیفة الرحمن

فمنعت حوزته وکنت وقاءه — من وقع کل مهند وسنان

پس منصور مسرور گشته گفت احسنت ای معن و روزی با وی گفت ای معن چه قدر غیبت و سخن

ام

مردم در باره قوم و قبیله تو زیاد شده است گفت ای امیر

إنّ العرانین تلقاها محسّدة — ولا تری للئام الناس حسّادا

روزی معن بمجلس منصور داخل شد در حالیکه مسن گردیده و آثار شیخوخت و کبر در منظر او پدیدار خلیفه گفت ای معن بکبر سن پیر گشتی گفت در اطاعت تو گفت اما چابک و چالاکی گفت بر دشمنان تو گفت در تو هنوز بقیه‌ای از روان و توان و فهم و درایت بجاست گفت برای خدمت تو یا امیرالمؤمنین

مشهورتر و نیکوترین قصایدی که مروان در مدح معن گفته قصیده لامیه است که در ذکر آن پیش گذشت و نیز از قصاید وی در حق معن این قصیده است که چند بیت آن در ذیل درج میشود

قد آمن الله من خوف و من عدم — من کان جاراً له من حوزة الزمن

معن بن زائدة الموفی بذمته — والمشتری الحمد بالغالی من الثمن

رب العطایا التی تبقی محامدها — غنماً اذا عدّها المعطی من الغبن

بنی لشیبان مجداً لا زوال له — حتی تزول ذووا الارکان من حضن

(حضن بفتح حاء مهمله و ضاد معجمه و بعد از آن نون اسم کوه عظیمی است میانه نجد و تهامه که میانه آن و تهامه یک منزل راه است گفته میشود در مثل (انجد من رأی حضناً) و برای این کوه در اشعار و اخبار ذکر بسیار است

روزی یکی از فصحا بر معن داخل شده بدو گفت اگر من بخواهم بعضی را که بر تو گران می‌آید نزد تو شفیع خویش گردانم هر آینه برای من سهل است لکن من قدر و منزلت تو را از دو شفیع میگردانم و از فضل تو طلب عطا و بی‌نیازی میکنم پس اگر رای تو این است و تقاضای خاطرت چنین که مرا فرو گذاری و از ساحت کرم خویش دور داری بحیثیتی که نفس من از امید تو فرومانده و از رشته رجای تو منقطع گردد پس چنین کن که من گوارا میدارم و منزه میکنم نفس خود را از مسئلت و طلب حاجت بحضرت تو بلکه گرامی و منزه میدارم

روی خود را از زره کردن تو

معن را اشعاری نیکوست که اکثر در شجاعت و دلیری سروده ابو عبدالله منجم در کتاب البارع نام او را ذکر کرده و قطعه چند از اشعار وی ایراد نموده از جمله آنها قول او در باره خطاب بن اخی عبد الجبار ابن عبد الرحمن که او را دو بیت در میان دو رسته از مردم تکبیر و ناز و تبختر نموده و حال آنکه قبل از آن با خوارج ملاقی و حرب نموده و از آنها فرار کرده بود و هی هذه

هلا مشیت کذا غداة لقیتهم | و صبرت عند الموت یا خطاب
تخال خوار العنان کانه | تحت العجاج اذا استحث عقاب
و ترکت صحبک و الرماح تنوشهم | و کذاک من قعدت به الاحساب

ابو عثمان مازنی نحوی گوید صاحب شرطه (رئیس پاسبانان) معن را حکایت کرده گفت در یکی [illegible] معن بردم دو ری را با پاسبانی [illegible] را دیدم بسرعت پیش آمد معن گفت گمان دارم این مرد غیر مرا اراده کرده باشد پس بجانبش گفت او را مانع مشو او را بهستان تا بیاید تا مقابل معن ایستاد و این اشعار انشا کرد

اصلحک الله قل ما بیدی | فما اطیق العیال اذ کثروا
الح دهر رمی بکلکله | فارسلونی الیک و انتظروا

صاحب شرطه گفت معن در حالیکه او را فرح و نشاط و بشاشت و انبساط فوق العاده که هنگام بخشش و دهش عادت کریمان است دست داده بود گفت قسم بخدا هر آینه باید تعجیل در بازگشت تو بنمایم پس گفت ای غلام فلان ناقه مرا با هزار اشرفی باو بده او در حال برداد و سائل رفت و حال آنکه معن او را هیچ نشناخت

هم از غرایب و نوادر سخاوت و عطای معن حکایت کنند که روزی شاعری عرب (که گویا همان حسین بن مطیر الاسدی صاحب قصیده مرثیه معروف در حق معن بوده است) از راه دور در بر سرای معن آمد

آمد

و خواست تا بحضرت وی داخل و بفیض عطایای او نایل گردد چون بصورت اعراب بدوی و با حال بادیه نشینان درین اثنا بر دروازه بود حجاب وی را مانع از دخول شدند مشار الیه پس از یاس این شعر را انشا نمود

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی | فلیس الی معن سواک شفیع

و بر تخته پاره نوشته در جوی آب که درون قصر معن میرفت انداخت معن چون تخته پاره را بدید و شعر را قرائت نمود فوراً خدام را فرمود همانا شاعری در خارج قصر است که او را از ملاقات من ممنوع داشته اند وی را حاضر کنید خدام رفتند و جز آن عرب کهن جامه کسی را در دور قصر نیافتند تصور کردند که او همان شاعر منظور معن باشد بازگشته گفتند چنین شخصی در خارج سرای است معن گفت هر که را یافتید وی را حاضر کنید رفتند و آن شخص را بحضرتش آوردند معن گفت این شعر را تو گفته ای گفت بلی در حال فرمان داد تا هزار دینار زر (هزار اشرفی) باو صله عطا کردند و گفت این مرد مهمان ماست وی را گرامی دارید و نیکو پذیرائی کنید و تخته پاره را در زیر مسند خود نهاد بامداد دیگر که به بساط امارت نشست تخته را از زیر مسند در آورده قرائت کرد و فرمود شاعر را حاضر کردند و هزار اشرفی بوی عطا نمود و تخته را در زیر مسند نهاد روز سوم باز بهمان دستور پس از قرائت شعر شاعر را حاضر و هزار دینار دیگر باو صله داد روز چهارم باز بدستور گذشته شاعر را ببذل هزار دینار بنواخت شاعر را که این مایه عطیه و صله را از او حوصله نبود اندیشه گرفت که یک بیت من درخور چهار هزار دینار زر نیست و ترسید که از اعطای عطا از اسخیای و سماح [illegible] بسی زیاده از استعداد گشته زر را [illegible] پس شاید پشیمان گشته یکدفعه چهار هزار دینار را از من باز ستاند بهمین اندیشه و توهم شبانه چهار هزار دینار زر را برداشته بی خبر آهنگ دیار و بطرف بادیه رهسپار گشت بامداد روز دیگر که معن آمد بر بساط نشست بدستور ایام گذشته تخته پاره را از زیر مسند در آورده شعر را قرائت و بحضارش فرمود تا او را عطیه عطا نمایند وی را خبر دادند که دوشینه شاعر مزبور زرها را برگرفته و رفته است معن از رفتن وی افسوس خورده قسم یاد نمود که تا زر و سیم در خزانه من بود بصله همین یک شعر روزی هزار دینار باو عطا میدادم

بالجمله این خبر در ابواب تواریخ و سیر از اخبار مکارم و مفاخر و شرح محاسن و مآثر معن
و نوادر جود و سخا و نظایر اینگونه بخشش و عطای وی بس در متون تواریخ نگاشته و زیب صحایف
و اوراق داشته و در اینجا گنجایش ذکر ندارد و حاجت هم بذکر آن نیست

معن در دولت بنی عباس پس از چندی حکومت یمن در اواخر امرش از جانب منصور خلیفه والی
سجستان (سیستان) گردید و بدانجا انتقال نمود و در آنجا نیز مراوده آثار و ماجرا بالا گرفت و
شعرا از اطراف قصد وی نموده روی بدانجا نهادند چون سال یکصد و پنجاه و یک ۱۵۱ و بروایتی پنجاه
و دو و بقولی پنجاه و هشت هجری در آمد ایامی در خانه معن جمعی از اهل صنعت و کارگران بشغل کاری
بردند قومی از خوارج که کینه وی را در دل داشتند در میانه آنها پنهان گشته غفلة معن را در حالی
که مشغول حجامت بود کشتند پس از آن پسر برادر معن یزید بن مزید بن زائده از پی آنها شتافته
تمامشان را از دم تیغ گذرانید چنانکه یک تن از آنها جان بدر نبرد   قتل معن در بست
واقع شد واین واقعه در زمان مهدی بن منصور عباسی بود

از نوادر و غرایب بخشش و عطای او در سیستان نیز در تاریخ سیستان چنین حکایت کند که روزی
مروان بن ابی حفصه نزد معن اندر آمد و مروان شاعر او بود (چنانکه از پیش ذکر نمودیم) و در آن چند
بگذشت که معن او را ندیده بود گفت کجا بودی گفت بنده را زاده آمد و بنده بحدیث وی
مشغول بود گفت او را چه نام کردی گفت   شعر

سمیت معنا بمعن ثم قلت له   هذا سمی عقید المجد والجود

گفتا ای غلام هزار دینار ده او را   و یا مروان بیتی دیگر بگوی   گفت

انت الجواد و منک الجود اوله   فان هلکت فما جود بموجود

باز گفت یا غلام هزار دینار دیگر بده   و تو بیتی دیگر بگوی   گفت

اصحبت یمنک من جود مصورة   لا بل یمینک منها صورة الجود

باز

بازگفت هزار دینار دیگر بده   و تو بیتی دیگر بگوی   گفت

من نور وجهک تضحی الارض مشرقة   و من بنانک تجری الماء فی العود

بازگفت یا غلام هزار دینار دیگر بده و تو بیتی دیگر بگوی   گفت

صلی لجودک جود الناس کلهم   فصار جودک محراب الاجاود

گفت ای غلام هزار دینار دیگر بده   و تو بیتی دیگر بگوی گفت

لو ان فی نوره مثقال خردلة   فی السود کلهم لابیضت السود

گفت یا غلام هزار دینار دیگر فرا او ده و تو بیتی دیگر بگوی غلام گفت دینار نیز نماند اندر خزینه
معن گفت بخدای تعالی که اگر مرا در خزینه دینار بودی و تو همچنین تا هزار بیت همی گفتی هر بیتی را
هزار دینار همی دادمی

علامه ابو الحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی معروف بابن
اثیر جزری ملقب بعز الدین در کتاب تاریخ کامل شرح واقعه قتل معن بن زائده را بدین طریق نگاشته است که
در سنه ۱۵۱ یکصد و پنجاه و یک هجری چون منصور معن بن زائده شیبانی را بولایت و حکمرانی
سجستان (سیستان) منصوب و مأمور نمود معن پس از وصول بدانجا به (رتبیل) پیغام داد و از
فرمود که آن مالیه مقرری و رسم جزیه همه ساله بر عهده وی بوده است حمل دهد رتبیل متعهد و جانب از
این بابت نزد معن فرستاده و قیمت زیاد و گزاف بر آنها نهاد معن در غضب شد خود بصوب رخج
(رخد) حرکت کرد و در مقدمه او پسر برادرش یزید بن مزید بن زائده بود چون بحدود رخج (رخد)
رسید مطلع گردید رتبیل ۲ از رخج (رخد) خارج و بعزم ییلاق زابلستان رفته است معن
شهر رخد را تسخیر نموده برده و اسیر کثیری از اهالی آنجا گرفت که از جمله آنها فرج رخجی بود که او کودکی
بود با پدرش (زیاد) در اثنای آن حال معن از دور گرد و غباری در هوا مشاهده نمود که گورخرهای
دشت (گورخرها) برپا کرده بودند گمان برد لشکری روی بوی آورده تا اسرا را از دست وی

رها و خلاص کنند در حال امر کرد تا تیغ در میان اسیران نهاده عده کثیری از آنها کشتند
چون امر غبار معن ظاهر و آتش جنگ را گر دید فوراً دست از قتل اسرا باز داشته و بیمناک شده از میان
پیش آمد و در قبیل از زابلستان بازگشته حمله برخ آورد لهذا ابن اثیر رجعت نمود و جماعتی از
خوارج را این سیرت معن نکوهیده و ناگوار افتاده کینه وی در دل گرفتند و در میان فعله و کارگران
که در سرای وی مشغول کار و بنای عمارت بودند پنهان شده چون کارگران میان سقف رسیدند
جماعت خوارج شمشیرهای خود را در میان دسته‌های نی پنهان کرده داخل خانه معن گردیدند
در حالی که او مشغول حجامت بود و بی درنگ تیغها بر او آختند و بعضی از آنها خنجر را با شکم معن برد
شکمش را پاره کردند و یکی از آنها چون ضربتی بوی زد گفت من آن جوان طاقی هستم (طاق رستاقی است در
قرب زرنج (زره) از سیستان) پس زیره بن مزید تمام آنها را بقتل رسانید چنانکه یک تن از
ایشان جان بدر نبرد در تاریخ سیستان هم قریب بهمین مضمون نقل میکند
بالجمله چون معن کشته شد شعرا برای وی بهترین مرثیه‌ها ساختند و در رثاء وی داد سخن دادند از جمله آنها
قصیدهٔ غرا از مروان بن ابی حفصه شاعر مذکور است که مطلع آن این است و بهترین مراثی است
که برای او سروده اند

مَضىٰ لِسَبيلِهِ مَعْنٌ وَابْقىٰ — مَكارِمَ لَن تَبيدَ وَلَن تُنالا

(۲) فائدة (نقل از تاریخ درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان)

در تاریخ کماشیر از مؤلفات عاطف بیک که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو ۱۳۰۲ هجری در اسلامبول طبع شده است
چنین مسطور میدارد که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام سلطنت مینمودند (زانبیل) میگفته‌اند مصنفین
زانبیل را زنبیل نوشته‌اند و فولادی بتحریف کتاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلقوس پدر اسکندر فیلفوس شده است بنابر
همین مؤلف گوید زانبیلها با امرای مسلمان سیستان گاهی جنگ میکرده و زمانی صلح مینموده‌اند
بنده نگارنده گوید در تاریخ سیستان که از تواریخ صحیحه قریبه است در شرح قتل معن بن زائده شیبانی از خبر سپاه زنبیل را بازا
نوشته یعنی بدون تحریف همان نام صحیح اصلی را نگاشته است

و قصاید و مراثی بسیار دیگر از وی و از دیگران است که در اینجا موقع ذکر ندارد عبدالله بن معتز
در کتاب طبقات الشعرا گوید روزی مروان بن ابی حفصه بمجلس جعفر برمکی داخل شد جعفر باوی
گفت ویحک از اشعاری که در مرثیه معن بن زائده گفته‌ئی برای من انشاد کن مروان گفت نه
بلکه اشعاری که در مدح تو گفته‌ام انشاد میکنم جعفر دوباره گفت از مرثیه معن برای من انشاد کن پس مروان
قصیده فوق را از این شعر شروع بانشاد نمود

وَكانَ النّاسُ كُلُّهُمُ لِمَعْنٍ — اِلىٰ اَنْ زارَ حُفْرَتَهُ عِيالا

تا اینکه فارغ از قصیده گردید و جعفر پیوسته اشکش از دیدگان جاری بود چون قصیده بپایان
رسید جعفر باوی گفت آیا جز این از زائده معن برای این مرثیه و صله چیزی بتو عطا کرده است
گفت نه جعفر گفت اگر معن زنده بود و این قصیده را از تو میشنید چند بتو عطا میکرد گفت
زر و اجر و نیکی دهاد و اقلاً چهارصد دینار جعفر گفت گمان من این است که هرگز در باره تو راضی باین عطیه
کم نمیشد اینک ما از جانب معن رحمه الله تعالی مضاعف آنچه تو گمان کرده‌ئی و هم ما هم مثل دل
آنرا بدان افزوده در حق تو عطا میکنیم پس قبل از آنکه بمنزل و رحل خود بازگردی هزار و ششصد دینار
از خازن دریافت کن مروان چند شعر نیز در مدح جعفر و آل برمک و بیان آنچه از جانب معن بوی
عطا کرده بود انشاد و نثار نموده پس مال را از خازن بستد و برفت
ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی از محمد بن بیدق ندیم حکایت کند که روزی وی
بر هارون الرشید داخل شد هرون بوی گفت مرثیه مروان ابی حفصه را در باره معن بن زائده برای
من انشاد کن پس وی بعض از این قصیده را برای او انشاد کرد و رشید گریست چندانکه
سکرجه (ظرف کوچکی که بزرگان در آن خورش اندک و تنقلات خورند) که در نزد وی بود از اشک
چشمش پر شد بعضی گفته‌اند مروان بعد از این قصیده مرثیه دیگر از شعرش هیچ جا منتفع نگردید چه
هرگاه خلیفه از خلفا یا پست تر از وی کسی را از رجال مدح کردی بوی گفتندی تو آنکه در مرثیه معن گفته‌ئی

وقلنا این نرحل بعد معن — وقد ذهب النوال ولا نوالا

پس ممدوح چیزی بوی عطا کرده و قصیده او را استماع فرمود صفا نموده بشکفتند تو خود گفته بودی که بعد از معن نوال و عطا رفت و دیگر دهش و بخشش نیست

و از مراثی نادره در باره معن الصفا شاعر حسین بن مطیر بن اشیم الاسدی است که در اینجا چند بیت از آن ثبت میشود و اینها از ابیات حماسه است

الما علی معن وقولا لقبره — سقتک الغوادی مربعا ثم مربعا
فیا قبر معن کیف واریت جوده — وقد کان منه البر والبحر مترعا
ویا قبر معن انت اول حفرة — من الارض خطت للمکارم مضجعا
بلی قد وسعت الجود والجود میت — ولو کان حیا ضقت حتی تصدعا
فتی عیش فی معروفه بعد موته — کما کان بعد السیل مجراه مرتعا
ولما مضی معن مضی الجود وانقضی — واصبح عرنین المکارم اجدعا

صاحب بن عباد ابو القاسم اسمعیل طالقانی وزیر دیالمه که از نوادر روزگار بود گوید در اخبار معن بن زائده شیبانی خوانده ام که مردی بوی گفت ای امیر مرا سواری بخش معن امر کرد تا ناقه و اسبی و استری و خری و کنیزکی در حال باو دادند پس گفت اگر بدانستمی خدای تعالی مرکوبی غیر از اینها هم خلق کرده است هر آینه تو را با آنهم سوار میکردم انتهی

(احمد بن حنبل شیبانی المروزی) احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن انس بن قاسط بن مازن بن شیبان (و نسب شیبان تا معد بن عدنان در ذیل نسب و ترجمت معن بن زائده ذکر شد) کنیتش ابو عبدالله مادرش او را حامله بود که از مرو خارج شد در بغداد در ماه ربیع الاول سنه ۱۶۴ یکصد و شصت و چهار هجری تولد یافت و بنا بر قولی در مرو متولد شد و شیرخواره بود که حملش ببغداد کردند بالجمله وی بمذهب اهل سنت و جماعت امام و پیشوای محدثین بود

از آثار

کتاب المسند در حدیث تصنیف وی است و چندان حدیث در آن جمع نموده که ابن خلکان غیر وی کس را بدان جامعیت ننوشته و بنا بر قولی هزار هزار حدیث حفظ داشته و وی از اصحاب شافعی و خواص او بوده و تا حین مسافرت و ارتحال شافعی از بغداد بسوی مصر از صحبت و مصاحبت وی انقطاع ننموده و شافعی در حق او گفته است از بغداد خارج شدم در حالیکه از ابن حنبل داناتر و فقیه تر و پرهیزکارتر کسی در آنجا نگذاشتم احمد حنبل را دعوت و تکلیف کردند که قائل بخلق قرآن شود اجابت نکرد و قائل بدین سخن نشد او را زدند و حبس کردند و او مصر در امتناع از این سخن بود و زدن او در عشر آخر ماه رمضان سال دویست و بیست ۲۲۰ هجری واقع شد خلقة نیکوروی و متوسط القامه (میانه بالا) بود ریش خود را بحنا خضاب کم رنگ میکرد (باصطلاح اهل این زمان ریشش چو کنه ای بود) جماعتی از اماثل و اقران از قبیل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و غیر ایشان از وی فقه آموخته و فقه و علم نموده اند گویند در آخر عصر او کسی مانند وی در علم و ورع بهم نرسید

(مقصود اماثل تسنن اند)

در چاشتگاه روز جمعه دوازدهم ۱۲ ربیع الاول و بقولی سیزده ۱۳ شب آخر ربیع الاول و بقولی ربیع الثانی مانده از سنه دویست و چهل و دو ۲۴۲ هجری در بغداد بدرود زندگانی نموده در مقبره باب حرب مدفون گشت و باب حرب منسوب بحرب بن عبدالله است که یکی از اصحاب ابوجعفر منصور و از امرای وی بوده و محله معروف بحربیه در بغداد نیز منسوب بهمین حرب است و قبر احمد در آنجا مشهور و زیارتگاه عامه اهل سنت است در وفیات الاعیان ابن خلکان چنین مینگارد در روز جنازه احمد حنبل آنچه تعلیم آمده و نگارش یافته هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن به تشییع حاضر شدند و نیز نگارد که بنا بر قولی تا روزیکه احمد از این جهان درگذشته بیست هزار تن از نصاری و یهود و مجوس بواسطه او بشرف اسلام نایل شده بودند

احمد را دو ولد عالم بود یکی صالح نام و دیگری عبدالله اما صالح در ماه رمضان سنه ۲۶۶ دویست و شصت و

منش در گذشته قاضی صفهان بوده و در آنجا رحلت نموده تولدش در سال دویست و سه هجری بوده ۲۰۳ است
اما عبدالله تا سنه ۲۹۰ دویست و نود باقی بوده و در روز یکشنبه هشت روز از جمادی الاولی و بقولی جمادی الآخره
مانده وفات نموده و هفتاد و هفت ۷۷ سال عمر داشته و کنیتش ابوعبدالرحمن بوده و از جهت آن
پسر کنیت یافته و ابوعبدالله نیز گفته اند

(ابو الضحاک) شبیب بن یزید بن نعیم بن قیس بن عمرو بن الصلت بن قیس بن شرحبیل بن مرة بن
همام بن ذهل بن شیبان شیبانی خارجی در خلافت عبدالملک بن مروان اموی در موصل خروج
کرد و حجاج بن یوسف ثقفی در آن وقت والی عراق بود پنج سردار با سپاه بمحاربه و دفع او
مأمور نمود ابوالضحاک هر پنج تن سردار را یکی از پس دیگری طعمه تیغ جانشکار نمود و پس از موصل بقصد
کوفه خارج شد و حجاج نیز از بصره آهنگ کوفه کرد ابوالضحاک شبیب بدین اراده داشت قبل از
وصول حجاج بکوفه بآن بلد تفرق کند ولی حجاج مرکب خود را تیز راند قبل از او داخل کوفه شد و چون [illegible] برسید
در قصر الاماره متحصن و مختفی گردید و این واقعه در سال ۷۷ هفتاد و هفت هجری بود و شبیب نیز بکوفه درآمد
مادرش (جهیزه) و زوجه اش (غزاله) نیز با وی بودند (غزاله) در شجاعت و فروسیت بمقامی عظیم داشت در
روز غزا در عرصه هیجا آن شیرزن چون مردان مرد کوشش و نبرد میکرد و حجاج در بعضی غزوات و محاربات
با شبیب از جلو غزاله چون غزالی که از صولت نره شیر رمد فرار کرد و بعضی مردم او را بدین اشعار نکوهش
و سرزنش کرده اند

أَسَدٌ عَلَيَّ وَفِي الحُرُوبِ نَعَامَةٌ — فَتْخَاءُ تَنْفِرُ مِنْ صَفِيرِ الصَّافِرِ
هَلَّا بَرَزْتَ اِلَى غَزَالَةَ فِي الوَغَى — بَلْ كَانَ قَلْبُكَ فِي جَنَاحَيْ طَائِرِ

میگوید چون برادر عالم امارت و اقتدار دیدار بنماید صولت شیر و شوکت ضرغام نموداری سازد
و اظهار جلادت را با دو در رگها در بیشه ندارد لیکن در جنگها چون شتر مرغ شکسته و ذره شته بالی است
که از صفیر صافر بگریزد از چه روی در میدان جنگ با غزاله هم آهنگ نشدی بلکه دلت در درون چنان
از جه

مرغ طپیده که گفتی در بال پرندگان جای دارد و نیز چون حجاج بمهلب نامه تعییر آمیزی نوشته او را در جنگ
ازارقه بدرنگی و کندی و جبن نسبت داده او را در جواب حجاج نوشت که ننگین از جنگ بردن ترسد
سعد و در تربت از آنکه از نبرد زنان خوف دیهم نامه او را تعریض بامر غزاله نمود و گفت غزاله
شجاع ترین زنانی بوده چند روح در پیکرایشان دمیده است مادر شبیب (جهیزه) نیز شجاع و از مجول
و در میدان محاربات همه جا حاضر بود بالجمله شبیب شیبانی ضرب المثل در شجاعت بود و دعوی
خلافت داشت بالاخره حجاج را چنان عاجز و مرعوب کرد که او یکباره در قصر الاماره تحصن کرده
و درب قصر را بر روی خود ببست و شبیب بار دیگر داخل شهر کوفه گردید چون باب دار الاماره را
بسته دید با عمود چنان ضربتی بر در زده در سوراخ شد و جای ضربت وی تا زمانی که قصر دار الاماره
خراب شد بر در باقی بود و از شهر بیرون نیامد تا سیصد تن از اعوان حجاج را بدست خود بکشت
چون حجاج از شبیب شیبانی بکلی عاجز گردید عبدالملک سپاهی انبوه از شام بسرداری سفیان
ابن الابرد الکلبی بیاری وی فرستاد چون او با سپاه شام بظاهر کوفه رسید و حجاج از قصر با عساکر خود
بیرون آمد شبیب پس از قوی محاربت و کشش و کوشش عاقبت تاب مقاومت با آن سپاه انبوه
نیاورده هزیمت یافت و مادرش (جهیزه) و زوجه اش (غزاله) هر دو کشته شدند و شبیب با فرسان
(اسب سواران) سپاه خویش جان بدر برده روی بفرار نهادند و سفیان با سپاهی گران او را تعاقب
کرده در اهواز بوی ملحق شد شبیب چون بجسر دجیل رسید (دجیل نهر عظیمی است در نواحی اهواز
که اردشیر بابکان حفر نموده و نیز نهری است که از دجله منشعب گردیده و مخرج آن از طرف صفهان
و در بسیاری از آن شهرها و قریه ها و آبادیهای بسیار بوده و این غیر از دجیل بغداد است چه
مخرج آن از دجله بغداد در مقابل قادسیه از جانب غربی ما بین تکریت و بغداد است)
اسبش از جسر رم کرده او را با سلاح و آهن آلات ثقیلی که داشت از خود و زره و غیره بر سر
در برداشت در آب انداخت بعضی یاران و اصحابش گفتند یا امیر المؤمنین آیا تن بغرق داده

گفت (ذلک تقدیر العزیز العلیم) پس مرده او را از جیب حصار انداخت و برید از جسد کرده نزد
حجاج برد حجاج امر کرد تا شکمش را پاره کرده دلش را بیرون آوردند دیدند مانند سنگ بود
که چون بر زمین زده میشد از زمین بلند میگردید پس آن را شکافتند در داخل آن یک چیز کوچک
دیگر بود مانند کره (گوی) و از آن شکافته در جوف آن لخته خون بسته یافتند
تولد شبیب روز عید نحر (اضحی) سال بیست و شش هجری و غرقش در دجیل سنه ۷۷ هجری بود رحمه الله
بنده نگارنده در شرح حال شبیب شیبانی خواست بهمین خلاصه از تاریخ ابن خلکان
ترجمه و نقل نموده نظر باینکه سبک این وجیزه اختصار و تلخیص تراجم احوال رجال بنی شیبان است و عجالة
و اقتصار نماید ولی چون شبیب در شجاعت و جلادت و قوت قلب و مهارت در حرب و اقدام
در معارک و عدم اندیشه از مهالک بحق از نوادر دهر و اعاجیب روزگار و شرح خروج و محاربات
و غزوات در دولت بنی مروان دارای اهمیت تاریخی است که مورخین عرب و عجم اکثر بشرح
و تفصیل نگاشته اند لهذا سزاوار دیدم قدری تفصیل آن را ترجمه از تواریخ کامل ابن اثیر و روضة
الصفا و غیره باسقاط بعض حشو و زواید نقل و نگارش نمایم و هو هذا

(خروج صالح بن مسرح بموافقت شبیب شیبانی و کشته شدن او بدست حارث بن عمیر)

این صالح مردی بود بکسوت صلاح و دیانت آراسته و از غایت ریاضت و عبادت رنگش زرد
گشته و او را مریدان و شاگردان بسیار بود و او بدیشان قرآن و فقه می‌آموخت و چون متواترا تعدی
و ستمهای عمال عبدالملک بتخصیص حیف و ظلم حجاج بگوشش میرسید پیوسته در صدد خروج بر آمده با مریدان
و تلامذه خود گفت که ظالمان بسیار شده اند و ظلم شیوع یافته است مرا عقیده آنکه اتفاق کنید تا
بدفع اهل جور و عدوان قیام نمائیم و ایشان بعقیدت تلقی نمودند پس صالح اصحاب خود را باطراف
فرستاده خلق را ببیعت خویش دعوت نمود و در این اثنا شبیب بن یزید بن نعیم الشیبانی رسولی نزد

صالح فرستاده که مقتدای اهل اسلام توئی اگر بدفع ظلم و طلب حق همت گماری فبها و الا دیگری را پیدا کنیم
صالح جواب داد در خروج قرار توقف مکن در نیست همراه آن شبیب با برادران خود و مردم جمعیت
و یاران محمد بن مروان والی ولایت جزیره را که در آن نزدیکی بود متصرف کرده پیادگان خود را
برادر بفرستاد محمد بن مروان این خبر شنیده عدی بن عدی بن عبد الکندی را بجنگ صالح فرستاد و چون عدی
مردی بود متعبد و نیکو خواست با صالح حرب کند لاجرم رسولی نزد وی فرستاده گفت زحمت ده و از این ملک
بیرون رو و من جنگ تو را اکراه می‌شمارم صالح رسول عدی را محبوس داشته متعاقب او تا رسیده به
حرب پرداخت میمنه لشکر را بشبیب و میسره را بسوید بن سلیم سپرده بتعجیل هر چه تمامتر متوجه عدی
شدند و مغافصه بر وی نازل گشته حرب در پیوستند و طایفه از سپاه عدی بقتل رسیده عدی منهزم
گشت محمد بن مروان از این قضیه خشمناک شده دو سرهنگ را با سه هزار کس بجنگ صالح نامزد
کرد و ایشان با صالح سپاه از ابتدای طلوع آفتاب تا هنگام غروب قتال نمودند و چون شب در آمد
صالح از ارض جزیره بیرون رفته در سیر سرعت نمود تا بدسکره فرود آمد حجاج حارث بن عمیر را
با سه هزار کس بدفع آن جماعت گسیل کرد و بعد از قطع منازل حارث بدسکره رسیده سپاه فریقین آغاز محاربه
کردند و سوید بن سلیم که صاحب میمنه سپاه صالح بود انهزام یافته صالح پای ثبات فشرده تا کشته شد
و شبیب با بقیة السیف سپاه بقلعه متحصن گردیده در آن نواحی بود پناه بردند و لشکریان حارث بر حسب فرموده
هیزم بسیار بر در قلعه جمع کرده آتش زدند تا محصوران از تشنگی فرار ننمایند و شبیخون بر سر ایشان ترتیب
آورد چون ظلمت شب جهان را فرا گرفت شبیب با اصحاب خویش گفت لامحاله بامداد مخالفان ما را گرفته
بقتل خواهند رسانید وظیفه آنست که ای بزرگ تنها ما از این حصار بیرون رویم اکنون هر که عزم متفق آرای
و مصمم بر در حصار هجوم دهند تا ترک ده را پای بستند و مانند برق و باد از آتش گذشته بر سر حارث شبیخون
بردند و او را هزیمت داده غنیمت زیاد گرفتند و از آنجا شبیب متوجه جانب مداین شد حجاج سفیان
ابن ابی العالیة خثعمی را بدفع وی نامزد کرد و سفیان با طایفه از اهل جلادت شبیب را تعاقب نموده دو

خانقین تلاقی فریقین دست داد و در مبدأ حرب شبیب بطریق خدعه و فریب منهزم گشته روی
از جنگ برتافت لشکر سفیان هزیمت شبیب را غنیمت شمرده دست بتاراج برآوردند در آن
اثنا جمعی از لشکریان شبیب که در کمین انتهاز فرصت مینمودند بیرون آمده و شبیب نیز عنان گردانیده
سفیان را در میان گرفتند و چون صفوف سپاه سفیان بهم برآمد بضرورت روی از معرکه
برتافت و حجاج این خبر شنیده به سورة بن الحر التمیمی که از قبل وی حاکم مداین بود نوشت که لشکریان
آن نواحی متوجه حرب شبیب گردد و سوره با جمعی از ابطال رجال بجستجوی شبیب شتافته در نهروان
باو رسید و میان ایشان محاربه عظیم رخ نموده هیچیک بر آن دیگری غالب نیامد و چون سوره
دید که کار از پیش نمیرود بجانب مداین روان شد و شبیب بسرعت رفت و چهارپایان حجاج را که
در آن نواحی یافت تصرف نمود و حجاج سعید بن مجالد و عثمان بن سعید بن شرحبیل کندی را
از عقب یکدیگر بجنگ شبیب فرستاد و شبیب از این حال آگاه گشته عنان عزیمت بجانب سعید
منعطف گردانید و میان ایشان قتالی عظیم دست داده در اثنای جنگ سعید بر دست شبیب بقتل
آمد و اصحابش منهزم شده بعثمان پیوستند و بعد از آن حجاج سوید بن عبد الرحمن سعدی را با دو هزار
سوار بمقابله او نامزد کرد و سوید در سه جا با شبیب رسید بین الفریقین محاربات روی نمود
و شبیب بطرف حیره رهسپار گشته با اهل بادیه جنگهای مردانه کرد و آتش نهب و غارت در
خانمان ایشان زده عزیمت کوفه نمود و در مغان بابلی این خبر بسمع عروة بن مغیرة بن شعبه که
در آن اوان از قبل حجاج امیر کوفه بود رسید عروه صورت واقعه را معروض حجاج گردانید
و حجاج از بصره روی بکوفه نهاده و هر دو در یک روز بآن شهر رسیدند اما حجاج پیشتر نزول نموده در قصر
امارت فرود آمد و شبیب در شب بدر کوشک آمده عمودی بر در زد و اثر آن باقی ماند پس از آن شبیب
دیار از این بمسجد رفته طایفه را که بعبادت مشغول بودند کشته آنگاه عزم آن کرد که از شهر بیرون رود
حجاج در آن شب بر بام قصر مشعله برافروخته بدست فریاد میکرد که ای لشکر الهی سوار شوید و چون [illegible]

کوفه بر در قصر مجتمع شدند حجاج زحر بن قیس را با فوجی از دلیران بر جناح استعجال از عقب شبیب فرستاد
او از عقب رفته بر جناح استعجال روان شد پس حجاج بشر بن غالب اسدی و زائدة بن قدامه
ثقفی و عبد الاعلی بن عامر و زیاد بن عمرو را با طبقات حشم نیز بمدد او فرستاد و زحر [illegible]
سایر امرا و سرداران شبیب پیش آغاز قتال نهاد و بیشتر از ده زخم برو رسید بیفتاد و یاران وی را
از حربگاه برگرفته بکوفه آوردند و چون شبیب بر زحر غالب گشت با اصحاب خود گفت مرا هم صبر و جهد
بکار آورید تا این سرداران که متوجه حرب ما شده اند بقتل آوریم بخدا اگر ایشان مغلوب گردند
حجاج را آسان توان بدست آورد پس شبیب سپاه خود را منقسم بسه قسم ساخته آنگاه بحرب سرداران
مزبور پرداخت و در موضع روذبار که در چهار فرسنگی کوفه است تلاقی فئتین دست داد از جانب
شبیب سوید بن سلیم بر زیاد بن عمرو حمله آورده قتالی شدید واقع شد و قریب بدان زیاد منهزم گشته
لشکر شبیب روی بعبد الاعلی نهادند و او نیز فرار بر قرار اختیار کرده مضاد برادر شبیب در برابر
بشر بن غالب آمد و بشر با پنجاه کس از اسبان فرود آمده بثبات و مقاتله کردند و آخر الامر بشر و یارانش
از مجموع معدوم و ناچیز گشتند و زائدة بن قدامه پای ثبات و وقار افشرده بحربگاه داد
مردی و مردانگی داد و در آن هنگام شبیب حمله کرده او را با تمامی یارانش در عقب یاران فرستاد و چون
زائده بقتل رسید شبیب با سپاه گفت که دست از کشتن باز دارید و این مغلوبان را ببیعت من
دعوت نمایید و سپاه حجاج را سپاه شبیب بمبایعت خوانده اکثر ایشان از در بیعت و مطاوعت درآمدند
و بعد از طلوع فجر شبیب بانگ نماز شنیده پرسید که این موذن کیست گفتند که این موذن محمد بن
موسی بن طلحه است که در این نزدیکی فرود آمده است گفت نه مگر لشکر منهزم گشته گفتند بلی
محمد از جای خود نجنبیده است شبیب تعجب نموده گفت گمان میبرم که او را حماقت و نخوت
بر این داشته و چون شبیب نماز بامداد بگذارد سوار شده بر سر محمد بن موسی رفت و جنگ
در پیوسته بیشتر اصحاب محمد منهزم شدند و خود با قلیلی از یاران در معرکه توقف نموده تا بقتل آمد

خبر انهزام سپاه و قتل سرداران و مقربان درگاه بحجاج رسید فرمان داد تا عبدالرحمن بن محمد بن اشعث
با شش هزار کس که پسندیده او باشد بمحاربت شبیب مسارعت نماید عبدالرحمن برحسب فرموده عمل نموده از عقب
شبیب شتافت تا او را در اقاصی ولایت موصل دریافت و شبیب رقعه بعبدالرحمن نوشت بمضمون آنکه
ایام عید است اگر صلاح باشد در حرب توقف نموده شود تا این چند روز بگذرد و عبدالرحمن شبیب را
باجابت وعده مسرور ساخت و دست از منازعت باز داشت عثمان بن قطن که از امرای حجاج بود نامه
بوی نوشت که عبدالرحمن بر گرد لشکر خندق کنده و نشسته است و شبیب در ولایت هر چه میخواهد میکند بنابر آن
حجاج عبدالرحمن را از امارت سپاه عزل و منصب وی را بعثمان تفویض نمود و عثمان در روز عید صفها
آراسته آماده جدال و قتال گشت و مخالفان نیز در مقابل صف آرائی کرده میمنه شبیب بر میسره عثمان
حمله برده غالب گشتند و از معارف آن جماعت عقیل بن شداد کشته شد لشکر حجاج منهزم گشته
گشتند آنگاه میسره شبیب بر میمنه عثمان حمله در گشته خالد بن نهیک که صاحب میمنه بود بقتل
رسید و غبار فتنه بالا گرفته عثمان بن قطن نیز در میان کشش و کوشش از دم تیغ شربت مرگ نوشید و
این واقعه در ذی الحجه سنه ست و تسعین ۹۶ بخود و چون خبر استیلای شبیب بر لشکر عراق عرب بسمع
حجاج رسید صورت حال را بعرض عبدالملک داشته مدد از وی طلبید و عبدالملک از شام
تا سفیان بن ابرد کلبی با چهار هزار کس و حبیب بن عبدالرحمن حکمی با ده هزار سوار بحجاج ملحق ...
و در خلال این احوال حجاج حصار را خالی و اعیان کوفه را فرموده گفت ایها الناس آنکس که مطیع
و در حرب صبور نیست من با شما نیستم و شما را در کشتن بمن بدهید و اکنون در محاربه شبیب اهمال
میورزید یکی که در بلاد عراق مستولی گشته عیال و اطفال شما را با اسیری مبتلا گرداند مردم از اطراف و جوانب
بر پای خاسته گفتند ما همه مطیع و فرمانبرداریم و هر کجا فرستی برویم و دشمنان را مجال تسلط و تغلب نخواهیم داد
از آن میان زهرة بن حویه که بکبر سن اتصاف داشت گفت اصلح الله الامیر بجنگ و شتم جمهور اهل ...
و اعیان را ... بفرست که فرار نزد ایشان عار باشد تا مهم تمشیت پذیرد حجاج جواب داد ... شایسته آن

توئی تو را بجنگ شبیب باید رفت زهره گفت من پیر و ناتوانم و از عهده حکومت بیرون نمیتوانم آمد اگر کار را
بحکومت مردم گردانی مرا با او بفرست تا شرایط مشورت و نصیحت بکار آورده آنچه صلاح دانم با وی بگویم
و مردم کوفه سال زیاد بسفر اشتغال نموده و مانده شده اند مردم دیگر که خواهی بفرست در این اثنا عتاب بن ورقا
از پیش مهلب بن ابی صفره که در ولایت اهواز بجنگ ازارقه اشتغال داشت برحسب احضار حجاج از
راه رسید و با امارت سپاه روی سفر گشته با پنجاه هزار کس متوجه جنگ شبیب گشت و چون شبیب شنید که
لشکری گران از کوفه بیرون آمده و سپاه بسیار در دفع او بجهت شده با مردم خود گفت که چه کسان
من آمده گفتند و سپاه شام بعین التمر رسیده اند و عتاب بن ورقا با سپاه کوفه در حراة فرود آمده شبیب گفت
انسب آنکه بجنگ عتاب بن ورقا رود پیش از آنکه مدد شام بوی رسد آغاز محاربت کنم و چون او را از پیش برداشتیم
روی بلشکر کوفه و شام نمائیم و مجموع سپاه شبیب در آن حال ششصد کس بودند همه بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده
در رکاب وی روان شدند و هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیدند عتاب بن ورقا بر میمنه سپاه خویش محمد بن
سعید بن عبدالرحمن را گماشت و میسره را بوجود نعیم بن علیم و قبیصة بن والق التغلبی مستظهر گردانید
خود در قلب با زهرة بن حویه و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و ابوبکر بن محمد بن جهیم العدوی بایستاد و شبیب
بنفس خویش در میمنه توقف نمود و میسره را بسوید سپرده و محلل را فرمان داد تا در قلب بایستد
و بین الفریقین در اضافت قمر هر دو لشکر دست بتیغ و خنجر برده سینه و گرده گاه یکدیگر
شکافتند و سوید محمد بن عبدالرحمن را هزیمت داده شبیب رسید و این رایات که در برابر
من است تعلق بکدام قبیله دارد گفتند ربیعه شبیب گفت ایشان مرا تنها نصرت حق کرده اند و در
نهانی نیز یار باطل بردند آنگاه آواز برآورد که ای قوم ربیعه من کز بری ... خالی خدا با شما جهاد
میکنم منم شبیب لا حکم الا لله و چون سپاه متحد حمله ور بر ایشان گشته همه را از جای برداشت و از آن
جماعت با فتح روی بانهزام نهادند و بعد از آن نعیم و قبیصه حمله کرده صفها بهم برهم زدند
و هر دو سردار با طایفه اتباع ایشان کشته شدند و شخصی فریاد برآورد که قبیصه بقتل رسید ... گفت

(واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین) پس بر سر
در سپاه گفت و بحک اگر بر سبیل قدمی می ایستادی نکبت معهود بیرون از آن شبیب بر عتاب و زهره
حمله کرده و سوید با مهره و عبدالرحمن در او آویخت و مهره منهزم گشته عتاب و زهره کشته شدند و شبیب زهره را
متعجب دید او را بشناخت سر بر کشید یاد کرد که زهره در نصرت ظالمان کشته شد و اگرچه مآل حال او این بود
اما با مسلمانان نیکوئیهای بسیار کرده و بسی از مشرکان را بر زد خسته مرضع ایشان را متصرف شد آن
یکی از اصحاب شبیب گفت چه اندوه میخوری کافری بوده تقبل اسر شبیب جواب داد در ذروه
ایشان دانا تر از من نیستی و من دریافت کرده ام از احوال هر طایفه بالجزم اگر در طبقه اهل ثبات مور ازیر
در دین برادران میبود و شبیب بعد از فتح شمشیر انتقام در نیام کرده بقیه السیف را به بیعت خویش
دعوت نمود همه متابعت رد کرده شبیب عنان عزیمت بجانب کوفه منعطف گردانید و در این
اوان سفیان بن ابرد و سپاه مرد شام بکوفه رسیدند حجاج بوجود ایشان مستظهر گشته از مردم
کوفیان مستغنی شده بود و چون خبر هزیمت لشکر کوفه مسموع داشت بر منبر رفت گفت ای اهل کوفه خدای
تعالی بکشد آن کس را که عزت شما خواهد و نصرت دهد آن کس را که نصرت شما جوید از پیش من بروید در
قتال دشمن مرا یاری کنید باید که بحیره روید و با یهود و نصاری آرام گیرید

ذکر آمدن شبیب بکوفه و منهزم شدن وی

شبیب چون بموضع ... رسید حجاج حارث بن معاویه ثقفی را با هزار سوار بجنگ وی نامزد کرد و حارث
بزرارا رسیده فرود آمد و شبیب از حال وی آگاهی یافته بر سر او شبیخون آورد و حارث را با بعضی از اتباع
(سبخه) را لشکرگاه ساخت و حجاج غلامان خود را فرستاد تا کوچهای شهر را بعضی ... ضبط کنند و
در روز دیگر حجاج ابوالورد مولای خود را با طایفه از ممالیک خویش بر سر او فرستاد و چون ابوالورد در
سبخه رسید با شبیب گفت که اینک حجاج آمد و شبیب بر ابوالورد حمله آورده او را بکشت و گفت اگر
این شخص حجاج بود من شما را از وی رهانیدم و چون روز بلند شد حجاج با سپاه شام متوجه لشکرگاه

شبیب

شبیب گشت و او با ششصد تن از اصحاب خویش روی بسپاه حجاج نهاد و حجاج از اسب فرود
آمده بر کرسی نشست و ندا کرد ای اهل شام شما ارباب سمع و طاعتید و یقین میدانید که اهل ضلال و
بطلان بر اصحاب حق غالب نگردند باید که بی دغدغه در استیصال مخالفان کوشید بجمله
چون فریقین باهم در آویختند نیزه و شمشیر بر یکدیگر نهادند لشکر شام که اضعاف سپاه شبیب بودند
دشمنان را از جای برداشته بچند قدم پس نشستند و شبیب پایداری نموده بازو دلیرانه با اعدا کوشید
چون ثبات ایشان را در حرب مشاهده نمود سوید را گفت که تو از فلان راه برو و از عقب حجاج
در آی که من خود از پیش روی متوجه میشوم و سوید از پس دیوار بیت رفته چون خواست که از
عقب حجاج درآید دست بر دی بوی نماید دیده ... با فوجی از مبارزان تمیم فظت رفته
سپاه ایستاده است و چون فهم سوید پیش نرفت بازپس گشت و شبیب مردم خود را جمع کرده تا نیزه کرده
آهن بطرف ایشان روان شد و حجاج گردان لشکر و دلاوران کشور شام را بصبر و ثبات
وصیت کرده بار دیگر نایره قتال اشتعال یافت و در این اثنا شبیب چون کس از ایشان منقاد نفر
نفس رسیدند در این اثنا خالد بن عتاب با طایفه از لشکریان از عقب شبیب در آمده
مضارب و برادر شبیب و غزاله منکوحه او را بکشت و آتش در لشکرگاه او زد و این خبر بسمع حجاج رسیده
او و اصحاب وی باواز بلند تکبیر گفتند و مخالفان دلیر شده شبیب و یاران وی را منهزم ساختند و
بعضی خواستند که شبیب را تعقیب نمایند حجاج گفت دست از وی باز دارید تا بهر جا که خواهد برود
که حالا ما را همین فتح پسندیده است و حجاج بکوفه در آمد حبیب بن عبدالرحمن حکمی را با سه هزار مرد
نامزد کرد تا در قلع و استیصال شبیب نهند و احتیاط تمام بجا آورده خود را از شبیخون او نگاه دارد
و حبیب بموجب فرمان حجاج روان شد منازل و مراحل میپیمود تا در ولایت انبار قرب شبیب رسیده
لشکر خود را منقسم بچهار قسم ساخت و با هر فوجی گفت اگر بالفرض افواج ثلاثه را تمام بقتل رسانند شما باید
که از جای خود نجنبید و خاطر خود را از شب برقرار داشته باشید و خارج ... و چون شب در آمد

شبیب برسم شبیخون روی بایشان آورد و دشمنان را بیدار و هشیار یافته ربعی را از ارباع
آن لشکر حمله آورد و از ایشان در یک ساعت نموده نتوانست ایشان را از جای خود برکند پس روی
بربع دیگر نهاده آن جماعت نیز بدفع او مشغول گشته از مقاومت دست بداشتند هر دو فرار بنهادند آنگاه
روی بربع ثالث نهاده شمشیر میزد تا سه ربع از شب گذشته از طرفین اکثر مبارزان بعضی آمده بازنگی
و کوفتگی بقیة السیف بجائی رسید که گردانه اگر بر کمر کوه میزد و بر تیغ زخمی میرسید هیچ تیغ ایشان
بتن دو جوشن مبارزان کارگر نمی افتاد و بعضی از صفدران نشسته جنگ میکردند زیرا که گروه
برخاستن نمیتوانستند و شبیب چون ظفر نیافت برگشت از جرنگاه بیرون آمد و دجله را قطع نموده متوجه
ولایت اهواز شد و از آنجا بفارس رفته از فارس میل بکرمان نمود تا روزی چند از تعب حرب
بیاساید

(ذکر هلاک شبیب شیبانی بتقدیر یزدانی)

بعد از انهزام شبیب و توجه او بجانب فارس و کرمان حجاج بن یوسف ثقفی اموال بسیار نثار سفیان
ابن ابرد کلبی نموده فرمان داد تا سفیان بدفع شبیب پردازد و نامه بنام حکم بن ایوب که از
قبل او حاکم بصره بود نوشت که چهار هزار کس از لشکریان ولایت بصره بمدد سفیان فرستد و در این
اثناء شبیب از کرمان مراجعت کرده متوجه عراق عرب شده بود سفیان در رفتن مسارعت نموده
قبل از وصول سپاه بصره برکنار رود اهواز بشبیب رسید و هر دو لشکر صف آرائی نموده آنروز تا شب
میان سفیان و شبیب محاربات عظیم واقع شد و بعد از غروب آفتاب شبیب بر لب آب جسر که بر آن بود
خواست تا از جسر عبور نموده فرود آید در حین عبور اسب او نعلش بر بالای مادیانی که در جلو او میرفت
جسته شبیب از اسب جدا گشته در رود افتاد و آواز برآورد که (لیقضی الله امراً کان مفعولا)
و چون غوطه خورده سر از آب بیرون کرد و گفت (ذلک تقدیر العزیز العلیم) و بعد از غرق
شدن جثه او را بیرون آورده نزد سفیان بردند و او حکم کرد سینه وی را شکافته دلش را چنان
سخت یافتند که از آن پس سنگ را بآن نسبت میدادند گویند که چون بمادر شبیب گفتند پسر ترا
کشته

کشته قبول نکرد و چون گفتند در آب غرق شد تصدیق نمود و گفت در حین ولادت او دیدم
که شعله آتش از فرج من منفصل شد و دانستم که هیچ چیز او را فرو ننشاند مگر آب و هم از مادر او نقل کنند که
گفت وقت تولد شبیب در خواب دیدم که شعله آتش از من دمیده آفاق گرفته متوجه آسمان
در روزی آن بتمام آفاق رسید ناگاه در میان آب بسیار فتاده بمرد بالجمله واقعه شبیب در سنه ۷۷
سبع و سبعین هجری اتفاق افتاده و در کیفیت غرق شدن او روایتی دیگر نیز وارد شده است و اعتماد السلطنه
در جلد اول کتاب مرآت البلدان در ذیل شرح پل شوشتر که بنیان آن معروف بشادروان
است شرحی مینگارد که خلاصه آن این است و چون در شرح غرق و هلاک شبیب تقدمه آن قدری
بخلاف با نگارش سایر تواریخ دارد بنقل آن پرداختیم و هو هذا
در زمان شاپور ذو الاکتاف پادشاه ساسانی در (والریان) قیصر روم در جنگ با او اسیر شد با سپاه معلوب
و اسیر شاپور گردید و با امر شاپور پل شادروان و بند میزان را بمعماری مهندسان و معماران
روم و فرنگ و با مباشرت گرفتاران از مال خود بر رود شوشتر بنا کرد پل مزبور از آن زمان الی الآن
چندین بار خراب شده و تعمیر کرده اند اما بنیان پل که معروف بشادروان است هنوز باقی و چندین
سال دیگر هم برقرار خواهد بود یک مرتبه از چند مرتبه که این پل خراب شد در زمان بنی امیه بود
که شبیب شیبانی خارجی خروج کرد و شوشتر را مقر سلطنت خود نمود و مکرر لشکر از شام بجنگ وی
آمدند و مغلوب شدند تا زمان عبدالملک بن مروان که حجاج بن یوسف والی عراقین و خراسان شد
با لشکری جرار بر سر شبیب آمد شبیب در قلعه شوشتر حصاری شد هر روز با سپاه خود از قلعه بیرون
می آمد و با حجاج محاربه میکرد و شب بقلعه باز میگشت تا یکروز وقتیکه شبیب از رزمگاه مراجعت میکرد
در اتفاق آن وقت آب رودخانه طغیان کرده و شبیب تماشای سیلاب بکنار رود آمد بر روی پل همین
در آن بین شخصی مادیانی سوار از پیش روی شبیب میراند اسب شبیب با مادیان رغبت کرده او هم
اسب را زده اسب حرکت کرده با راکب خود در آب افتاده هر دو غرق و هلاک شدند و فردا صبح حجاج

وارد شهر گردید و از اهالی مدینه باز خواست کرد که چرا شبیب را بشهر راه دادید اهالی شهر گفتند او
با سپاهی زیاد غفلةً بشهر داخل شد و ما را تاب محاربه با او نبود لهذا حجاج حکم کرد تا پل را خراب کردند
که دیگر کسی علی الغفله بشهر داخل نشود

صاحب ناسخ التواریخ در وصف جرئت و جلادت و صلابت عنصر و صولت و شجاعت شبیب بن
یزید شیبانی و غزاله زوجهٔ او بدین عبارت میگارد

ابو الضحاک شبیب بن یزید شیبانی خارجی را آن نیرو و جرئت و شدت و صولت و سختی دل و سرعت دست
دلگی بود که در میدان کارزار سام سوار و اسفندیار را بشمار نیاوردی و رستم دستان را بدستان بگردی
زوجه اش غزاله نیز که خط و خال آهو را به آهو گرفتی در میدان دار و گیر شیر را نخجیر نمودی و کمند تابدار
دلیران کارزار را بزیر آوردی و در مقامات شجاعت و فروسیت کند آوران پر ستیز را با پنجه بنفشی
در حروب و معارک بنفس خویش آهنگ جنگ ساختی

در ابن خلکان و غرر الخصائص الواضحه مسطور است که بعضی روایت کرده اند که شبیب در مسجد در آمد
جبهٔ طیالسیه بر تن داشت که بر آن باران سیه بود قامتی بلند و موئی مجعد و موئی سفید بسان نخجیه
و رنگ گندم گون داشت چون داخل مسجد شد اهل مسجد تمام از بهر بحثش در آمدند و هر وقت در اهل مسجد صیحه
بر کشیدی از هیبت صوت آن صیحه اش هیچکس هیچکس نبر دهی چنانکه بعض شعرای خوارج در حق او گفته

اِنْ صاحَ یومَ حَسِبْتَ الصَّخرَ مُنْحَدِراً   وَالرِّیحَ عاصِفَةً وَالبَحرَ یَلْتَطِمُ

میگوید اگر روزی صیحه بر کشد گمان میبری سنگ عظیم از فراز کوهی عالی به نشیب گرایان شد و بادی سخت و عاصف
وزان گردید و دریائی پهناور خروشان گشته است

و از آن پس که شبیب در نهر دجیل غرق شد مردی از خوارج را که عتبان الحروری بن اصیله و بقولی
وصیله میخوانند نزد عبد الملک آوردند عبد الملک گفت ای دشمن خدای تو آنی که در این شعر گفتهٔ

فَاِنْ یَکُ مِنْکُمْ کانَ مَرْوانُ وَابْنُهُ   وَعَمْرٌو وَمِنْکُمْ هاشِمٌ وَحَبیبُ

فمنا

فَمِنّا حُصَیْنٌ وَالبَطینُ وَقَعْنَبٌ   وَمِنّا اَمیرُ المُؤْمِنینَ شَبیبُ

در این شعر خطاب با بنی امیه کند و از در مفاخرت گوید اگر شما مروان و پسرش عبد الملک و عمرو و هاشم
و حبیب مینازید ما را حصین و بطین و قعنب از ما است و نیز امیر المومنین شبیب از ما باشد عتبان
گفت یا امیر المومنین چنین نگفته ام بلکه گفته ام (ومنّا امیرَ المؤمنین شبیبُ) عبد الملک بر این کلام
تحسین نمود و این جوابی بس نیکو و لطیفه نادره ایست چه اگر امیر المومنین را مرفوع بیاورند مبتدا
میشود و معنی آنست که شبیب امیر المومنین است و اگر منصوب بخوانند منادای محذوف حرف ندا خواهد بود
و معنی آنست که خطاب بعبد الملک کرده خواهد بود که یا امیر المومنین از ما است شبیب و در این صورت
شبیب امیر المؤمنین نخواهد بود بلکه یکتن از خوارج است

(ابو عبد الله) محمد بن حسن بن فرقد شیبانی اصلش از قریه ایست واقع بر باب دمشق شام
در وسط غوطه موسوم به (حرستا) پدرش از شام بعراق عرب آمده و در شهر (واسط) اقامت اختیار
کرده پس در آنجا محمد را افاده برده عطا فرموده و در کوفه در نشو و نما یافته و چون بحد رشد رسید
در طلب حدیث رنج برده و جماعتی از اعلام پیشوایان و علمای دین را ملاقات کرده و سالی چند بمجلس افادت
و حوزهٔ افادت ابو حنیفه حاضر شد پس به ابو یوسف مصاحب ابو حنیفه فقه آموخته و کتب کثیره در
نادرة الوجود تصنیف نموده و از جمله آنها جامع الکبیر و جامع الصغیر و غیره ایست و در تصنیفات
مسائل مشکله ایست خصوصاً متعلق بعربیت و علم ابو حنیفه را وی منتشر نموده از فصیح ترین مردم
روزگار خود بوده و چون تکلم مینموده سامع خیال میکرده است که قرآن بلغت وی نازل شده و چون
امام شافعی ببغداد داخل شد وی نیز در بغداد بود و با هم انس و مجالس و مسائل در محضر هارون الرشید
واقع و جاری شده و شافعی گفته است ندیدم حبری را که از مسئله سؤال کرده شود و کراهیت در بیان آن
از وی ظاهر نشود مگر محمد بن حسن ربیع بن سلیمان مرادی گفته است شافعی کتبی از محمد بن حسن طلب نموده که
آنها را استنساخ نماید و در ارسال آنها از طرف محمد تأخیر شده بود این ابیات را بدو نوشت

قُل لِمَن لَم تَرَ عَینٌ مَن رَآهُ مِثلَهُ — وَمَن کانَ مَن رَآهُ قَد رَأی مَن قَبلَهُ
العِلمُ یَنهی اَهلَهُ اِن یَمنَعوهُ اَهلَهُ — لَعَلَّهُ یَبذُلُهُ لِاَهلِهِ لَعَلَّهُ

پس همانوقت محمد کتب را برای او انفاذ داشت و نیز از شافعی روایت شده است که گفت ندیدم مرد فربه تیز هوش تیز خاطر با ذکائی جز محمد بن حسن هرون الرشید او را بامر قضاوت (رقه) موصلی منصوب کرده پس از چندی معزول نموده ببغداد باز آمد محمد بن حسن حکایت کرده است که روزی نزد ابو حنیفه آمده خبر داد که زنی حامله مرده و در شکمش جنین حرکت میکند آنها را امر کرد تا شکم او را شکافته بچه را بیرون آوردند پسری بود زنده ماند و بزرگ شد بتحصیل علم پرداخت و بمجلس محمد ابن حسن آمد و شد میکرد و او را پسر ابو حنیفه میخواندند باجمله

محمد بن حسن پیوسته ملازم خدمت و صحبت و ندیم حضرت هرون الرشید بود تا رشید دفعه اولی مسافرت بری کرد و محمد نیز با وی ملازم سفر بود در (رنبویه) (ارنبویه) که قریه ایست از قرای ری ناگاه ناخوش شد و در همان قریه مدفون گشت فوتش در سنه ۱۸۹ یکصد و هشتاد و نه و ولادتش در سال ۱۳۵ یکصد و سی و پنج و بقولی سی و نه بوده است سمعانی گوید محمد بن حسن و کسائی هر دو در یک روز در ری فوت کردند و گویند هرون الرشید پس از فوت محمد گفت فقه و عربیت در ری مدفون شد محمد بن حسن پسر خاله فراء معروف بوده که از علمای علم نحو و لغت است

(ابو طالب) یحیی بن ابی الفرج سعید بن ابی القسم هبة الله بن علی بن فرغان بن زیاده شیبانی کاتب منشی اصلا از اهل (واسط) ولی مولد و مسکن و خانه و وفات و دفنش در بغداد بوده لقبش قوام الدین و بقولی عمید الدین از اعیان اماثل و صدور و افاضل در علم کتابت و انشاء و حساب مسلم اقران و در فقه و علم کلام و اصول و غیر ذلک دارای رتبه بالسان بوده شعر را نیز نیکو میسروده مجالس و مؤانس و قرین و همنشین ابو منصور بن جوالیقی بوده در ادب و آنکه بعد از او بجهه قرائت مینموده و از جماعتی خود استماع حدیث نموده و از عهد صبی تا حین وفات بخدمت دیوان و شغل و خدمات چند اشتغال داشته و با

نموده

متعهد و متقلد بوده و در انشاء بسیار ملیح العباره و شیرین بیان و بلطف اشارت و حسن عبارت و حلاوت ترصیع و فکر بدیع اختصاص و امتیاز داشته و در رسائل و منشآتش غالباً ترجیع و تجنیس بلطف معانی و سلاست مبانی زیاده از تسجیع الفاظ و عبارت بوده رسائل بلیغه و اشعار رائقه از او باقی مانده باجمله فضل او زیاده از آنست که بذکر و بیان و تحریر و ترجمان آید نظارت و مباشرت دیوان و دفتر بصره و واسط و حله بادی بوده و پیوسته بدین خدمت اشتغال داشته تا از واسط و حله کناره گرفت و مستوفی احوال و شغل این اشغال و اعمال بود تا محرم سنه ۵۷۵ پانصد و هفتاد و پنج ترتیب حاجب و دربانی در باب نوبی داد و متقلد رسیدگی بامر مظالم و دیگر در پس در ماه ربیع الاولی سنه ۵۷۷ پانصد و هفتاد و هفت از انکار معزول و در ماه جمادی الاولی سنه ۵۸۲ پانصد و هشتاد و دو بآن شغل و خدمت اعاده داده شد و در هنگامی که استاد دار مجد الدین ابو الفضل هبة الله بن علی بن هبة الله بن محمد بن حسن معروف بابن صاحب کشته شد که قتلش در روز شنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ۵۸۳ پانصد و هشتاد و سه بود ابو طالب بن زیاده شیبانی بجای او برقرار گردید پس در سال هشتاد و پنج از انکار معزول گشته و بحال عادت بود و در آنجا مقیم بود تا آنکه در ماه رمضان سنه ۵۹۲ پانصد و نود و دو او را در خواند در روز دوشنبه بیست و دوم ماه مزبور متقلد دیوان انشاء نمود پس از آن شغل و خدمت نظارت در دیوان مقاطعات نیز بدو مرجوع گشت و در بدین حال و ملازم این مشاغل و اعمال بود تا نوبت از پی آنش بسری دیگر در رسید مردی نیکو سیرت و صافی سریرت و ستوده طریقت و متدین بود چیزی و چند حدیث میکرد و مردم از آن حدیث بسیر شرحی کثیر مینوشتند و از نثر و نظمش بر ضبط خاطر دقت داشت و ترکیب در نظم بعض از کلمات و اشعار او این است که بطور نمونه در اینجا نقل و ثبت میشود

باضطرابِ الزمانِ تَرتَفعُ الاَنذالُ فیه حتّی یَعُمَّ البلاءُ
وکذا الماءُ ساکنٌ فاذا حُرِّکَ ثارَت مِن قَعرِهِ الاَقذاءُ

وَلَهُ ایضاً

إنّي لأعظمُ ما يلقونني جَلَدا ... إذا توسّطتُ حَوْلَ الحادثِ النَّكِدِ
كذلكَ الشمسُ لا تزدادُ قوّتُها ... إلّا إذا حصلتْ في زُبرةِ الأسَدِ

بالجمله آنچه گفته و انشاء نموده همه عبارات فصیح و معانی ملیح است ابن خلکان گوید دیوان رسائل از وی دیدم که اینک چیزی از آن حاضر ذهن ندارم تا در اینجا ثبت نمایم

(ابن مساعد الشیبانی المخارقی) یونس بن یوسف بن مساعد شیبانی مخارقی شیخ فقراء یونسیه که این طایفه منسوب و معروف بدو هستند مردی صالح و نکوکار بود جماعتی از اصحاب وی سؤال کردند از شیخ و مرشد و پیر او که بوده است گفتند برای او شیخی نبوده و پیری را ایشان [illegible] بلکه او مجذوب بوده و ایشان کسی را که شیخ و مرشدی برای او نباشد مجذوب میشناسند و مقصود ایشان از این سخن این است که او بدون واسطهٔ پیر و مرشد جذب بطریق خیر و صلاح شده است و برای او کراماتی ذکر میکنند از جمله شیخ محمد بن احمد بن عبید برای من حکایت کرده در صغر سن شیخ یونس را دیده و چنین ذکر کرده پدرم احمد از اصحاب وی بوده و او حکایت نموده است که ما مسافر سفری بودیم و شیخ یونس با ما بود در طی طریق بچشمهٔ بوار نزول نمودیم و آن همان چشمه است که از آن نمک بوار گرفته میشود بین (سنجار) و (عانه) واقع است گفت راه مخوف بود و احدی از ما را از شدت خوف دیدهٔ خفتن و آرمیدن در آنجا مقدور نبود ولی شیخ با فراغ خاطر و بی اندیشه از مخاطره در آنجا خفت و چون بیدار شد وی را گفتم چگونه قدرت خفتن نمودی گفت قسم بخدا نخوابیدم تا اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام آمد و قافله را درک و حراست نمود پس چون صبح کردیم ببرکت شیخ یونس سالماً از آنجا کوچ نمودیم و باز حکایت کرده که من زمانی عازم شدم که بشهر (نصیبین) روم و در آن شیخ یونس در قریه بود بهم مرا فرمود وقتیکه بشهر میروی از برای ما در (مساعد) کفنی ابتیاع کن در حالیکه مشار الیها در کمال سلامت و عافیت و مادر فرزند شیخ بود با شیخ گفتم مرا در این چه مقصود و کفن برای او بخریم گفت ضرری ندارد گوید چون از (نصیبین) معاودت نمودم دیدم مشار الیها مرده است

۱۴۰

و باز غیر از اینها از احوال و کرامات وی برای او حکایت کرده و این دو شعر را پی در پی برای او انشاد نموده بود

أنا حَمَيْتُ الحِمى وأنا سَكَنْتُ فيه ... وأنا رأيتُ الخلائقَ في بحارِ التيه
مَن كانَ يبغي العطا منّي أنا أعطيه ... وأنا فتى ما أدانِي مَن به تشبيه

ما أوانی بدل

و نیز شیخ محمد مذکور حکایت کرد که شیخ یونس در سال ششصد و نوزده ۶۱۹ هجری در قریهٔ موطن خود (قنیه) از اعمال و مضافات (دارا) است رحلت نمود

(قنیه) بضم قاف و فتح نون و تشدید یاء مصغر قنات است و قبر او در آنجا مشهور و زیارتگاه مردم نزدیک و دور است و عمر او بالغ بنود سال بوده رحمه الله تعالی

(ولید) بن طریف بن الصلت بن طارق بن سیحان بن عمر بن مالک شیبانی از شراة است[2] و از طاغیان دلیر و شجاعان بی‌نظیر و رئیس خوارج و محل اقامتش در نصیبین و خابور و آن نواحی بوده در خلافت هرون الرشید خروج و آغاز سرکشی نموده جمعی کثیر از اعوان و انصار گرد خود فراهم آورد هرون لشگری از حد افزون بقیادت و سرداری ابو خالد یزید بن مزید بن زائدهٔ شیبانی بجنگ وی گسیل کرد ولید شخص زیرک و داهی بود شروع کرد با یزید بمکر و فریب کار کردن برامکه چون از یزید منحرف و روگردان و بد اندیش وی بودند نزد هرون در بارهٔ وی سعایت و از ولید عداوت و بغض گفتند او بجهت خویشی و قرابت با ولید بکار مبارزت راه مراعات و مدارات می‌پوید و در کار حرب مماطله میکند و الا شوکت و قوت و استعداد حربی ولید اندک است و او با یزید بمواعده و دو ...

در نسخهٔ دیگر فدوس بن عمرو بن مالک

---

۲ شاری واحد شراة است و اینها خوارج اند که بر خلافت و سلطنت خروج کرده و از این رو آنها را شراة نامیده اند بنا بر قول خودشان که میگفته اند إنّا شرینا أنفسنا في طاعة الله أي بعناها بالجنة حين فارقنا الأئمة الجائرة یعنی فروخته ایم نفوس خود مان را ببهشت حینی که مفارقت کنیم و جدا شویم از خلفاء و پیشوایان ظالم ستمکار

کار نبرد و محاربت را چندانکه تواند بتأخیر می‌افکند و منتظر است که ببیند نتیجه امر چه میشود از این روی
هرون الرشید نامه غضب‌آمیزی بیزید نوشته گفت اگر من یکی از خدام خلافت را مأمور این امر میکردم هر آینه
بیش از آنچه تو ایستاده‌ئی در کار کرده او قیام و اقدام مینمود همانا تو مردی و روی و مدارا میکنی و تعصبی و
امیرالمؤمنین سوگند بخدای یاد میکند که اگر کار مناجزت با ولید را به تسویف و تأخیر بیندازی هر آینه
بری انگیزد و سفیر بفرستد بسوی تو کسی را که سر تو را برگرفته برای امیرالمؤمنین بیاورد چون این نامه
بیزید رسید ولید را ملاقات در برابر چیره گشته بی درنگ او را بقتل رسانید ولید خواهری داشت
(فارعه) و بقولی (فاطمه) نام بسیار خوب شعری میسرائید و بسبک خنساء در مرائی مشهوری که
برای برادرش صخر گفته فارعه نیز برای برادرش ولید قصیده مرثیه خوشی بسبک نگر و چه یکدو بیت از آن
قصیده نظر بکمال غرابت و حسن آن در اینجا درج میشود

٢ بتل نباکی رسم قبر کانه — علی جبل فوق الجبال منیف
تضمن مجداً عدملیاً و سودداً — و همة مقدام و رأی حصیف

بعضی از راویان خبر گفته‌اند چون لشگر ولید در جنگ شکسته و منهزم گردید یزید بنفسه او را تعقیب نموده
تا مسافت بعیدی برو ملحق شد و او را بقتل رسانید و سرش را برگرفت و چون ولید را اخت خواهرش که
در فوق ذکر او شد از قتل برادر مطلع گردید با اسب و سلاح حرب و جهه زیبنده را بنگر یزید چون شتر خشمناک
حمله کرد یزید گفت او را واگذارید و متعرض نشوید پس خود بیرون آمد و بر اسب او را با نیزه ضربتی زد و
گفت دور و پنهان شو خدا زشتت نماید که عشیره را رسوا و مفتضح کردی پس او شرمنده شده برگشت
(ابوخالد و ابوالزبیر) یزید بن مزید بن زائده پسر برادر معن بن زائده شیبانی از امراء
مشهور و شجعان معروف چندی والی ارمنیه بوده در سنه ١٧٢ یکصد و هفتاد و دو هارون الرشید او را
از آنجا معزول و حبس در سنه ١٨٣ یکصد و هشتاد و سه و دیگر باره او را بحکومت آنجا برقرار و آذربایجان را نیز ضمیمه

٢ (بتل نباکی) گویا مقامیست در نصیبین که واقعه ترثیه در آن موضع واقع شده است

حکومت

حکومت او نمود — در ترجمت احوال ولید بن طریف شیبانی خارجی مختصری از اخبار یزید بن مزید ذکر
شده او مأمور بجنگ ولید گشته و او را کشت از باب تاریخ چنین ذکر کرده‌اند ولید بن طریف
شیبانی چون بر هرون الرشید خروج کرد و خروج او در بلاد جزیره بود که فیمابین فرات و دجله
واقع است و جمعیت اعوان او از شراة و خارجیان جنگجوی خشمگین پیوسته رو بفزونی نهاد تا آنکه
در آن بلاد فزون از شمار هزار و بیشتر چون جراد منتشر همه جا را فرا گرفتند و غارت و حاکم بلاد ربیعه
بمقابله و مدافعه آنها برخاست او را کشتند و رو بدیار مضر نهاد عبدالملک بن صالح بن علی عباسی را
در (رقه) محصور نمود هرون الرشید از یحیی بن خالد برمکی استشاره کرد که کرا بجنگ و مقابله ولید
ابن طریف خارجی روانه دارد یحیی بن خالد گفت موسی بن حازم التمیمی را این جنگ نصرت جو که
فرعون آسایش ولید بوده و موسی علیه السلام او را در نیل غرق نمود (تقریباً تفاءلاً بخبر نموده) پس رشید موسی بن
حازم را با لشگری انبوه بمقابله او فرستاد ولید با اعوان و انصار خویش برو را ملاقات و در
نخستین جنگ او را منهزم و تعقیب نمود چون این خبر برشید رسید معمر بن عیسی العبدی را بجنگ وی
فرستاد و ما بین آنها در ناحیه دارا از دیار ربیعه محاربتی چند واقع و چون کار مبارزت و پیکار ممتد
و جمعیت ولید روز بروز در افزایش و فتنه او بنهایت عظیم و خاطر رشید از این غائله پراندیشه
و بیم شد گفت همانا کسی مرد این نبرد و میدان و دافع این فتنه و طغیان جز اعرابی (یعنی
یزید بن مزید شیبانی) نیست (که آهن با آهن توان کوفتن) و بکر بن نطاح شاعر در این معنی گفت

(لا تبعثن الی ربیعة غیرها — ان الحدید بغیره لا یفلح)

پس رشید یزید شیبانی را با سپاهی عظیم بدان صوب گسیل و مأمور بجنگ ولید نمود و ولید چون هماورد
و حریف خویش را سخت دید باوی از در مراوغت و مصارعت و فنون کشتی گیری و حیلت و فریب در آمد
و یزید نیز حریفانه او را پیروی نمود اما ولید صاحب مکر و دها بود میانه آنها جنگهای صعب رخ داد
خبر بهارون الرشید رسید که یزید بن مزید با ولید در حرب مماطله میکند و کار پیکار را بس دراز کشیده

پس فوج فوج برادران رزمجوی از پی یکدیگر بسوی او روانه داشت و از پس آن کس را بجانب وی فرستاد
که با او به تنهائی جنگ برآید یزید پیام سخط آمیز عفیف رشید را اصغا و خود را در مضیقه تکلیف دید
بی درنگ در طلب ولید راه سپار و چون برای ادای نماز صبح پیاده شد هنوز از نماز فارغ نشده بود که ولید
با سپاه خویش برو طالع و از طرفین صف برادران جنگ آراسته و چون آتش حرب افروخته شد
یزید تن در داده گفت ای ولید تو چه حاجت به حفظ و پرهیز و پوشیدن خویش در میان مردان جنگ
داری این ننگ را در میدان جنگ بر خود میپسندند چون مردان مرد و حریفان نبرد از میان صف
خارج شو و قدم بمیدان جنگ نه گفت باوالله پس ولید و یزید هر یک از صف سپاه خویش خارج و
بمیان میدان شتافتند و دو لشکر در صفوف خود توقف نمودند هیچ یک از جای خویش حرکت نکرد پس
در مبارزت عجیبی بیکدیگر حمله آوردند ولی هیچ یک بر دیگری غالب نیامد تا آنکه چندی از روز برآمد پس ناگاه
یزید را فرصتی بدست آمد ضربتی بر پای ولید زده قطع نمود و او از اسب ساقط شد و یزید بانگ برادران
خود زده بمیدان تاختند و خود را بر روی وی انداخته سرش را از بدن جدا ساختند و یزید سر ولید را با نامه
فتح باتفاق پسرش اسد بن یزید نزد هرون الرشید فرستاد و ابو الولید مسلم بن الولید الانصاری شاعر
مشهور که در پایان حالش نزد یزید بن مزید آمده و از خاصان اصحاب وی و مادح مخصوص او بود در این باب
این اشعار را سروده است

سَلِ الخليفةَ سيفًا من بني مطرٍ — يمضي فيخترقُ الاجسامَ والهاما
لولا يزيدُ وسعدٌ لُه سَبَبٌ — عاش الوليدُ مع العاثين اعواما
اكرِمْ به وبآباءٍ له سلفوا — ابقوا من المجدِ آباءً وايّاما

و چون یزید بدربار خلافت مراجعت کرد رشید او را بر همه خدام خلافت مقدم داشت و در جاه
و رتبت وی بسی افزود و با او گفت ای یزید چه قدر همراهان مؤمنین در قوم و قبیله تو زیاد شده گفت بلی
الا اینکه بسیار در منبرهایشان تنه های نخلها و اشجار است یعنی انبار اسپ را از آنکه کشتند مصلوب نموده

اند.

بر فراز دار می آویزند بالجمله قتل ولید بن طریف خارجی که در ترجمه احوال وی ذکر شد در سنه ۱۷۹ صد و هفتاد و
نه هجری بود و خواهرش فارعه مراثی بسیار برای وی بنظم آورده که دیگر ذکر و نقل آن در اینجا گنجایش ندارد
چنین روایت شده است که چون هارون الرشید یزید بن مزید شیبانی را برای حرب ولید بن طریف
تجهیز و روانه نمود ذو الفقار شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با وی عطا کرده گفت یا یزید بگیر این را
که همانا بواسطه این شمشیر زود باشد که فیروزی و نصرت بیابی و او گرفت و رفت و فتح و فیروزی یافت و
مسلم بن ولید انصاری در قصیده که یزید بن مزید را بدان مدح کرده است در این شعر اشاره
بهمین مطلب کرده گوید

أَذكرتَ سيفَ رسولِ اللهِ سُنَّتَهُ — وبأسَ اوّلِ من صلّى ومن صاما

مقصودش از (بأس اوّل من صلّى) بأس و قوت و نجدت و شجاعت امیر المؤمنین علی علیه السلام در حروب و غزوات
است که آن بزرگوار زننده باین شمشیر بوده است
(این خبر موافق روایات عامه است و ظاهرا نزد خاصه یعنی فرقه شیعه امامیه اثنی عشریه معتقد و معتبر نیست
چه بر حسب عقیده شیعه اثنی عشریه شمشیر ذو الفقار بابا ارث میراث پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع از ائمه
کرام علیهم السلام که اولاد و وارث حقیقی سید ص و امیر المؤمنین ع بوده اند خلفا عن سلف و یدا بید
انتقال یافته تا بامام عصر یعنی مهدی آل محمد علیهم الصلوة و السلام رسیده در نزد حضرت خاتم الاوصیاء
محفوظ و مضبوط است (مؤلف و مترجم)
ابن خلکان گوید هشام بن کلبی در (جمهرة النسب) خبری متعلق بذو الفقار ذکر میکند که ذکر آن در اینجا
خالی از فایده و استحسان نیست در نسب قریش میگوید (منبّه) و (نبیه) پسران حجاج بن عامر بن حذیفة
ابن سعد بن سهم القرشی در جاهلیت سید و مهتر در بنی سهم بودند هر دو در جنگ بدر در حال کفر
کشته شدند و عاص بن منبه نیز با پدرش بقتل رسید و او صاحب شمشیر ذو الفقار بود چون امیر
المؤمنین علی علیه السلام در روز بدر وی را کشت ذو الفقار را از او گرفت انتهی غیر ابن کلبی از اهل خبر

چنین گفته که ذو الفقار را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علی علیه السلام عطا فرمود ولی
سبب وصول آن را بهارون الرشید ابو جعفر طبری باسناد متصل به عمر بن المتوکل و او از مادرش که خادمهٔ فاطمه
بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده روایت کرده مشار الیها گفت ذوالفقار با محمد بن
عبدالله بن الحسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم (و او را عبدالله محض گویند) بوده
روزیکه در مدینه با لشکر ابو جعفر منصور عباسی در زد و خورد و قضایای مشهوره است شهید شد در شرف موت
چون محمد حس موت کرد ذوالفقار را بمردی از تجار که باو بود چهارصد دینار (تقریباً چهارصد تومان)
بدو مقروض بود داده و گفت بگیر این شمشیر را پس تو ملاقات نمیکنی احدی را از آل ابو طالب الا
اینکه آنرا از تو میستاند و حق ترا بتو عطا میکند ذوالفقار نزد آن تاجر بود تا اینکه جعفر بن سلیمان
ابن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه والی یمن و مدینه گردید و از قصهٔ ذوالفقار
مطلع شد و آنرا از آن تاجر خواسته شمشیر را از او گرفت و چهارصد دینار را باو عطا کرد و پیوسته
ذوالفقار نزد او بود تا مهدی بن منصور قیام بخلافت نمود و خبر شمشیر باو رسید و آنرا از او خواست
پس از او و حقق بموسی الهادی و پس از آن از وی برادرش هارون الرشید منتقل گردید
اصمعی گوید رشید را در طوس دیدم شمشیری بمیان بسته بود گفت ای اصمعی آیا ذوالفقار را میخواهی بتو
بنمایم گفتم بلی فدایت شوم پس گفت شمشیر مرا از غلاف برآور پس آنرا برکشیده دیدم در آن هیجده
فقاره بود (مانند استخوان پشت)

بالجمله بخبر یزید بن مزید شیبانی بر گردیم خطیب ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی در تاریخ بغداد
ذکر کرده که یزید بن مزید روزی بر هارون الرشید داخل شد رشید با وی گفت ای یزید کیست آن شاعر که این
اشعار را در حق تو میگوید

لا یَعبقُ الطیبُ کفیه و مفرقه — ولا یمسّح عینیه من الکحل
قد عوّد الطیر عادات وثقن بها — فهنّ یتبعنه فی کل مرتحل

گفت

گفت نمیدانم یا امیر المؤمنین پس رشید گفت آیا کسیکه مثل این شعر در حق تو گوید تو گوینده‌اش را نشناسی
پس او شرمنده و خجالت زده از نزد رشید بازگشته چون بمنزل خویش آمد از دربانش سؤال کرد در شعرا
که در درخانه هست دربان گفت مسلم بن ولید انصاری گفت از چه وقت آنجا در کنار خانه است
دارد گفت زمان درازیست و من او را مانع از رسیدن بنزد تو بودم بجهت آگاهی که از تنگدستی
و عسرت تو داشتم گفت او را داخل کن پس حاجب وی را داخل نمود و مسلم بن ولید این قصیده فرا او [illegible]
کرد تا بانتها رسید آنگاه یزید بوکیل خرجش گفت فلان ضیعه (آب و ملک) مرا بفروش و نصف
قیمت آنرا باو عطا کن و نصف دیگر را بجهت مخارج ما نگاه دار پس وکیل آن مزرعه را بصد هزار [illegible]
فروخت و پنجاه هزار درهم را بمسلم شاعر داد این خبر بهارون الرشید رسید یزید را احضار و او را
از این تصرف بازپرسید ماوقع را برای او حکایت نمود پس رشید گفت من امر کردم دویست هزار درهم بتو
بدهند هم مزرعه را که فروختهٔ باز گردانی و هم پنجاه هزار بشاعر بدهی و پنجاه هزار هم برای مخارج خود
نگاه داری

روایت شده است که عم یزید معن بن زائده همیشه یزید برادرزاده‌اش را بر اولاد خویش مقدم میداشت
زوجه‌اش او را در اینباب ملامت و عتاب کرده گفت برای چه یزید پسر برادرت را مقدم و پسران خود را مؤخر میداری
اگر تو فرزندان خود را مقدم داری برایشان تقدم می‌یابند و چنانچه بلند دارای جمیع شان داری بلند دار
میشوند معن در جواب می‌گفت یزید برایشان قریب و خویش تر است و او را بر من حق فرزندیست زیرا که من
او را همتم دارم از این گذشته پسرهای من اگر چه بسنده تر بدل من و نزدیکتر بشخص من هستند لکن آن فائده
و سود که از برادرزاده‌ام می‌یابم در فرزندانم نمی‌بینم و اگر تو میخواهی مطلع و آگاه شوی [illegible]
نزدیک میگردد یا دشمنی بشهر برایشان دست میدهد و در همین شب بهنگام تو چیزی [illegible] پسرانش [illegible] آن
مرا ببینی ای غلام برو (عباس) و (زائده) و (عبدالله) و فلان و فلان جمیع اولاد مرا
بگو نزد من حاضر شوند پس در کمی نزدیک همه حاضر شدند آمدند با جامه‌های کوتاه و سینه بندهای [illegible]

و کفشهای سندیه (کفش شب) و این بعد از رسیدن و وقت خفتن از شب بود پس معن گفت ای غلام یزید را بخوان تا حاضر شود طولی نکشید که با کمال شتاب حاضر شد در حالیکه متسلح بسلاح شده و نیزه اش را در باب مجلس گذاشته خود داخل گردید معن با وی گفت این چه هیئت است ای ابا زبیر گفت امیر که زود فرا آید وهم و اندیشه من پیش رفت که در این وقت بستن برای مهمی مرا خواسته باشد بدین اندیشه سلاح را پوشیدم و با خود گفتم اگر امر چنین است که اندیشه کرده ام سری بگذارم و به در جنگ برفع دهم حیر دارم و اگر غیر از این است ترک سلاح و کندن این آلت از خویش سهلترین کارها است پس معن گفت برگرد در هیچگاه در حفظ خدای تعالی و چون خارج شدند زوجه معن گفت عذر تو بر من آشکار و ثابت گردید و معن بشعر متمثل گشت

(نفس عصام سوّدت عصاما) (و علّمته الكرّ والاقداما) (و صيّرته ملكا هماما)

چون ترجمت حال یزید بن مزید شیبانی مفصل و محاسن وی بسیار است ما در اینجا رعایةً للایجاز بهمین قدر اکتفا نمودیم یزید در سنه ۱۸۵ المقصد سال صد و هشتاد و پنج درگذشت و ابو محمد عبدالله بن ایوب التیمی شاعر مشهور باین قصیده او را مرثیه گفت

(أحقاً انه اودی یزید) (تبیّن ایها الناعی المشید)

یزید زاده فرزند نجیب نبیل و دختر جلیل بود یا خالد بن یزید ممدوح ابو تمام طائی است و دیگری محمد بن یزید که بر صرف جود و کرم بود و هرگز طالب و سائلی را از در ره دل نمی نمود و چنانچه او را مالی حاضر نبود لا نمی گفت بلکه وعده میداد و سپس تعجیلی در وفای وعده میکرد

(مثنی بن حارثه شیبانی) از رجال بزرگ بنی شیبان و خبر اعمال و غزوات او در صدر اسلام با دولت عجم در تواریخ اسلامیه مشروحاً ثبت و مندرج است ما نیز از نگارش آن بحذف بعض از زوائد در این وجیزه دست باز نمیداریم

چون ابو بکر در سال دوم خلافت خویش که صدو سنه دوازدهم ۱۲ از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بود خالد بن ولید را که امارت عراق داشت مامور بسفر شام فرمود مثنی بن حارثه شیبانی را خالد در عراق عرب جانشین

خود

خویش گذاشت و لشکری در خور جنگ نزد او بازداشت بعد از خروج خالد از عراق بمثنی بن حارثه خبر رسید که یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم تجهیز سپاه نماید تا عرب را از ارض عراق دفع و طرد کند پس آهنگ خدمت ابو بکر کرد تا او را آگهی دهد و از مدینه لشکری در خور جنگ عجم باز آورد اما وقتی مثنی بمدینه رسید ابو بکر در مرض موت و مسافرت آنجهانی بود در همان حال مثنی را بتجهیز جنود و عمر را وصیت کرد که نخستین کاری را که در خلافت خویش اقدام کند این است که مثنی بن حارثه را بر عراق امارت دهد و بدانجا باز گرداند لاجرم چون عمر بمسند خلافت نشست مثنی را پیش خواند و از عراق پرسش کرد گفت یا امیرالمؤمنین ارض عراق باز مردد آکنده است زمین آن با کثرت گیاه و غزارت میاه و دشمنانش همه با سلاح نبرد و اسبهای جهانگرد الا آنکه مردم آن الا ابله در برابر لشکر عجم عدد ایشان قلیل اند و ایشان را امدادی کفیل با مر بود پس عمر مردم را در مسجد انجمن کرد و بر منبر صعود نمود و گفت ای جماعت اینک مثنی بن حارثه است که عراق را بخصب و نعمت وصف میکند رخنه تسخیر عراق شوید و پای بر جنگ و جهاد نهید که گنج کسروی و خزانه خسروی و دولت عظیم عجم که از عهد جم تاکنون اندوخته شده است نصیب شما خواهد گشت هیچکس او را پاسخ نداد (کأن فی رؤسهم الطیر) چه از آنگاه که خالد بن ولید را از امارت معزول کرد از وی آزرده خاطر شده بودند دیگر روز همچنان بر منبر شد و از آنگونه سخن کرد و کس اجابت و اطاعت وی ننمود روز سوم گفت ای مردمان هیچ علت چه در سخن خدا نفر باید الا آنکه ترک غزوات سفر دون آید همانا سعد حینی ما را بفتح روم و فارس وعده داده جنبش کنید و از کار جهاد تقاعد نورزید تا خزانه کسری و گنج عجم را بدست آورید و هیچ نعمت بی زحمت و هیچ گنج بدون رنج بدست نیاید اکنون مثنی را در تحت حکومت ده هزار تن لشکر جنگجوی که خالد در آن ارض در تحت فرمان مثنی نهاده همه مهیای جنگند بمدد ایشان بشتابید و از سپاه عجم که چون گله غنم اند بیم مکنید که اگر اضعاف مضاعف شما باشند سخت ضعیفند و این آیت مبارک قرائت کرد (إنّ الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بأنّ لهم الجنّة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون) همانا خداوند جان و مال مؤمنین را که در راه خدا جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند خریداری میکند و بهشت جاوید را بها میدهد همچنان مهاجر و

و انصار خاموش نشستند و لب از جواب فرو بستند ناگاه ابو عبیدة بن مسعود الثقفی که مردی مبارز و
دلاور بود عمر را اجابت کرد و گفت من با مردم خویش باتفاق مثنی کوچ دهم و این ابو عبیده پدر مختار است که
در خونخواهی سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام قیام نمود و کرد آنچه کرد رحمة الله علیه بالجمله پس از ابو عبیده
سلیط بن قیس انصاری برجست و گفت ای امیر من نیز با عشیرت خویش حاضرم چون این دو تن دعوت عمر را
اجابت کردند دیگر مردم رغبت نمودند از مهاجر و انصار و موالی ابو عبید چهار هزار کس ساخته جنگ شدند عمر بن
الخطاب ابو عبیده را بر این جمله امارت داد و لشکریان از مدینه خیمه بیرون زدند و بسفر عراق
تصمیم عزم دادند اما از آنسوی چون یزدجرد شهریار عجم بر خود واجب داشت که عرب را از اراضی عجم دفع دهد
رستم فرخ زاد را که امارت خراسان داشت احضار کرد و این رستم آنکس است که چون پدرش فرخ زاد
آزرمی دخت را از تخت سلطنت بزیر آورد و بکشت بالجمله یزدجرد رستم را بفرمود که خالد بن ولید در مرز عراق
طریف و تلید بسی بگذاشت سفر شام کرد و مثنی بن حارثه را خمیر مایه هر فتنه و حادثه بود بمدینه شتافت
وقت است که بتازی و آن اراضی را از لشکر بیگانه بپردازی و نرسی را ملازم رکاب وی داشت
و این نرسی پسر خاله خسرو پرویز بود و پرویز او را بسواد کوفه و اراضی عراق فرستاد و کسکر را که
نیکوتر قریه است از عراق با بعضی روستاها باقطاع او داد و مدت دوازده سال نرسی در آن مملکت با کمال
شوکت می‌زیست چون عرب بر سواد عراق دست یافت نرسی بگریخت و بدرگاه یزدجرد آمد
اینوقت که یزدجرد رستم را بسپهسالاری منصوب و بجنگ عرب مأمور میکرد نرسی را که از زادهٔ براه(?)
دهقان درگاه بود ملازمت او فرمود بالجمله رستم با سپاه راه عراق پیش داشت و بهر قریه و دیه مکتوب کرد
که اینک من با سپاهی انبوه در میرسم هان قوی دارید و بر شورید و عمالی که خالد بن ولید و
سپس مثنی بن حارثه بر شما گماشته‌اند دفع دهید مردم سواد فرمان رستم پذیرفتند و عمال عرب را
از عمل دفع دادند از آنسوی لشکر عرب چون از مدینه بیرون شد مثنی بن حارثه با ابو عبیدهٔ
ثقفی و سلیط بن قیس گفت من از پیش بتازم و سپاه عرب را اسباب رزم و علوفه و آذوقه در آبادی(?) و سامان(?)

بهم(?)

مهیا کنم تا شما از قفای من برسید این بگفت و بتعجیل آهنگ رحیل کرده چون بسواد آمد کار آن اراضی را
شوریده و عمال خویش را پراکنده یافت ناچار بحیره آمد و متوقف گشته چشم براه ابو عبیده همی داشت و
دیگر عرب و عمال پراکنده نیز در حیره انجمن شدند اما رستم چون بسر حد سواد رسید و خبر رسیدن مثنی را
بحیره بشنید نرسی را گفت که کار رزم را از در حزم باید کرد هم روز جابان در سواد مردی بزرگ است و دهقان
آن اراضی سر از فرمان نپیچد او را بگوی از سپاهیان و دهقانان لشکری لایق بسازد و با مثنی بن
حارثه برزم پردازد و نیز چشم بسوی تو دارد که او را با لشکری انبوه مدد دهی بفرمان رستم پس مکتوبی بسوی جابان نگاشته
باز نرسی بجانب وی ارسال داشت لاجرم جابان لشکر بیاراست و سی هزار مرد جنگ از سپاه عجم فراهم
رستم نیز در رسید و جابان با این سپاه گران آهنگ حیره کرد تا با مثنی بجنگ شود و از سواد تا نمارق
طی مسافت کرد و در آنجا لشکرگاه بساخت و از آنسوی مثنی نیز چون این بدانست جنگ او را اندیشه(?) کرده
گشت و از حیره بیرون شد ابو عبیده ثقفی و سلیط بن قیس نیز با لشکر وارد حیره شدند و چون بدانستند
که مثنی جنگ جابان را استعجال استقبال کرده است از قفای وی بشتافتند تا بدو پیوستند چون
ابو عبیده برسید مثنی کار لشکر دیگر را با او بگذاشت ابو عبیده پس از سه روز از ثلاق(?) در قرب نمارق و
آسودن لشکر روز چهارم بتعبیه سپاه و کار جنگ پرداخت و از آنسوی جابان نیز در تعبیه لشکر عجم
صف بر کشید و نخستین خود جابان اسب برانگیخته بمیدان آمد و مبارز طلب کرد از مهاجرین جماعتی یک
یک بمیدان شتافته بدست جابان کشته شدند سلیط بن قیس رو با نصار کرده گفت کیست که
سزای این سوار را در کنار نهد اکید بن الشماخ بی‌توانی اسب برانگیخت و با جابان در آویخت و پس از ساعتی
کشش و کوشش ناگاه اکید نیزه بزد و جابان را از اسب در انداخت و بر سینه اش نشست تا سر از تن
بگیرد جابان گفت (لا اله الا الله) اکید از اصغای این کلمه در قتل او درنگ کرد جابان گفت تو را
غلام و کنیزی بخشم که خاص تو باشد تا مرا زنده گذاری پس اکید او را از قفای خود سوار کرده بلشکرگاه
خویش آورد لشکریان گفتند ترا چه داد که او را زنده گذاشتی گفت غلامی و کنیزی بر دست نهاد گفتند

او را شناختی این جابان امیر این لشکر است اگر صد غلام و صد کنیز طلب کردی بدادی گفت اکنون
سخن بر این رفته است جابان از او عذر بخواست و ده غلام و ده کنیز و ده هزار درم بداد و خود اسلام آورد و ما
و لشکر حمله در حمله از هم گسستند و در میان قاتل مطر بن فضه به نام مادر معروف بود دلیری کرد و
که پس از جابان در لشکر عجم کسی مکانت او را نداشت اسیر گرفت و در حال سرش را از تن جدا کرد و چون
سردار بزرگ با جام اسلام رسیده و دیگری شربت از جام مرگ نوشیده لشکر عجم شکسته شد و عرب
تیغ در ایشان نهاده بسیار کس بکشتند و بسیاری اسیر گرفتند و مال و خواسته فراوان به دست آوردند
گروهی از هزیمتیان عجم با سرحد سواد در راه به درگاه رستم آمدند و گروهی به کسکر که از اقطاع قوم و بر نعم
گریخته و در حصار ساقطیه جای کرد دیگر بار برگرد نرسی گروهی انبوه فراهم گشته و رستم نیز از سرحد سواد
بیست هزار مرد دلاور به قیادت جالینوس نام که از صنادید سپاه عجم بود به مدد وی فرستاد ابوعبیده
پیشدستی کرده و با سپاه عرب یکباره تاخته دیگر بار لشکر عجم را شکست سخت داد و غنیمت وافر به دست آورده
با کتاب فتح نزد عمر انفاذ داشت از این سوی یزدجرد از این شکست متواتر سخت غمنده و دلتنگ گشته
پس یکی از بزرگان عجم را که بهمن جادو خواندندی امیر لشکر فرمود سی هزار مرد دلاور در زیر لوای او
مقرر کرد و سی زنجیر فیل جنگی نیز بدو سپرد که یکی از آنها فیل سفید بود و از عهد پرویز بمانده و جنگهای
فراوان دیده و به همه جا نصرت کرده بود و درفش کاویانی را نیز که رایت فتح دولت عجم بود با او
همراه کرد و با نامه نزد رستم گسیل داشت بهمن نزد رستم آمد و جالینوس را نیز با سپاه او در گرفته تا
کنار رود فرات براند و در آنجا اتراق کرد لشکر عرب از آنسوی فرات جای داشتند ابوعبیده
دهقانی را فرمود تا موضعی را که به اقتیا موسوم است پل بر رود فرات ببسته و لشکر را از آن
عبور دهد ابوعبیده را چهار پسر بود نخستین وهب دویم مالک سوم جبر چهارم مختار و ابو مختار
کودکی بود و مادر مختار از قبیله بنی ثقیف زنی پارسا بود که دومه نام داشت این شب در خواب دید که
کسی از آسمان به زیر آمد و قدحی سرشار به دست ابوعبیده داد و گفت بنوش که شراب بهشت است ابوعبیده

آنرا

بامداد
قدری بنوشید آنگاه جبر بن ابی عبیده را داد و دید که هفت تن از پس یکدیگر از آن شراب نوشیدند
این خواب را برای شوهر حکایت کرد ابوعبیده گفت این جمله فردا شهید گردند پس آنگاه صفوف سپاه
بیاراست و گفت ای مردمان اگر من در این جنگ کشته شوم امیر شما پسر از جبر من است و اگر او هفت تن یکایک
برشمرد و گفت اگر این جمله نمانند امارت لشکر مثنی راست بالجمله سپاه روی در روی شدند و از
سوی یکدیگر حمله درگشتند اما لشکر عجم هشتاد هزار مرد بر گرد پیلان انجمن بودند و حمله سپاه اسلام
عرب از هیبت پیلان روی بفرار و هر اسب می نهادند ابوعبیده گفت مقتل پیلان کجای
آنهاست گفتند چون خرطوم او را ببرند بمیرد آنگاه ابوعبیده گفت (علی قبر محمد منی السلام و
علی اصحابه منی السلام) و از اسب پیاده شد شمشیر بکشید و بسوی فیل سفید بتاخت و شمشیر زد و
خرطوم او را بینداخت و باز شد که با لشکرگاه خویش پیوندد پیل سفید از قفای وی بشتافت از قضا
پاش بلغزید و در افتاد پیل در رسید و او را در زیر پای درسپرد و هلاک کرد از پس او سه فرزندش وهب و
مالک و جبر علم او برگرفتند و رزم داده تا شهید شدند آنگاه جبره بن ابی الثقفی از خویشاوندان
ابوعبیده بود علم برگرفت و رزم داد تا شهید شد آنگاه سلیط بن قیس علم برگرفت و بسیار کس بکشت تا خود
نیز کشته گشت ابو وقت عبدالله بن مرثد ثقفی از خشم جهان در چشمش تاریک بود شمشیر بکشید و ریسمانهای
پل را قطع کرد و فریاد برآورد ای مسلمانان پل را در آب غرق ساختم که لشکر به بند و دیگر باز گشتن
نتوانند تا نیکو مصاف دهند و علم بگرفت و بکوشید تا شربت شهادت بنوشید پس مثنی بن حارثه علم
برداشت و بجنگ درآمد و عرب مردانه بکوشیدند و بسیار کس بکشتند و کشته شدند تا عاقبت مسلمانان
هزیمت یافتند و چون پل بر سر آب نبود خویشتن را بعجلت در آب افکندند و آنچه از دم تیغ رستند
در آب غرق گشتند کار بکار بدینگونه رفت تا آفتاب رخ در پرده تواری بالحجاب کشید و
لشکریان بجای خویش باز شدند از مسلمانان سه هزار کس با مثنی بیش نمانده بود چون به کنار رود آمد که
عبره کند پل را بیافت دیگر بار بصعوبت تمام پل ببستند و از آب بدان سوی شدند صبحگاه که طلوع

خورشید خاوری پرده از روی کار جادوگر شب برکشید بهمن جادو با لشگر گران آب آمده از قفای عرب تاختن
کند جسر را بریده یافت اما مثنی را در آن رزمگاه رنج و زخمی سخت رسید که اضلاع پهلو خسته و تباه
شد و را با لشگرگاه نخستین رسانید و شبانگاه مکتوبی بسوی عمر نگاشت و داوری از شکست و هزیمت لشگر عرب
و قتل ابوعبیده و دیگر مسلمانان آگهی داد و جمعی از هزیمتیان نیز شبانگاه بمدینه باز آمدند عمر جریر بن عبدالله
بجلی را پیش خواند و گفت ای جریر خطبی عظیم حادث گشته قصه مسلمانان و هزیمت ایشان را از جنگ عجم
شنیدی اینک مثنی بن حارثه نیز مجروح است و لشگر عراق را امیری نیست پیداست که کار سپاه بی سالار
چون است بسیج راه کن تا ترا بیاری مثنی فرستم پس جریر عزیمت شد و با لشگری لایق روانه عراق
گشت چون راه نزدیک کرد مثنی بن حارثه بدو نامه نوشت که مهاجر و انصار را من بجنگ عجم
آوردم و رزم دادم تا هر که را روز برسید درگذشت و گروهی که جان بسلامت بردند بمدینه باز گشتند
من در برابر دشمن استوار ایستادم و همه روزه مصاف دادم همانا عمر ترا بمدد من فرستاده است اینک توانی
دگرانی چیست چرا با ما پیوسته نشوی و در منزلی دیگر اقامت جستی اگر از امارت من در لشگر ابائی داری
روا نباشد زیرا که عمر ابوعبیده را امیر این لشگر کرد و چون او درگذشت مرا لایق دانست
و این منصب مرا داد چون این نامه بجریر بن عبدالله رسید در پاسخ نگاشت اینکه گفتی من مهاجر و
انصار را بجنگ عجم آوردم سخن بتصدیق کردی لکن کاش بیاد دادی و اینکه گفتی انصار بنهان خویش باز
شدند جای ملامت نیست چه از اینگونه در محاربات بسیار رفته و اینکه گفتی من در برابر دشمن بجا
باشم تو در شهر و سرای خویش باشی بکار روی که در نزد تو نیکوتر باشد و اینکه گفتی با تو پیوسته شوم
عمر مرا امر فرموده است تو هم مردم خویش باش و من هم قوم خویشم این خبر بعمر بردند و در میان مثنی و
جریر اختلاف کلمه پدید شد و هیچ لشگر را با یکدیگر خلاف کار مصاف نیست باید عمر مهاجر و انصار
حاضر کرد و با ایشان در اینباب مشورت نمود گفتند صواب نیست که خود بسفر عراق رفته باشی زیرا که چون
لشگر تو را حاضر ببینند دل قوی دارند و دیگرگونه کار کنند علی علیه السلام فرمود ای امیر سعد و ابن تصریح

را

نیست چه اگر در میان جنگ کسی بداد رسد و یاری عمر را تباه کردند سپاه شوریده شود و عجم چیره گردد تو چون
قطب آسیا در مرکز خلافت و شهر مدینه بباش و از مهاجرین اولین و اگر نه از انصار از آن مردم که خاطر جنگ دارد
بروند سرداری بفرست که کفایت این امر تواند کرد گفتند آن کیست فرمود کسیکه بمال قلیل قناعت کند و از زن
طلب نباشد گفت یا ابالحسن بفرمای تا که را پسندیده داری فرمود سعد وقاص شایسته بکار است عمر سعد وقاص را
احضار کرد و گفت یا سعد قصه عراق را شنیده باشی اکنون ترا با جماعتی از لشگر روان خواهم داشت تا بیاری
آن لشگر که با تو میرسند و آن سپاهی که در عراق است زیرا سالار نفر کنی و بیرون شو پس سعد بسیج
راه همی کرد و عمر از هر جانب لشگر فراهم آورد هفت هزار مرد انجمن شدند این جمله را با سعد روان
داشت و از قفای وی نیز بدینگونه هر کس از سرداران برسیدند روانه کرد یا طلحه بن خویلد با هشتصد سوار
و سیاهه و دیگر شرحبیل بن سمط الکندی با هفتصد سوار و سیاهه و دیگر خرات بن حیان العجلی با هفتصد تن
سوار و سیاهه و دیگر مغیره بن شعبه با سیصد مرد که بعضی سواره بعضی دیگر پیاده بودند و دیگر عاصم
بن زرارة التمیمی با چهارصد مرد که همه جماعت سوار بودند این جمله نیز از قفای سعد برفتند و در منزل
شراف بدو پیوستند اما سعد از شراف نتوانست بدیگر جای شد چه برف و باران مجال حرکت نداد
مثنی بن حارثه بوقت لشگر خویش را برداشته نزدیک سعد آورد و جان فدا کرده بعد از چند روز
از آن جراحتها که یافته بود درگذشت و او را زنی نیکو روی بود سلمی نام بنت حصفه چون مدت عده اش
سر آمد بحباله نکاح سعد درآمد پوشیده مباد که عامل ابوبکر تا حین وفات او در بلاد عراق همان
مثنی بن حارثه بود

شرح محاربت لشگر اسلام با دولت عجم تا اینجا چون مربوط باحوال مثنی بن حارثه شیبانی بود اگرچه بسیار
از مطلب آن خارج از تاریخ بنی شیبان و بیرون از وظیفه ما بود در مقام اینکه مطلب غیر مرتبط
نامفهوم نماند مقدمه جنگ عرب با عجم را بتلخیص مطلب در اینجا ذکر کردم دیگر مطالعه کنندگان دنباله این
تاریخ را که منتهی بفتح عظیم اسلام و زوال دولت عجم میشود اگر خواهند مراجعه بتواریخ مشروحه اسلامیه نمایند

(مصقلة بن هبیرة) و (نعیم بن هبیرة الشیبانی برادر وی) که از رجال بنی شیبان در صدر اسلام معاصر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند

اگرچه مصقله از امراء عهد خلافت حضرت امیرالمؤمنین و دارای مقامی ارجمند بود در شب یک عملی گرد که خویش را در بنی شیبان مورد سرزنش و نکوهش ساخته از مقام و منزلت ادبیه در اسلام داشت انداخت ولی واقعه وی چون خالی از غرابت نیست از ذکر و درج آن در این وجیزه تن نزدیم

در سال سی و هشتم هجری که سومین سال خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود بعد از آنکه (خریت بن راشد) از طایفه بنی ناجیه که از اصحاب و اتباع امیرالمؤمنین و قبل از جنگ صفین از جانب امیرالمؤمنین حکومت اهواز داشت شرحی در تواریخ اسلامیه مسطور است بعد از جنگ صفین بواسطه رضا دادن امیرالمؤمنین کرهاً نه طوعاً نظر بمصلحت و اقتضاء وقت بنصب حکمین وی با سیصد تن از اصحاب خویش طریق ارتداد و مخالفت پیش گرفت و پس از محاربت چندبارچه امیرالمؤمنین که در تحت قیادت و امارت معقل بن قیس الریاحی بودند در خوزستان و در اراضی رامهرمز و حدود اهواز در آخر مقاتلتی سخت که در سواحل بحر عمان واقع شد خریت بقتل رسید و جماعتی از نصاری که بتحریک خریت بن راشد در محاربت با امیرالمؤمنین اورا نصرت و مظاهرت نموده و با لشکر اسلام حرب کرده بعد پس از انقضای حرب معقل بن قیس زنان و فرزندان آنها را با اسیر گرفته از سیف البحر (ساحل دریای عمان) طریق عراق عرب گرفت و اسرای نصاری را با خود کوچ داد و این اسیران از جماعت نصاری آنان بودند که هیچگاه بشرف اسلام نایل نشده و قبول جزیت نموده بودند و هنگامی که عهد بشکستند و با خریت پیوستند دو مرتبه جزیت باز گرفتند و بر روی مسلمانان تیغ کشیدند و این بود که معقل بن قیس چون نصرت یافت ایشان را اسیر گرفت تا از این پس بر قتال اهل قبله جرأت نکنند و جزیت باز نگیرند بالجمله چون معقل به (خره اردشیر) رسید مصقلة بن هبیرة شیبانی که از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام در اردشیر خره حکومت داشت و نسب او را بدین طریق ضبط نموده اند (مصقلة بن هبیرة بن شبل بن یثربی بن امرء القیس بن ربیعة بن مالک بن ثعلبة

ابن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان) اسرای نصاری که پانصد تن بودند جملگی نزد مصقلة بن هبیره رفتند و زنان و کودکان آنها سخت بگریستند و مردان فریاد برآوردند که یا ابا الفضل یا حامل الثقل یا مأوی الضعیف و فکاک العصاة بر ما منت گذار و ما را از معقل بخر و آزاد کن مصقله گفت سوگند با خدای که من ایشان را تصدق میکنم (ان الله یجزی المتصدقین) چون این سخن بمعقل رسید گفت اگر دانستمی که مصقله را دل بر اسیران نصاری بدرد آمده و مرا در حق ایشان ستمکار دانسته سر او را از تن برگرفتمی اگرچه قبیله بنی تمیم و بکر بن وائل بر سر این کار یکسر عرضه هلاک و فنا میشدند زیراکه من کاری نکردم و بیکار بستر ام نبودم و بحکم خدا و رسول خدا و بحکم خدا این قوم را اسیر آوردم بالجمله مصقله ذهل بن الحارث بن الذهلی را نزد معقل برسالت فرستاد که این اسیران نصارای ناجیه را بمن فروش و بها بگیر معقل گفت باکی نیست بهزار هزار درهم (ده کرور درهم) میفروشم مصقله گفت این بها گران و فوق طاقت تحمل است استطاعت ما را بنگر و چنان کن که قوت بازو و ظرفیت ترازوی ما از حمل آن برنتابد بعد از گفت و شنید فراوان قیمت اسیران به پانصد هزار درهم قرار گرفت و مصقله آن مبلغ را بر ذمت نهاد و اسیران را برگرفت و آزاد نمود معقل گفت اکنون بهای ایشان را بحضرت امیرالمؤمنین فرست گفت چنان کنم و چند گرت انفاذ دارم تا بر ذمت خویش نبود پس معقل بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و قصه خویش معروض داشت و خبر مصقله و خریدن اسیران را باز گفت امیرالمؤمنین او را تحسین فرمود و چشم راه میداشت که مصقله بهای اسیران را انفاذ دارد اما از مصقله خبری نمیرسید و بعرض رسانیدند همانا مصقله ادای این قرض را بر خود فرض ندانسته چه آنگاه که اسیران را رها ساخت در ادای آن مال از هیچیک استعانت بجست امیرالمؤمنین علیه السلام او را منشوری رقم فرمود که ترجمت آن این است با مصقله خطاب میفرماید که پانصد هزار درهم از مال مسلمانان در نزد تست آنگاه که مکتوب مرا دیدار میکنی آن مال را بسوی من فرست و اگرنه خویشتن بد

ورنه جنگ برزد من روان شو و حتی اقامت منمای پس ابوحرة حنفی را طلب داشته فرمود بتعجیل تمام این
مکتوب را بمصقله رسان اگر فی الحال بهای اسیران را تسلیم نمود فبها و الا او را برداشته بسوی من بشتاب کن
چون ابوحره مکتوب مبارک را در اردشیر خره بمصقله رسانید و از آنجا که مصقله بضاعت و استطاعت ادای
این دین را نداشت ناگزیر از خره اردشیر خیمه بیرون زد و راه بصره گرفت چون بصره درآمد عبد الله
ابن عباس که در آن وقت از جانب امیر المؤمنین حکومت بصره داشت گفت ای مصقله چرا ادای این
مال نکنی گفت این مال را معقل بن قیس تسلیم ننمودم باندیشه و بیم آنکه مبادا در برابر در حیث خویش صرف کند و
بحضرت امیر المؤمنین انفاذ ندارد لکن هرگاه تو خواهی باکی نیست بجمله تسلیم دارم ابن عباس گفت نیکو باشد
تهیه تسلیم فرمای روزی چند بمماطله و تسویف گذرانید و از آنسوی امیر المؤمنین علیه السلام نیز چون
معلوم داشت که مصقله نیت ادای این دین ندارد و جز مماطله و دفع الوقت کار نخواهد کرد کتابی
سخت مشتمل بر تهدید و وعید و نکوهش و سرزنش بدو مرقوم و معلوم داشت که این غنیمت حق همه
مسلمانان است که بزخم ناخن و جان باختن و استحکام در معارک و ابتلای بمهالک فراهم کرده اند
زینهار عمل مکن که خدای خویش و امام خود را بخشم و غضب آری و خویش را بدین زیانکاری بکاهی و خوار
و زبون داری بالجمله مصقله یک دو روز در بصره با ابن عباس بدروغ وعده تسلیم مال بپایید چون کار
بر او سخت شد از بصره بگریخت و بکوفه آمد حاضر حضرت امیر المؤمنین شد بعد از روزی چند بحضرت
وی را فرمود این تعلل و تسامح در ادای بهای اسیران بنی ناجیه چیست عرض کرد من این مال را معقل بن
قیس و ابن عباس تسلیم ننمودم تا مبادا در حوائج خویش صرف و خرج کنند و بحضرت امیر المؤمنین
حمل دادم و هرگاه فرمان رود تسلیم دارم فرمود در ساعت تسلیم کن عرض کرد کسی را بفرست
تا مأخوذ دارد و مجلس برخاست و طریق سرای گرفت و از آن دو صد هزار درهم بداد چون شب رسید
ذهل بن حارث را که از خاصان او بود بخواند با او بنشست و از هر در سخن کرد چون از کار بکشی و شرب پرداخت
گفت ای ذهل امیر المؤمنین این مال را از من طلب میکند سوگند با خدای که قادر بر ادای آن نیستم

الا آنکه

اگر خواهی از قوم خویش بستانی اعانت کرد و این مال فراهم آورد مصقله گفت هرگز بر قوم چنان تحمیل
نکنم و از هیچکس چیزی نخواهم لکن اگر معویه یا عثمان از من وام خواسته بودند از من عفو میکردند ندیدی که عثمان
هر سال صد هزار درهم از خراج آذربایجان با اشعث بن قیس بذل میفرمود ذهل گفت کار امیر المؤمنین را
با معویه و عثمان مرادف مگیر و قیاس مکن علی علیه السلام حبه از فیئ مسلمین را از دست باز نخواهد داشت
مصقله ساکت شد و ذهل نیز برخاست و بسرای خویش رفت چون شب بنیمه رسید مصقله از کوفه
بیرون شد و طریق شام گرفته بسرعت برق و باد در راه پیمود تا بشام درآمد و خدمت معویه رفت
از این سوی صبحگاه دیگر امیر المؤمنین علیه السلام مصقله را طلب فرمود بعرض رسانیدند که دوشینه
بسوی معویه گریخت امیر المؤمنین فرمود (قَبَحَ اللهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ فَمَا أَنْطَقَ
مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَتَهُ وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَّتَهُ وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ) خدا
خوار و ذلیل کناد از رحمت خود مصقله را که در خریدن اسیران بنی ناجیه و آزاد کردن ایشان کار کرام و
بزرگان کرد و در هنگام ادای بها فرار بنمود طریق بندگان و بردگان گرفت هنوز
واصف و مادح او محاسن کردار وی را تمام نستوده که قبایح اعمال او را یاد آورد و خاموش گردد
اگر بمانده بود آنچه را توانائی داشت مأخوذ میداشتیم و باقی را انتظار میبردیم تا مالی بدست آرد آنگاه
فرمود تا خانه مصقله را در کوفه خراب کردند از آنسوی مصقله از شام برادرش نعیم بن هبیره شیبانی را
نامه نگاشت که من با معاویه در حق تو سخن کرده ام و او با من پیمان نهاده و وعده داده است که ترا
بانواع کرم و اصناف نعم گزیده و ممتاز دارد و بامارت بعضی از بلاد منصوب فرماید پس از
مطالعه این مکتوب بی توانی و تسامح طریق شام پیش دار و چندانکه توانی در سیر سرعت نما و مکتوب
خویش را بمردی از بنی تغلب که حلوان نام داشت سپرد تا بقدم عجل و شتاب بکوفه آورد و بنعیم را
داد چون نعیم از خواص شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بود مکتوب مصقله را بحضرت امیر المؤمنین
آورد و دست حلوان را قطع کرد و حلوان بدان زخم بعد از چند روز درگذشت بنی تغلب چون این داستان بشنیدند

که حلوان متعهد گشت نزد مصقله آمدند و گفتند یا حلوان را بما فرست و اگرنه دیت او تسلیم کن مصقله ناچار بهای خون او را بداد و ازین سوی نعیم این اشعار در تخطئه و توبیخ مصقله بدو فرستاد

(عربیه)

لا ترمینّی هداک الله معترضاً ... بالظنّ منک فما بالی وحلوانا
ذاک الحریص علی ما نال من طمع ... وهو البعید فلا یورثک احزانا
ماذا اردت الی ارساله سفهاً ... ترجو سقاط امرئٍ لم یلف وسنانا
عرضته لعلیٍّ انه اسدٌ ... یمشی العرضنة من آساد خفانا
قد کنت فی خیر مصطافٍ ومرتبعٍ ... تحمی العراق وتدعی خیر شیبانا
حتی تقحّمت امراً کنت تکرهه ... للراکبین له سرّاً واعلانا
لو کنت ادّیت مال الله مصطبراً ... للحق احییت احیانا وموتانا
لکن لحقت باهل الشام ملتمساً ... فضل ابن هند فذاک الرأی اشجانا
فالیوم تقرع سنّ العجز من ندمٍ ... ماذا تقول وقد کان الذی کانا
اصبحت یبغضک الاحیاء قاطبةً ... لم یرفع الله بالعصیان انسانا

جماعتی در حضرت امیر المؤمنین بعرض رسانیدند که مصقله بگریخت و بهای اسیران تسلیم نکرد فرمان کن تا اسیران را چنانکه بودند در قید رقیت باز داریم فرمود حکم خدا بدینگونه نرفته است ایشان را مصقله بخرید و آزاد ساخت کنون این مال بر ذمت مصقله است تا زمانی ادا کند

ظبیان بن عماره که مردی از بنی سعد بن زید بن مناة است این اشعار در حق بنی ناجیه انشاد کرد

هلّا صبرت للقراع ناجیه ... والمرهفات تختلی الهوادیا
والطعن فی نحورکم توالیا ... وصائبات الاسهم القواضیا

نیز اشعار چند دیگر ظبیان را در حق بنی ناجیه است که محض احتراز از اطناب مُمِلّ از ذکر و درج آن

صرف نظر کردیم

بالجمله دیگر بار نعیم بن هبیره نامه برادرش مصقله نگاشت و او را فراوان سرزنش و ملامت نمود و در پایان نامه این دو شعر نیز نوشت

ترکت نساء الحیّ بکر بن وائلٍ ... واعتقت سبیاً من لؤیّ بن غالب
وفارقت خیر الناس بعد محمدٍ ... لمالٍ قلیلٍ لا محالة ذاهب

چون این مکتوب بمصقله رسید از کرده پشیمان گشت و در پاسخ نعیم نوشت که اگر تواند در حضرت امیر المؤمنین ضراعت برد و او را شفاعت کند نعیم خویشاوندان خود را بخواست و کتاب مصقله را بر ایشان قرائت کرد و گفت مرا شرم می آید در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نام مصقله را بر زبان آرم اگر شما را مجال درست دهد و در آن حضرت سخن کوشید و عذر او خواهید گرامی کرده باشید ایشان برفتند در خدمت امیر المؤمنین از آنچه رفته بود بعرض رسانیدند و از حارث صحبتی کردند و مصقله چیزی نویسند و او را مطمئن خاطر سازند تا مراجعت کند لکن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شما حجت بر او تمام کنید ولی من خیال دارم که باز نیاید حصین بن منذر رقاشی گفت من او را چیزی نویسم که بی اثر نباشد و بدینگونه او را مکتوب کرد که ای مصقله ما ترا شناخته ایم که معویه را با علی عدیل نمیدانی و شام را بر عراق و تنگنای آن را بر ربیعه بر نگیری و نور را بنزد معویه ترجیح نداد مگر مالی که بر ذمت نهادی و بر تو تقیید افتاد دانسته از این سفر در خاطر داشتی که امیر المؤمنین را از بانگ رنجش های اکنون که پشت در این کار را نیک نظر کردی و دانستی که آن مال قلیل در خور این نعمت کثیر نیست دیگر درنگ نباید کرد و کرت غربت نباید بر خویشتن نهاد بر حذر زودتر و باز آی که هرچه زود آئی هنوز دیر است و این نامه را بدست مسرعی سریع السیر داد و گفت بر صحبت مصقله چون بشتاب و مصقله را دریاب پس ربعی تقدم عجل و شتابی تمام آمد و آن مکتوب را بمصقله داد و در نامه نظر کرد و گفت چنین مینماید که این مکتوب را حصین بن منذر نگاشته است ربعی گفت نیکو گفتی لکن ای مصقله ترا چه کار که این نامه که نوشته یا این سخن که گفته است ما ترا با اصابت رای و حصافت عقل

شناخته ام نیک بیندیش که از که بریدی و با که پیوستی علاوه بر این تو در عراق مطیع بودی و در شام مطیع
در آنجا فرمانگذار بودی و در اینجا فرمان پذیری مصقله این جمله بشنید و پاسخ نگفت پس رسالت آن
مکتوب بنزد معویه آورد معویه گفت ای مصقله تو در نزد من برتر از آنی که ساحت ترا آلوده بتهمتی و تفحص و جستجو
نیست که مکتوب اهل عراق را بر من قرائت کنی و از ایشان برشت(؟) چون من تو را چنان میدانم که تو هستی
بسلامت بسرای خویش شو مصقله باز آمد و برادر را گفت من از امیرالمؤمنین بگریختم نه از بهر آن بود که مرا ستمی دیده آمد
بلکه آن مال را که بر ذمت نهادم ادای آنرا استطاعت نداشتم ناچار فرار کردم و از آن روز که وارد شام گشته ام
سوگند با خدای که در حق امیرالمؤمنین سخنی جز نیکوئی نگفته ام اگر خواهی از مردم شام باز پرس و در جواب حصین
منذر بدینگونه رقم کرد که مکتوب شما را از بدایت تا نهایت ملاحظه کردم در اطناب سخن فایدتی جز ملال
نیاید شما دانسته اید که از چه روی من بترک امیرالمؤمنین گفتم و بنزدیک معاویه آمدم و با او هیچ سخن نگفتم
و پیمانی ننهادم اکنون بمیان دو محظور محصورم اگر در شام بمانم مورد ملامت مردم عراقم و چنانچه بعراق جنبش کنم
جماعتی دیگر آغاز شناعت کنند و از من هیچ عذری نزدیک شما پسندیده نخواهد بود چه سخت گناهی
کرده ام و این عذر گناهی دیگر خواهد بود گیرم که امیرالمؤمنین مرا عفو خواهد فرمود بالاخره از این عار که همواره
باید م شرمگین زیست پس بهتر آنست که در شام مقام کنم اگر کار بر معویه مستقر آید باز بعراق خواهم شتافت
و اگر امیرالمؤمنین را نصرت افتد جای در روم اختیار مینماید لکن من در هر جا باشم روی دلم بسوی
شما باشد والسلام رجل نامه را گرفت و بکوفه آورد و حصین منذر را سپرد و او بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام آورد آنحضرت فرمود دست از او باز دار دیگر هیچگاه بنزدیک ما باز نخواهد آمد

در تراجم احوال قدمای رجال مشهور و معروف بنی شیبان در این وجیزه بهمینقدر اکتفا
و اقتصار رفته ایم و در این نکته ناگزیر باید دانست که در نگارش احوال رجال بنی شیبان در نهایت
ترتیب حروف تهجی یا تقدم و تأخر تاریخ زمان آنها نشده بلکه تا در حقیقت رعایت معرفت ام و بر بری دار(؟) اهمیت
مقام آنها شده است

در زمان جاهلیت و قبل از اسلام چنانکه در کتب تواریخ و اخبار عرب شرح مسطور است محاربات
بسیار ما بین طایفه بنی شیبان و سایر طوایف و قبایل عرب واقع شده و در اکثری از حروب این
طایفه ظفر یافته که ما در اینجا اشارتی بذکر بعض از آنها مینمائیم
در تاریخ کامل ابن اثیر جزری مینگارد زمانی ما بین بنی شیبان و بنی تمیم قتالی سخت واقع شد بدین سبب
که (اقرع) بن (حابس) و برادرش (فراس) از بنی تمیم اراده غارت و تاخت و تاراج قبیله بکر بن
وائل را نموده و بسطام بن قیس شیبانی و عمران بن مره با طایفه بنی بکر بن وائل مهیای دفاع و حرب گردیدند
پس از مقابله و مقاتله شدید بنی بکر بن وائل مظفر و منصور و بنی تمیم منهزم و فراری شدند
باز در حرب دیگر مابین بنی شیبان و بنی تمیم که به (یوم مبایض) معروف است بعد از محاربات شدید
و قتل و غارت بسیار از طرفین عاقبت شیبانیها ظفر یافتند باز در جنگ دیگر که مابین (بنی سلیم و
بنی شیبان) واقع شد در آن حرب نیز فتح و فیروزی نصیب بنی شیبان و بنی سلیم منهزم گردیده اکثر
آنها در این جنگ مقتول و اسیر و جز عده قلیلی از آنها نجات نیافتند و در حرب دیگر که به (یوم مسحلان)
معروف است فیما بین ربیعه بن زیاد کلبی که با لشگری انبوه از قوم خود با سپاه بنی شیبان که در آن وقت
ریاست بنی شیبان با (حیان) بن عبدالله بن قیس المحلّم بود واقع شد در آن جنگ نیز سپاه بنی
شیبان بر آنها ظفر یافتند باز در حرب دیگر که بنام (حرب سلیم و شیبان) معروف است لشگری
از بنی سلیم بقصد غارت قبیله بکر بن وائل از بنی شیبان حرکت کرده و بنی شیبان نیز از در قبیله مطلع و مستعد
دفاع گردیدند قتال شدیدی فیما بین واقع و عاقبت بنی شیبان ظفر یافته و بنی سلیم پس از دادن عده کثیری
مقتول و اسیر سر از جنگ بر تافته بقیه السیف که شرذمه قلیل بودند رو بهزیمت و فرار نهاده
بسلامت بردند در جنگ دیگر نیز که به (یوم جدود) معروف است بین بنی بکر بن وائل و بنی منقر
از تمیم واقع و حربی دیگر که معروف به (یوم الایاد) است که همان (یوم اعشاش و یوم العظالی)
باشد بین بنی یربوع از تمیم و بنی شیبان واقع و پس از قتال شدیدی که از تمیم جماعتی از فرسان کشته شدند

از بنی شیبان نیز جمعی کشته و جماعتی از طرفین نیز اسیر شدند عاقبت بنی شیبان هزیمت یافتند. و در جنگ دیگر
که به (یوم الشقیقه) معروف است بین بنی شیبان و (ضبة بن اد) واقع و در این جنگ (بسطام
ابن قیس) سید و مهتر بنی شیبان کشته شد و چند حرب دیگر که ذکر آن موجب تطویل است

اما در دوره اسلام حوادث و اخبار بنی شیبان و شرح خروج بعض از رجال نامی آنها بدعوی امارت و
خلافت بر خلفای عصر زیاد است که بنده آن را با در طی احوال بعض از امراء و رجال بنی شیبان ذکر کردیم
و چند واقعه دیگر را هم در اینجا بسبیل ایجاز ذکر مینمائیم

در صدر اسلام که مقارن سنه ۶۳۳ میلادی و نخستین سال خلافت و دولت خلیفه اول (ابوبکر) بود فتوحات
بزرگ اسلامی در حیره بانک شجاعت فوق العاده و محاربات شدیده تا حدود معروف به (قس الناطف)
نزدیکی کوفه حالیه و از آن واقعه (جسر) هم میگویند بدست مثنای شیبانی صورت گرفت که شرح آن در تواریخ
فتوحات اسلامی مسطور است و ما نیز در ذیل احوال مثنی بن حارثه شرح از آن را بطوریکه مقتضی بود نگاشتیم

در جلد سوم تاریخ روضة الصفا تألیف امیرخواند بلخی در ذیل شرح خروج و مخالفت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث
ابن قیس کندی با حجاج بن یوسف ثقفی و از جانب عبدالملک بن مروان اموی والی عراق بود و شرح
محاربات عظیمه عدیده و فیما بین عبدالرحمن و حجاج روی داده در ضمن شرح واقعه دیر الجماجم که از
واقعات عظیمه است که در حدود سنه ۸۲ هشتاد و دو هجری مابین آنها واقع شد گوید در حالیکه جبلة بن
زحر بن قیس الجعفی که از سرداران نامی عبدالرحمن و ریاست و محافظت علماء و زهاد و حفاظ و
قراء و عباد و میدان حرب با او بود بدست سپاه شام روزگار عمرش تمام شده و مشرف بآن بود
که نسیم فتح و ظفر رایات فیروزی و اقبال سپاه حجاج را در اهتزاز آرد و اعیان لشگر عبدالرحمن از
یکباره بدست هزیمت و فرار سپارد که مقارن آنحال بسطام بن مصقلة بن هبیرة الشیبانی که
شجاعی صاحب وجود و بفنون فضایل آراسته بود از جانب ری رسیده بلشگرگاه عبدالرحمن
پیوست و کبار تابعین بوصول او مستظهر و مبتهج گشته گفتند الحمد لله والمنه شخصی پیدا شد که قائم مقام

جبله

جبله باشد و لشگر عبدالرحمن باستظهار وی دلگرمی تمام بوجود او در هر دو پیکار حرب برداخت بعد از
سه ماه و سیزده روز از اهل عراق و سپاه شام از صبح تا شام شغل جنگ و کشش و کوشش بود در ماه
رجب تقدیر سماوی روز آخر غروب آفتاب اقبال عبدالرحمن قریب بافول و زوال رسید و سپاه
وی از سفیان بن ابرد کلبی و لشگریان شام انهزام یافته و بدین سبب سپاه عراق روی از جنگ برتافته
متفرق گشتند و عبدالرحمن بکوفه رفته حجاج زور را تعاقب نزد و چون او خبر تعاقب حجاج را شنید
از کوفه ببصره گریخت و در آنجا باز تجهیز سپاه کرده و بسطام بن مصقلة بن هبیرة شیبانی
با اتباع خود نیز بسپاه عبدالرحمن پیوسته عبدالله بن عبدالرحمن بن سمره و محمد بن سعد بن ابی وقاص
و بسطام بن مصقلة بن هبیره مع اتباع بر موت باهم بیعت کردند یعنی متعهد شدند که تا زنده در راه
دشمن باشند از معرکه حجاج روگردان نشوند و سپاه حجاج که بعد و عدد خیلی زیادتر از لشگر عبدالرحمن بود
نیز در مقابل صف آرائی نموده و لشگر باهم درآویختند و مدت پانزده روز متواتر پیوسته در کارزار
و آویزش بودند و جمعی از رشید رجال کوفه و بصره و عده از اصحاب پیغمبر ص و امیرالمؤمنین علی ع و غیرهم که
در میدان جنگ و جهاد بدست حجاج ستمگر خونخوار گرفتار و بعز شهادت فائز گشته عاقبت عبد
الرحمن با جمهور سپاه رو بانهزام و فرار نهادند ولی بسطام بن مصقلة شیبانی با چهار هزار از کسان بسطام
رفته نیام شمشیرهای خود را شکسته و بسطام با ایشان گفت از مرگ چاره و گریزی نیست بهر کجا که روید مرگ را
درخواهید یافت چنانکه خدای تعالی فرمود (اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده)
پس وظیفه آنکه روی بحرب ارباب بطلان نهاده بنام نیک کشته شویم آنگاه بمعیت اتباع
در میدان آمده بهر فوج که حمله آوردند ایشان را از جای برداشتند و حجاج تیر اندازان را امر داد تا
بر آن جماعت تیر باران کردند و بسطام با یاران کشته شدند رحمهم الله تعالی

در سنه ۱۲۷ یکصد و بیست و هفت هجری ضحاک بن قیس شیبانی در حدود نصیبین و شهر زور خروج و از آنجا عزیمت به
کوفه نموده پس از دخول بکوفه و تصرف آنجا ملحان شیبانی را در آنجا جانشین خود کرده از آنجا

۱۲۸

به (واسط) رفت و عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز در آنجا محاصره بود تا سال صد و بیست و هشت
داخل شد و چون کار محاصره بطول انجامید عبدالله بن عمر تسلیم شد و ضحاک با او مصالحه کرده ابن عمر پشت سر
ضحاک نماز گزارد پس ضحاک از آنجا بکوفه مراجعت و ابن عمر در واسط اقامت کرد و اهل موصل بضحاک
نامه نوشته از او درخواست کردند بدانجا رفته تا او را در موصل تمکین و فرمانروائی دهند ضحاک پس از وصول
این نامه با جماعتی از سپاه خود عازم و مدت یک ماه طول کشید تا بدانجا واصل گردید و در آن وقت مردی
از بنی شیبان که او را (قطران بن اکمه) میگفتند از جانب (مروان) بن یزید بن هبیره که وی از جانب خلفای
اموی در بلاد جزیره ولایت داشت) در آنجا بود پس اهل موصل شهر را گشوده ضحاک داخل شد و قطران
و هر که از اهل او یاری بود بمقاتله ضحاک و اعوان و سپاه او برخاسته اما چون عده آنها قلیل بود کشته
شدند و ضحاک یک باره بر موصل و توابع و شهرهای آن استیلا یافت و خبر او بمروان رسید و او در
بمحاصره (حمص) و قتال با اهل آنجا مشغول بود به پسرش عبدالله که از جانشین وی در بلاد جزیره بود نوشت
و امر کرد که فوراً با هر چه عده و استعداد دارد به نصیبین رفته ضحاک را مانع از داخل شدن در جزیره گردد
عبدالله بن مروان با هفت هزار یا هشت هزار سپاه به نصیبین آمد و ضحاک نیز با سپاه خویش بسوی نصیبین رهسپار و
عبدالله در آنجا محصور گردید با ضحاک زیاده بر صد هزار نفر از سپاهی و غیره بود و سرداری از سرداران
خویش را با چهار هزار یا پنج هزار نفر بطرف (رقه) فرستاد و استعدادی که در آنجا بود بمدافعه و مقاتله پرداختند
و مروان اهالی را که از رقه کوچ داده بود بیاری بجهت مدد فرستاد شهر ... پس از آن
خود مروان بمقاتله ضحاک شتافت در نواحی (کفرتوثا) از توابع و اعمال (ماردین) با هم تلاقی
نمودند و تمام آن روز را بجنگ و قتال اشتغال ورزیدند چون شب در آمد ضحاک از اسب پیاده شد
و با او از ثابت قدمان در جنگ و ارباب بصیرت و جانبازی تقدیر شش هزار نفر باقی مانده بود و اکثر اهل
سپاهش از چگونگی اوضاع حرب و آنچه در میدان جنگ واقع شده بود واقف و مطلع نبودند پس سواران
مروان در ظلمت شب گرد آنها را گرفته و احاطه و در کار حرب ستیزه و لجاج کرده تا در آن
تاریکی

تاریکی اکثر آنها را کشتند و بقیة السیف از سپاه و اصحاب ضحاک در ظلمت شب بمعسکر خود برگشتند
و هیچیک آگاه از قتل ضحاک نبودند مروان نیز از کشته شدن او اطلاع نداشت تا اینکه بعضی کشته او را
معاینه کرده بودند آمده سپاه و اعوان او خبر داده همه بدو گریه و نوحه کردند و یکی از سرداران او
نزد مروان رفته او را خبر داد مروان شمع و چراغ با وی همراه کرده رفتند و گردش نموده با کشتها او را
یافتند در سر و صورت او زیاده از بیست زخم داشت پس صدا بتکبیر بلند کردند و معلوم شد در اردوی ضحاک
همه آگاه از قتل او شدند و مروان سر او را داده بتمام بلاد جزیره طواف و گردش دادند بنابر قولی
و خبیری (که او هم با ضحاک و از اعوان وی بود) در سنه ۱۲۹ بیست و نه هجری کشته شده اند
در سال دویست و هفتاد و نه ۲۷۹ جماعت خوارج به پیش قدمی و سرکردگی (هرون بن سیما) اجتماع و اتفاق
بمقاتله با بنی شیبان نموده و متطوعه موصل (آنان که بطوع و رغبت و داوطلبانه بجنگ و جهاد
کنند) نیز با آنها متفق شدند و سبب این حرب این بود که بسیاری از بنی شیبان از آب (زاب)
عبور و قصد غارت (نینوی) و شهر موصل را نموده بودند لهذا هرون مزبور که سر خیل خارجیان بود با
(حمدان بن حمدون) و کثیری از داوطلبان جنگ و جهاد از اهالی موصل و اعیان آنجا اجتماع بر دفع و قتال
شیبانیان نموده و بنی شیبان به (باعشیقا) نزول کرده و هرون بن سلیمان مولای احمد بن عیسی بن
الشیخ الشیبانی صاحب و والی دیار بکر هم با ایشان بود چون محمد بن اسحق بن کنداج هرون مزبور را
والی موصل نموده و اهالی موصل او را تمکین بولایت ننموده و طرد کرده بودند لهذا او هم بر علیه خوارج و
اهل موصل آمده با بنی شیبان متفق و معاون شده بود بالجمله پس از تلاقی فریقین و صف آرائی و جنگ
شدیدی بنی شیبان هزیمت یافته و (حمدان) و خوارج از پی آنها تاخته خانها و منازل آنها را تاراج و
مشغول نهب و غارت شدند چون رود (زاب) وقتیکه بنی شیبان عبور کردند آبش بسیار و
عبور از آن دشوار بود هنگام هزیمت دانستند در راه فرار و ملجا و پناهی جز صبر بر قتال نیست لهذا
بجنگ برگشتند در حالیکه مردم دشمن مشغول و سرگرم نهب و غارت اموال بودند با تهیه آنچه با آنها

درآویختند و بسیاری از اهالی موصل و هر که با آنها بود کشته گشته فتح و ظفر با اعراب بنی شیبان گشت
و هارون بن سیما بمحمد بن اسحق بن کنداج نامه نوشته او را آگاه کرد که اگر بشتاب حاضر نشود شهر موصل از
دست وی خارج میشود ابن کنداج بمحض وصول این خبر بی درنگ با لشکری انبوه بصوب موصل حرکت کرد
اهالی آنجا از وی بیمناک و هراسان گردیده بعضی از ایشان علی الفور بطرف بغداد رهسپار شده که از مرکز
خلافت خواهش فرستادن والی و حاکمی از سوی خویش و ازاله ابن کنداج را از آنجا نمایند پس در بین
راهشان از (حدیثه) عبور و در آنجا محمد بن یحیی مجروح را ملاقات کردند که معتضد خلیفه عباسی او را بحفظ و
حراست راه مامور کرده و بدین خدمت مشغول بود در آن حال فرمان عهد و ولایت موصل از طرف
خلافت بوی رسید موصلیان از این حسن اتفاق خرسند شده او را برانگیختند که تعجیل در حرکت نموده
تا محمد بن کنداج بسبقت در ورود بموصل بجهد و او را بیم دادند از اینکه ابن کنداج قبل از وی وارد
موصل گردد پس محمد بن یحیی بسبقت جسته بموصل واصل شد و محمد بن کنداج در بین طریق بشهری رسیده در آنجا
خبر دخول مجروح را بموصل شنید و از بطوء و درنگ خود در کار نادم و پشیمان شد
در سنه ۲۸۱ دویست و هشتاد و یک هجری در ماه صفر معتضد خلیفه عباسی از بغداد باراده سوق در بالای بنی شیبان
حرکت نمود زیرا آنها در موضعی از ارض جزیره اجتماع نموده بودند چون خبر عزیمت معتضد به آنها رسید اموال
خود را نزد خویشان جمع آورده شرایط تحفظ خویش را از هر جهت مرعی داشتند و معتضد به غارت
اعراب مذکور (رسن) (شهری است بر ساحل دجله) گشوده اموال آنها نهب و تاراج و عده کثیری از
نفوس ایشان را مقتول و تقریبا همان عده هم در آب (زاب) غرق نمود و چندان غنایم از آنها بدست
آوردند که غارتگران از حمل آن عاجز مانده گوسفند را یک درهم و شتر را پنج درهم میفروختند و
معتضد از آنجا بطرف موصل رفته در بلد بنی شیبان او را ملاقات و مسئلت عفو و بخشش کرده از
خطا و تقصیر خویش پوزش آوردند و گروگان در حضور دادند معتضد اجابت مسئلت و قبول
خواهش آنها را نموده کار بصلح و مصالحه تمام شد و او معاودت ببغداد نمود

در سال

در سال سیصد و شصت و نه هجری ۳۶۹ در ماه رجب عضدالدوله دیلمی (شهنشاه ایران) سپاهی عظیم
بمحاربه بنی شیبان فرستاد چه آنها چندی بود اکثار در غارت بلاد نموده و طریق طغیان و خودسری و استبداد
پیموده ملوک از خواستن و مطیع گردانیدن آنها عاجز شده بودند و بنی شیبان از چندی با اکراد شهرزور وصلت
کرده و عقد مصاهرت بسته و دست تصرف ملوک از شهرزور یکباره کوتاه و ممنوع گردید بعد عضدالدوله لهذا
سپاهی گران بمنازله و محاربه بنی شیبان و اکراد و تصرف شهرزور گسیل کرد تا رشته طمع بنی شیبان از
تحصن در آنجا منقطع گردد پس سپاه مزبور بر شهرزور مستولی و آنجا را مالک و متصرف شدند و بنی
شیبان فراری گشته سپاه آنها را تعاقب و پس از وصول با هم درآویخته جنگ عظیم مابین آنها واقع و
خلق کثیر از بنی شیبان مقتول و اموالشان عرضه نهب و غارت و بقدر هشتصد نفر از آنها نیز اسیر و
دستگیر گشته آنها را ببغداد بردند
در کتاب فارسنامه ناصری تالیف فاضل دانشمند مرحوم حاجی میرزا حسن فسائی شرحی از طایفه عرب بنی شیبان
ساکن فارس نگاشته است که حسب المناسبه در اینجا نقل و درج مینمائیم و آن از این قرار است
باید دانست که ایل عرب فارس جماعتی از اعراب بادیه نجد و عمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی امیه
و بنی عباس بلکه از صدر دولت علیه اسلام برای تسخیر مملکت فارس و نظم نواحی آن با عیال در این ممالک آمده
خود در چادرهای سیاه زمستانه و تابستانه در دشت و کوهستان آمد و شد کنند الحمد
عرب در نواحی داراب جرد و دهرق توقف دارند آنها را ییلاق و قشلاقی نیست بلکه تابستان را
در کنار رودخانه و زمستان را در دامنه تلال یک ناحیه زندگانی میکنند و آنها را طوایف گرمسیری گویند
آنها در ذیل عنوان طوایف بیاید و لهجه و زبان این طوایف از عرب بفصاحت صحیح اقرب است و
از ایلات عرب در نواحی دیگر فارس آمده قشلاق آنها در نواحی بلوک سبعه و رودان و حدود
ییلاق آنها در سرد سیرات مانند بلوک بوانات و قونقری و سرچاهان باشد و مسافت میانه
ییلاق و قشلاق آنها نزدیک بصد فرسنگ است و زبان این گروه برای زیادتی تحریف و تصحیف کلمات

از عربها بیرون رفته و بفارسی و ترکی دری رسیده و جز لهجه عربی برای آنها باقی نمانده است و این ایل عرب در حصر
دو ایل میباشند یکی عرب (جباره) و دیگری عرب (شیبانی) و عرب جباره را عرب (کوچی) نیز گویند
و هر یک از این دو ایل هم چندین تیره قسمت شده و حکومت ایل عرب از زمان قدیم در خانواده
عرب شیبانی است و جد اعلای آنها (میر اسمعیل خان عرب شیبانی) در دولت صفویه احترامی تمام داشته
و پسرش (میر مهدی خان) بجای پدر بحکومت ایل عرب و باصری برقرار گردید و در اواخر دولت صفویه و اوایل
نادرشاهی احترامی تمام داشت و چندین نفر سوار و پیاده ضمیمه لشکر فارس نمود و او را دو پسر بود حکومت
ایل عرب را به (میر سلیمان خان عرب) پسر بزرگ خود واگذاشت و ضابطی ایل باصری را به پسر دیگر خود
(میر شفیع خان عرب) داد و میر سلیمان خان عرب نسبت بنواب کریمخان زند خدمتها نموده احترامها
دید و بعد از وفات میر سلیمانخان پسرش (آقاخان عرب شیبانی) بحکومت ایل عرب برقرار گردید و در
خدمت اعلیحضرت شاهنشاه آقا محمد خان قاجار اعتباری داشت و در سال هزار و دویست و سی (۱۲۳۰) وفات
یافت و او را دو پسر بود اول آنها عباس خان عرب که بحکومت ایل عرب برقرار بود و در [illegible] سال
هزار و دویست و پنجاه و اند وفات یافت و پسرش علیقلیخان عرب نعم الخلف آمده بجای پدر برقرار گردید
و از حسن کفایت خود ایل عرب را از ییلاق و قشلاق که نزدیک صد فرسخ جدائی داشت [illegible]
کسی اجحافی نمیدید [illegible] میشود و در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) که سالی خشک و تنگ بود
در شهر ایلات تلف شدند جمعی از ایل عرب بسر ایل قشقائی رفتند و چند سر مادیان را بدزدی
آوردند و داراب خان ایلبیگی قشقائی با صد سوار در عقب دزدهای عرب آمد و در صحرای داراب که
جای نشیمن علیقلیخان بود بدزدها رسید و بعد از اطلاع علیقلیخان بر واقعه عذرخواهی نمود که مادیانها را
بایلبیگی رد کنند و اعراب خشونت کرده پناه بکوهستان بردند و ایلبیگی برای استرداد مادیانها
از جانبی و علیقلیخان با تنبیه دزدها از جانب دیگر در عقب دزدها رفتند و در میانه گلوله تفنگی بعلیقلیخان
رسیده وفات یافت و ایلبیگی مادیانها را گرفته عود نمود و علیقلیخان را اولاد نبود پسر دیگر آقاخان

اقاخان

(رضا قلیخان عرب) سرتیپ فوج سرباز عرب است که در گرمسیرات فارس خدمتها بدولت علیه نمود
و متمردین را در ربقه اطاعت آورده و قلعه های آنها را خراب نمود و در سال هزار و دویست و نود (۱۲۹۰) که
امنای دولت جاوید مدت بمصلحت ملکی فوجهای سرباز فارس را از نوکری اخراج نمودند رضا قلیخان خانه نشین گردید
و بعد از وفات علیقلیخان بحکومت ایل عرب برقرار شده و در سال هزار و دویست و نود و هشت (۱۲۹۸) وفات یافت
و حکومت ایل عرب از خانواده خوانین عرب بیرون رفت و رضا قلیخان را یک پسر بود (محمد حسینخان)
سرهنگ فوج عرب در جوانی بدرود زندگانی نمود و او را دو نفر پسر است (آقاخان) و (میر سلیمانخان)
که هر یک نزدیک به بیست سال زندگانی نموده اند و در بلوک [illegible] در خانه عباسقلیخان خلج که جد مادری
آنهاست توقف دارند و بر حسب دیوانی گذرانی مینمایند

(چون ایل عرب جباره محل حاجت نیست) و تیره های عرب جباره و شیبانی بر این وجه است
از ذکر آن صرف نظر نموده فقط تیره های عرب شیبانی را مذکور میداریم (بنده نگارنده)
(ابوالحاجی شیبانی) (ابوالحسنی) (ارداال) (الوانی) (پاپتی) (پلنگی) (بنی عبدالله) (تغلبه)
(تکریتی) (حمالی) (رستانی) (حیاتی) (خوشنامی) (سنوده) (شاهسواری) (صباحی)
(صنعانی) (عبدالیوسفی شیبانی کتر) (عمادی) (غلام شاهی) (فارسی شیبانی کتر)
(کتر شیبانی) است تیره است فارسی عبدالیوسف ولی شاهی (کریچه) (وهاری) [illegible]

(طایفهٔ شیبانی کاشان)

طایفه شیبانی از سه قرن پیش چنانکه از پیش اشارت رفت از حدود فارس مهاجرت و در بلد کاشان
توطن و مجاورت اختیار نموده اند از قراریکه خلفا عن سلف چه ضبط اذهان و خواطر و چه ثبت
بعض اوراق و دفاتر شده است جد اعلای ایشان مرحوم حاجی محمد کریم و ولد اکبر او شهیر مرحوم حاجی محمد
نعیم و ولد او مرحوم حاج غیاث الدین و از اولاد ذکور حاج غیاث الدین سه پسر مشهور است
(۱) حاجی میرزا ابوالحسن (۲) حاج میرزا مهدی (۳) امیر محمد حسینخان

اگرچه بعضی از اسلاف که رو رجال نامدار این طایفه از جمله عرفا و مرتاضین و اهل حال و زمره اقطاب
و اوتاد بلاد و طرف ارادت و عقیدت عباد و بطیب انفاس و قدس ذات و صفای ضمیر معروف
و بکرم اخلاق و در فنون زهد و تقوی موصوف و پیوسته ملتزم طاعت و عبادت خالق و دوری از
از کلفت علایق و الفت خلایق بوده‌اند ولی اخلاف و اعقاب ایشان نیز از اهل علم و فقاهت و از
در سلک عمال عظام و خدام والامقام دولت و ملک و غالب آنها نیز در فنون هنر و شجون ادب و مزایای فضل و
کمال آراسته و علم ورز و ارباب سیف یا قلم بوده‌اند چنانکه اجمالاً در ذیل این وجیزه ذکر و نگارش می‌یابد
شرح ذیل راجع به اسلاف این طایفه چون نگارش یکی از نگارندگان باخبرت سلف است و سندیتی دارد
(اگرچه خالی از سقطات هم نیست) معهذا نقد بعین ثبت و نگارش می‌نمایم و بعد در ذیل آن بنگارش
معلومات خود می‌پردازیم

غیاث الدین علی (مرحوم حاجی غیاث الدین) ابن جلال الدین محمد از افاضل مشایخ اعراب بنی شیبان و
از اکابر عرفای امامیه و در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی با جمعی از صوفیان اهل مذهب از فارس در صحبت
پدر بزرگوار خود به بلاد عراق عجم آمده در سدیگی کاشان خانقاه برآوردند و در آنجا بعبادت و ریاضت
مشغول بود و بجلالت قدر و استجابت دعوات مشهور و مردم عرفات خاصه کاشان و نواحی آن از فوائد
وعظ و نصیحت و افادت و ارشاد او مستفیض بودند

پدر عبدالرزاق خان حاکم کاشان که از مریدان خاص ایشان بود دختر خود را بزنی به پسر غیاث الدین
علی فرستاد و غیاث الدین را از آن زن چندتن فرزند ارجمند بعرصه وجود آمد نخستین الحاج
ابوالحسن که از وی شش پسر بادید آمد (١) محمد صادق (٢) احمد (٣) محمد علی (٤) عبدالغنی (٥) سلیمان (٦) اسمعیل
دیگری الحاج محمد مهدی و از وی سه پسر آمد محمد علی محمد تقی عبدالکریم
کوچکترین پسران او محمد حسینخان است که در زمان سلطنت زندیه امیری دلیر و با اقتدار شد و در زمان
حکومت خال خود عبدالرزاق خان بکرّات با تراکمه که از سمت استرآباد بغارت نواحی نطنز

آمدند

و کاشان و قم می‌آمدند جنگها کرد و فتحها نمود و بدین واسطه کریمخان زند او را بحکومت قم و تفرش و محلات
و سایر البلوک و بجیروان و غیره برقرار نمود و شهر قم را که تا آن عهد بارو نداشت خندق نمود محمد حسینخان
خندق و بارو کرد چنانکه آقا سید احمد هاتف شاعر معروف رحمه الله قصیده مطولی در این واقعه گفته بود
که مصراع تاریخ آن این است (گفت سدّ نیک گرد قم کشید اسکندری) و [illegible] در راه طهران و پل
دلاک معروف است نیز از بناهای محمد حسینخان است و اگر سابقاً هم بوده است منهدم و خراب گردیده و
آثاری از آن نبوده و در شهر قم عمارات چند که از جمله یکی مشهور به تالار است از بناهای آن مرحوم تا این سنوات برپا
و برقرار بود و قری و مزارع زیاد احداث و آباد نمود که از جمله [illegible] ده مشهور به سراچه در زعفرانیه است که هنوز
بعضی از آن در تصرف اولاد آن مرحوم است و دیگر قری و مزارع که پس از فوت او ضبط دیوان شد
بالجمله چون سردار جعفرخان در نواحی قم از آقا محمد شاه شهید شکست خورد محمد حسینخان بار دیگر به
محمد خان آمد و خدمت کرد و پیشکشهای لایق داده و در رکاب آقا محمد خان بکاشان رفت و در نصرآباد بتعقیب
قشون جعفرخان اشتغال داد و حکومت کاشان با عبدالرزاق خان خالوی محمد حسینخان بود و محمد حسینخان
در خدمت آقا محمد خان از خال خود شفاعت کرد و دو کرور و پنجاه و چهار هزار تومان بقسط معین بر کاشان و عبدالرزاق
خان وارد آمد و شاه شهید سلیمانخان قاجار را برای اخذ آن وجه در کاشان باز گذاشت و حکومت اصفهان با
عبدالرزاق خان بود و سه پسر عبدالرزاق خان را برسم گروگان با محمد حسینخان و دو پسر او با خود باسترآباد
آورد و سلیمانخان با عبدالرزاق خان بر نیامد و طمع در یکی از بردگان او که در خانه عبدالرزاق خان صاحب
فرزند بود نمود عبدالرزاق خان با سعید خان عرب عامری که در نواحی شهر آب و جندق باطوایف اعراب
مقیم بود و جمعیتی فراوان داشت ملتجی شد سعید خان بکاشان آمد و سلیمان خان را محاصره کرد و بعد
او را فراراً در [illegible] آمد و بشاه شهید عرض حال کرد آقا محمد خان پسران عبدالرزاق خان را بحکم
بقتل فرمود محمد حسینخان آنها را به بیست و پنج هزار تومان زر سره از قتل خلاص نمود به شرط آنکه حکومت
قم و کاشان با او واگذار شود آقا محمد خان قبول فرمود و منشور حکومت قم و توابع و کاشان و نطنز با [illegible] شد

که فرمانش موجود است محمد حسینخان بکاشان آمد و عبدالرزاقخان را معزول است که بکیفر آن تقصیر دستگیر نمود
و پنجاه و چهار هزار تومان بحکم آقا محمدخان از او دریافت کرده باسترآباد فرستاد و خود در حکومت این خطه
و ولایت استقرار یافت و آقا محمدخان بحکم خشمی که بر اسمعیل خان عرب داشت بارها محمد حسینخان را
بر تنبیه و تأدیب و گرفتن او امر میکرد و نظر باستحضار وقت و اینکه اسمعیلخان و برادرش محمد حسینخان
عرب در نزدیکی خندق و شهر اب در محلی که بچاه علم معروف است نشیمن داشتند و از اطراف بیابان
راههای بی آب و آذوقه بود دیگر کار را به تأخیر افتاد تا احکام مؤکده بگرفتن آنها صادر شد و محمد حسینخان
تدارک و تهیه جنگ بیابان را دیده عقله با پانصد نفر غلام خاصه خود و تفنگچی مخصوص از راه
بیابان بمأمن محمد حسینخان رفت و اسمعیلخان وفات کرده بود و محمد حسینخان عرب خبر شد
که اطراف چادر نشیمن او را گرفته بودند خواست بر اسب خود سوار شده بگریزد تیری ببازوی او خورد و پا را
پی کرده او را گرفتند و محمد حسینخان او را مغلولا بطهران فرستاد و آقا محمدخان او را کشت و در
عوض این خدمت حکومت اصفهان و تو ربع ضمیمه حکومت قم و کاشان تفویض محمد حسینخان شد که
در فرمان دیگر مذکور است و صباحی بیدگلی شاعر معروف قطعه در تاریخ آن گفته است و جنگهای محمد حسینخان
در زمان حکومت خود در قم در زمان حکومت عبدالرزاق خان در کاشان که با ترکمه گرگان در ارغوانیه در مجاب
و نواحی سیاه کوه کرده است و اسرائی از ترکمه آورده و عمارت حکومتی که در کاشان بنا کرده عمله آن از
همان ترکمه اسیر بوده اند و دیگر مآثر و آثار و کارهای بزرگ با افتخار او در ساختن قلاع و بقاع
و احداث مزارع و آبادی قرای معروف و مشهور و مستغنی از ذکر است در اواخر سلطنت آقا محمدخان در طهران
بخانه سلیمان خان که برای تفریغ حساب اصفهان مقیم بود وفات یافت و املاک او که در طهران بود از خانه
و حمام و غیره و قنوات و مزارع همه ضبط و خالصه دیوان اعلی شد از جمله قریه اشتهارد در بلوک فشافویه
و قوچ حصار و سعدآباد و توشیجی در ورامین است و بسیاری از مزارع و قرای هم که ضبط دیوان شد
بدست مباشرین و مستأجرین از تصرف فرزندان او خارج افتاد پسران او در زمان خاقان مغفور فتحعلیشاه

سلطنت خود بعضی را بوزارت فارس و برخی را بحکومت کاشان و مناصب مختلفه از استیفا و دخالت در عمل
مالیات برقرار فرمود من جمله آقا محمد باقر ملقب بخاتم الوزرائی و وزارت مالیه فارس برقرار و میرزا ابوطالب
که فرمان آن بخط مرحوم میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله الان موجود است) و محمد کاظمخان پسر کوچک آن مرحوم
در زمان شاهنشاه مبرور محمد شاه بشغل و منصب استیفا و وزارت همدان و کاشان (در حکومت مرحوم شاهزاده
فتح الله میرزای شعاع السلطنه جد امی مرحوم مبرور مظفرالدین شاه) منصوب و چندی بحکومت کاشان نیز برقرار
بود و در علم حساب و سیاق و دفتر مهارت بکمال داشت و کتابی در علم سیاق و دفتر مسمی بقوانین استیفا
بطرز و اسلوب خاص ابتکار و نگارش نمود (انتهی)
در کتاب مجمع الفصحاء تالیف مرحوم رضاقلیخان لله باشی متخلص بهدایت نیز چنین مینگارد امیر محمد حسینخان از
حکام معروف و عمال مشهور در صفحات عراق عجم خاصه کاشان امیری شایان باشان بوده و با ترکمه مکرر
محاربه کرده و مظفر آمده و در دولت ملوک قاجاریه معزز و مکرم میزیسته و محفلش مجمع و مرجع کاملان عهد بوده
فرزندانش همه اصحاب کمال و ارباب حال و در عراق و فارس بوزارت و صدارت اختصاص داشته اند
از آنجمله حاج محمد جعفر بیک در کاشان و اصفهان بامور دیوانی مسلط الیه و میرزا زین العابدین در شیراز مستوفی و نگار
شاهزاده معظم حسینعلی میرزا فرمانفرما سابق بوده و در همگی هنرها خاصه در رقم نستعلیق نادیر عمل و در
اخلاق بی مانند و همچنین آقا محمد باقر ملقب بخاتم الوزراء و میرزا عبدالوهاب و میرزا ابوطالب همگی
صاحب کمال و جلال و مجمع حال و قال بوده اند و محمد کاظمخان والد ماجد ابونصر فتح الله خان
شیبانی که الان بقوانین علم و آئین حساب قدوه ارباب سیاق و قبله کتاب است در صفات
حمیده معروف است (انتهی)
یکی از بنات مرحوم حاجی غیاث الدین که از نخستین خواتین محترمه کاشان بوده با مرحوم حاجی میرزا معصوم بیدگلی که
از اعزه و اشراف رجال بوده شوهر نموده است و آن محترمه معظمه جده امی مرحوم محمودخان ملک الشعراء
که شرح خصائل محموده و اخلاق ستوده و فضائل و کمالات صوری و معنوی آن مرحوم را که در تکمله

مصداق جهانی ساکن و خاموش و بحری زخار و بی خروش بود کتابی علیحده باید (زیاده از یک دختر مرحوم حاج
غیاث الدین را که ذکر شد اطلاعی ندارم

اما اولاد مرحوم میرزا محمد حسینخان (ذکور) چنانکه شرح رفت شش تن بوده که بسن کبر رسیده
و نامشان مشتهر گردیده است (۱) حاجی محمد جعفر (۲) میرزا زین العابدین وزیر و پیشکار مرحوم شاهزاده
حسینعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه فرمانفرمای فارس (۳) آقا میرزا محمد باقر خاتم الوزراء وزیر مملکت
فارس (۴) میرزا عبدالوهاب وکیل مالیات فارس (۵) میرزا ابوطالب (۶) محمد کاظم خان که دارای
منصب استیفای دیوان اعلی و شغل وزارت و پیشکاری ولایات سابق الذکر بوده است

(اناث) سه تن از آنها را که بنده نگارنده اطلاع دارد ذکر میشود یکی زوجه عموزاده اش
مرحوم میرزا محمدعلی والد بنده نگارنده دیگر والده مرحوم حاجی میرزا باقر شیرازی و پدر حاج ... که
سمت مصاهرت مرحوم امیر محمد حسینخان را یافته از سادات محترم و اشراف و اعیان فارس بوده و در کازرون
وطن اختیار نموده بود و دیگر منکوحه مرحوم میرزا ابوالقاسم غفاری که از عمال محترم کاشان بوده است
(طایفه غفاری یکی از فامیلهای بزرگ اصیل معروف کاشان است که نسب خود را منتهی بابوذر غفاری صحابی آنحضرت
میدانند و مرحوم فرخ خان امین الدوله از این طایفه بوده که بیشتر اعتبار و اشتهار این طایفه از اقدامات
مرحوم است)

اولاد مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن آنچه بسن کبر رسیده اند (ذکور) (اگرچه قبلا ذکر و اشاره بطور
نقص شد) شش نفر بوده اند بترتیب سن (۱) آقا محمد صادق (۲) میرزا محمد ادیب (۳)
میرزا محمد علی (۴) میرزا عبدالغنی (۵) آقا محمد تقی (۶) سلیمان خان
مرحوم میرزا محمد ادیب از علمای بزرگ و فضلای بی نظیر بود و کمتر کسی از علوم عقلیه و نقلیه و فنون ادبیه و فن
تاریخ و احوال امم سالفه و امثال و حکایات و الغاز و معمیات و ریاضیات و هیئت و نجوم و فن ...
و انشاء سخن و نظم شعر و بعض علوم غریبه دیگر حتی لغت و زبان عبری (چنانکه ... کتاب بعض مکلفات توریه را

اذ ...

نزد وی کشف و از او استفاده و اخذ مینموده اند) مهارت بکمال داشته بعض رسائل از مؤلفات و آثار او نیز
از مرحوم ... بنظر نگارنده رسیده که بر مراتب فضل و تبحر آنمرحوم بهترین گواه است ... مرحوم حاجی
میرزا ابوالحسن نیز خط را نیکو می نوشته و از ... بعض فنون ... بهره یافته اند مرحوم میرزا محمد علی خصائص ...
بسواری و شکار ... بسر برده و در روزگار شباب با اقران ... بکار اشتغال نموده و از فنون ...
بهره وافی داشته است مرحوم سلیمانخان غالبا بشغل لشکری و خدمات دیوانی اشتغال و در آداب ...
مهارت بکمال داشته است

(اناث چهار نفر) نخستین دختر مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن بمرحوم آقا میر محمد علی شیخ الاسلام کاشان که در طبقه علما
و زمره اعیان مقامی بلند و رتبتی ارجمند داشت شوهر کرده و از وی دو پسر آورده یکی پسر بزرگ آقا سید جعفر شیخ
الاسلام پسر دیگر آقا میرزا ابوالقاسم صدر العلما که در فضل و ادب سرآمد اقران و در خط خوش ... داشته
مشارالیه بالبنان و در عهد خویش ثالث شفیعا و درویش بشمار می آمد دختر دیگر زوجه عموزاده خود مرحوم
آقا محمد باقر خاتم الوزراء ولد مرحوم امیر محمد حسینخان بوده سومین دختر زوجه مرحوم میرزا علینقی ... بوده که
والده مرحومان میرزا محمد خان قوام و میرزا رضا خان باشد ... بشغل لشکری و خدمات ...
و ... سلطنت و غیره اشتغال داشته تا درگذشته دختر چهارمین منکوحه مرحوم میرزا ابوالقاسم ...
نطنزی ... که از ... اعیان و اشراف و سادات جلیل النسب اصفهان
و از ... مرحومان میرزا باقر و میرزا صادق از وزراء سلاطین صفویه بوده است و مرحوم میرزا ابوالقاسم ...
از ... پسر بنام میرزا سید محمد ... دختر داشته که نام و شرح حالات ...
در این وجیزه گنجایش ندارد

اولاد مرحوم حاجی میرزا مهدی که جد نگارنده است سه پسر و هفت دختر بوده که بسن کبر رسیده اند
(ذکور) (۱) مرحوم میرزا محمد علی (والد نگارنده) (۲) مرحوم میرزا محمد تقی (۳) مرحوم میرزا عبدالکریم
... برادر ... مرحومان میرزا محمد علی و میرزا محمد تقی خط نستعلیق و تحریر را بسیار خوش و شیرین مینوشته و مرحوم

... دختر ... شیخ الاسلام ... آقا محمد ... میرزا ... میرزا ... خان ... مرحوم ... اولاد ...

مصداق جهانی ساکن و خاموش و بحری زخار و بی خروش بود کتابی علیحده باید (زیرا که از یک دختر مرحوم حاج
غیاث الدین را که ذکر شد طاقت ندارم)

اما اولاد مرحوم میر محمد حسینخان (ذکور) چنانکه شرح رفت شش تن بوده که بسن کبر رسیده
و نامشان مشتهر گردیده است (۱) حاجی محمد جعفر (۲) میرزا زین العابدین وزیر و پیشکار مرحوم شاهزاده
حسینعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه فرمانفرمای فارس (۳) آقا میرزا محمد باقر خاتم الوزراء وزیر مالیه
فارس (۴) میرزا عبدالوهاب وکیل مالیات فارس (۵) میرزا ابوطالب (۶) محمد کاظمخان که دارای
منصب استیفای دیوان اعلی و شغل وزارت و پیشکاری ولایات سابق الذکر بوده است

(اناث) سه تن از آنها را که بنده نگارنده اطلاع دارد ذکر می‌نمایم یکی زوجه عموزاده اش
مرحوم میرزا محمد علی والد بنده نگارنده دیگر والده مرحوم حاجی میرزا باقر شیرازی پدر حاج فرهاد میرزا که
سمت مصاهرت مرحوم میر محمد حسینخان را یافته از سادات محترم و اشراف و اعیان فارس بوده و از کمال
وطن خواستار نبوده دیگر منکوحه مرحوم میرزا ابوالقاسم غفاری که از عمال محترم کاشان بوده است
(طایفه غفاری یکی از طایفه‌های بزرگ اصیل معروف کاشان است که نسب خود را منتهی به ابوذر غفاری رضی الله عنه
میدانند و مرحوم فرخ خان امین الدوله از این طایفه بوده که بیشتر اعتبار و اشتهار این طایفه از همراز آن
مرحوم است)

اولاد مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن آنچه بسن کبر رسیده اند (ذکور) (اگرچه قبلا ذکر داشت بطور
ناقص شد) شش نفر بوده اند بترتیب سن (۱) آقا محمد صادق (۲) میرزا احمد ادیب (۳)
میرزا محمد علی (۴) میرزا عبدالغنی (۵) آقا محمد سمیع (۶) سلیمان خان
مرحوم میرزا احمد ادیب از علمای بزرگ و فضلای بی‌نظیر بوده و گذشته از علوم عقلیه و نقلیه و فنون ادبیه و عربیه در فن
تاریخ و رجال امم سالفه و امثال و حکایات و الغاز و معمیات و ریاضیات و هیئت و نجوم و فن ترسل
و انشاء سخن و نظم شعر و بعض علوم غریبه دیگر حتی لغت و زبان عبری (چنانکه اهل کتاب بعضی از مشکلات تورات را

نزد

نزد وی کشف و از او استفاده و اخذ می‌نموده اند) مهارتی بکمال داشته بعضی رسائل از مؤلفات و آثار دانش
آن مرحوم نظما و نثرا بنظر نگارنده رسیده که بر مراتب فضل و تبحر آن مرحوم بهترین گواه است سایر اولاد مرحوم حاجی
میرزا ابوالحسن نیز خط و ربط وافی داشته و از ادبیات و بعض فنون علوم مختلفه بهره یافته اند مرحوم میرزا محمد علی خصائص
سواری و شکار و تیراندازی بوده و در روزگار شباب با اقران و احباب غالبا بدین کار اشتغال مینموده و از فنون و ادبیات
بهره وافی داشته است مرحوم سلیمانخان غالبا بشغل لشکری و خدمات دیوانی اشتغال و در آداب خدمت
مهارتی بکمال داشته است

(اناث چهار نفر) نخستین دختر مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن بمرحوم آقا میر محمد علی شیخ الاسلام کاشان که در طبقه علماء
و زمره اعیان مقامی بلند و رتبتی ارجمند داشت شوهر کرده و از وی دو پسر آمد پسر بزرگ آقا سید جعفر شیخ
الاسلام پسر دیگر آقا میرزا ابوالقاسم صدر العلماء که در فضل و ادب سرآمد اقران و در خط و خوشنویسی هم شهره گشته
مشارالیه بالبنان و در عهد خویش ثالث شفیعا و درویش بشمار می‌آمد دختر دیگر زوجه عموزاده خود مرحوم
آقا محمد باقر خاتم الوزراء ولد مرحوم میر محمد حسینخان بوده سومین دختر زوجه مرحوم میرزا علینقی رادمنش بوده که
والده مرحومان میرزا محمد خان قراد و میرزا رضا خان باشد و شاهزاده‌ها بشغل لشکری و خدمت بعض شاهزادگان
و ابناء عظام سلطنت و غیره اشتغال داشته‌اند تا درگذشتند دختر چهارمین منکوحه مرحوم میرزا ابوالقاسم و کیل الرعایا
نطنزی خالوی مادر این بنده نگارنده بوده که از مشاهیر اعیان و اشراف و سادات جلیل النسب اصفهان
و از اجداد مرحومان میرزا باقر و میرزا صادق از وزرای سلاطین صفویه بوده است و مرحوم میرزا ابوالقاسم وکیل الرعایا
از بطن مشارالیهما یک پسر بنام میرزا سید محمد وکیل الرعایا و چند دختر داشته و ذکر نام و شرح خدمات و مقامات آنها
در این وجیزه گنجایش ندارد

اولاد مرحوم حاجی میرزا مهدی که جد نگارنده است سه پسر و هفت دختر بوده که بسن کبر رسیده اند
(ذکور) (۱) مرحوم میرزا محمد علی (والد نگارنده) (۲) مرحوم میرزا محمد تقی (۳) مرحوم میرزا عبدالکریم
و هر سه برادر خاصه مرحومان میرزا محمد علی و میرزا محمد تقی خط نستعلیق و تحریر را بسیار خوش و شیرین مینوشته و از کرام

از این دختر دو نفر دختر و دو پسر شیخ الاسلام
هم یکی با آقا محمد صادق
و دیگری با میرزا علینقی خان
پسر مرحوم میرزا اسمعیل خان
و پسر بزرگ زاده جناب
اولاد خود شده

میرزا محمدعلی کتب عدیده بخط نستعلیق خوش نوشته و از وی بیادگار مانده است و از ادبیات و علوم ریاضی
و نجوم و غیره نیز بهرهٔ وافی داشته و با اینکه در سلک عمال محترم دولت بوده مسلک تصوف و عرفان
پیموده خصوصاً مرحوم میرزا محمدتقی مدتی عمر خود را با اقطاب دراویش و اهل حال بسر برده و
پیر طریقت این سلسله سر سپرده بود

بعض بسیاری از رجال این طایفه بی شیبان چنانکه در ذیل ذکر های بعضی از ایشان اشارت خواهد شد
مجالست اهل حال و مؤانست ارباب فضل و کمال عادت و رغبتی تمام داشته و دیار و منازل ایشان
غالباً محط رحال اهل حال و ذوات فضل و رجال و شعرا و ادبا و متصوفه و عرفای جلیل و دراویش و ابناء سبیل
بوده و از احسان و اکرام آنان هیچگاه فروگذار نمی نموده اند چنانکه مرحوم اصلت این طایفه با خانواده
قطب العارفین قدس سره [illegible] مرحوم رضوان جایگاه حاج محمدحسن نائینی رحمة الله علیه یمن نسبت
بوده یعنی مرحوم میرزا آقا محمد اسمعیل سلیل جلیل آنمرحوم سمت مصاهرت مرحوم میرزا محمدکاظم نبیره
مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن را داشته و مرحوم قرة العرفاء و رکن الاصفیاء حاج محمدعلی معروف به میرزاده
و اخوان ایشان از اولاد مرحوم آقا محمد اسمعیل از بطن عمه زاده بنده نگارنده بنت مرحوم میرزا محمد
کاظم بوده اند چنانکه در ذیل این وجیزه ذکر نام هر یک در مقام خود خواهد شد

(اناث) بنات مرحوم حاجی میرزا مهدی که بیش کبیر نبیره هفت تن بوده اند از اینقرار یکی متعلقه مرحوم میرزا احمد
غفاری جد مرحوم فرخ خان امین الدوله که مشارالیها از مرحوم میرزا احمد سه اولاد داشت دو پسر یکی مرحوم
محمودخان جناب الملک دیگری مرحوم میرزا رضاخان مترجم زبان فرانسه و سالها در فرنگ مشرف و شغل
تحصیل و تکمیل السنه و فنون عصر جدید بوده است و یک دختر و از علامات محترمه مرحوم فرخ خان امین الدوله
و زوجه مرحوم میرزا محمدعلی آقا والد مرحوم میرزا زین العابدین ابن امیر محمدحسین خان سابق الذکر بوده است) دختر دیگر منکوحه
عمو زاده خود مرحوم میرزا زین العابدین وزیر و بیگلربیگی فارس والده میرزا محمدعلی آقای سابق الذکر بوده است دختر دیگر نیز
زوجه عمو زادهٔ خود مرحوم میرزا ابوطالب والد مرحوم امیر محمدحسین خان و دیگری منکوحه عمو زاده دیگر خود مرحوم میرزا

احمد ادیب

احمد ادیب سابق الذکر یکی دیگر چنانکه از پیش اشارتی رفت زوجه مرحوم میرزا محمد کاظم نوه عموی خود مرحوم
آقا محمد صادق والد مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن دختر دیگر متعلقه مرحوم عبدالله خان غفاری عموی مرحوم فرخ
خان امین الدوله بوده و از وی سه اولاد بهم رسانیده دو پسر یکی مرحوم میرزا احمدخان عمید الممالک که او نیز
دارای اولاد چند از ذکور و اناث است دیگری مرحوم مصطفی قلیخان که از طبقه اعیان گرد آورده در عهد
ناصرالدین شاه مرحوم بفرنگ رفته و تحصیل کرده مراجعت نموده بود در جوانی مرد و زندگانی نمود و یک دختر
آخرین دختر مرحوم حاجی میرزا مهدی نیز منکوحه عمو زاده خود مرحوم سلیمان خان خلف مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن بود

(اما طبقهٔ ثانی و ثالث) (از اولاد و احفاد) احفاد و نبایر مرحوم امیر محمدحسینخان از اینقرار است
مرحوم حاجی محمدجعفر از فحول علوم بلا عقب بوده است و از مرحوم میرزا زین العابدین وزیر شاهزاده فرمانفرمای فارس
دو پسر بوده یکی مرحوم میرزا محمدعلی معروف به (آقا) و پیش اشارتی بنام وی شد از بطن عمه نگارنده و صاحب خطوط
و ربط کاملی در فن ترسل و از منشیان معتبر دولت و پیوسته در دربار سلطنت وجهه تمامی در خراسان
شغل و عملی مامور و مشغول خدمت و دارای کمال عزت و شرف و مکانت بوده است پسر دیگر مرحوم میرزا
نصرالله و از کثیر بوده است از مرحوم میرزا محمدعلی آقا دو پسر و دو دختر مخلف مانده بود پسر اکبر (مرحوم میرزا موسی
خان) منشی رسائل دولتی دو دختر کبری زوجه مرحوم میرزا رضاخان مترجم زبان فرانسه سابق الذکر عموی مرحوم فرخ
خان امین الدوله بود این پسر و دختر از منقطعه حرم سابق بوده اند و از مرحوم میرزا موسی خان هم اولاد ذکور
برده که اکبر و ارشد آنها از زمانی دیر بعلم تشیید بصنعت و شغل قلمدان سازی اشتغال داشته است دیگر
از سایر اولاد و اعقاب آنمرحوم از ذکور و اناث اطلاعی ندارم یکی هم از فوت مرحوم میرزا موسی خان جمعی
اعقاب و بعضی اقارب و منسوبان اینها در خراسان داشته انتقال بآنجا نموده و از طهران قطع علاقه کرده اند
پسر دیگر مرحوم میرزا محمدعلی آقا (مرحوم میرزا علی محمد) که او نیز جزو منشیان سابق دولتی بود در اواخر عمر بمرض
فالج مبتلا و پس از یکی دو سال در عنفوان جوانی بدین مرض درگذشت و یک خواهر کوچک وی که او هم در صغر
سن بمرض دیفتری (خناق) فوت کرد این دو ولد از بطن مرحومه حاجیه عمه مرحوم فرخ خان

امین الدوله که دختر عمهٔ بندهٔ نگارنده بود بردند چنانکه در فوق ذکر محترمه‌اش را نموده شد (از مرحوم میرزا نصرالله روحانی امین خلف مرحوم میرزا زین العابدین وزیر گویا فقط دو دختر بوده که دختر کبری زوجه پسر عموی خود مرحوم میرزا موسی خان منشی رسائل سابق الذکر بوده است اگر اولاد ذکوری هم از مرحوم میرزا نصرالله بوده در صغر سن در گذشته است منبه را از آن اطلاعی نیست

دو دختر دیگر او زوجه مرحوم میرزا محمد حسین خلف مرحوم میرزا محمود بن میرزا احمد ... نوه عموی خود بوده است

از مرحوم محمد کاظم خان مستوفی والد مرحوم میر محمد حسین خان شش پسر و پنج دختر بوده است از قرار تفصیل ذیل

(اولاد ذکور) (۱) مرحوم فتح الله خان شیبانی (۲) مرحوم حاج محمد جعفر خان (۳) مرحوم محمد حسین خان (۴) مرحوم علی اکبر خان (۵) مرحوم موسی خان از بدایت عمر بزهد و تقوی و تقدس معروف و غالباً بطاعت و عبادت الهی مشغول بود تا اواخر حال اختلال دماغی بهم رسانیده در جوانی بدرود زندگانی نمود (۶) علی خان برتبت سرهنگی و خدمت اداره تلگراف نایل و در اواخر رئیس تلگراف کاشان بود تا بمرض فالج درگذشت

(اولاد اناث) (۱) زوجه مرحوم میرزا همایون معظم السلطنه والد مرحوم میرزا آقا خان غفاری عموی مرحوم فرخ خان امین الدوله (۲) حاجیه زوجه مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله غفاری والدهٔ مرحوم میرزا محمد خان اقبال الدوله و جناب اجل آقای علامه محمد حسین خان صاحب اختیار غفاری که در ذیل اجمالی از احوال ایشان نگارش می یابد (۳) متعلقهٔ عموزاده خود مرحوم میرزا علی خلف مرحوم میرزا ابوطالب ابن مرحوم میر محمد حسین خان که پس از فوت آن مرحوم بعموزادهٔ دیگر خود مرحوم میرزا محمد خان والد مرحوم آقا میرزا محمد باقر خاتم الوزراء مذکور در فوق شوهر کرد که والدهٔ آقا میرزا باقر خان مبین الدوله شد (۴) زوجه مرحوم آقا محمد حسین خان والدهٔ مرحوم میرزا محمد باقر خاتم الوزراء این دو اولاد ذکور و اناث مرحوم محمد کاظم خان همه از بطن مرحومه بنت مرحوم میرزا احمد غفاری عمهٔ محترمهٔ مرحوم فرخ خان امین الدوله بوده یک دختر دیگر هم مرحوم محمد کاظم خان از زوجه دیگر خود بنت عبدالرزاق خان حاکم کاشان (مرحوم عبدالرزاق خان چنانکه از پیش مسطور شد خالوی مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا مهدی دبیر محمد حسین خان بوده است) داشته و در صغر سن از دنیا رفته است

مرحوم ابونصر فتح الله خان متخلص بشیبانی در میان اولاد مرحوم محمد کاظم خان بدانشوری و هنر ممتاز بلکه در شاعری و سخن طرازی در عصر خود متفرد و بی انباز بود در کتاب مجمع الفصحاء مرحوم رضاقلیخان لله باشی ترجمت حال آن مرحوم را شرحی نگاشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است (فخر الادباء و النجباء ابونصر فتح الله خان ابن محمد کاظم خان بن محمد حسین خان رحمهم الله در آغاز جوانی بحضور شهنشاه مرحوم محمد شاه رحمه الله بار یافته بمنادمت و مجالست نواب ولیعهد مخصوص شد و با غالب شاهزادگان معاشرت گزید اکنون با نزوا مایل است در شعر مجید از شعرای فحول و استادان فصحای باستان و بلغای دوران است در تواریخ حالات خود شرحی نگاشته و نظمی بر آن تسطیر نموده بمقالات ابونصر شیبانی موسوم است و در نهایت خوبی است از اشعار قصاید او این ابیات تحریر شد (انتهی)

(قصیده)

از کوهسارها که ستردی نگارها — کاندون چو ساده سیم شدی کوهسارها

چون این وجیزه گنجایش ندارد بثبت همین یک بیت از اشعار آن مرحوم اکتفا شد (و من رأی من السیف اثره فقد رأی اکثره) حاصل اینکه مرحوم ابونصر شیبانی طبعی قادر و سرشار چون بحری زخار داشت و الحق مانند یک شعرای خوب ترکستان شعر می سرائید نثر را نیز شیرین و خوش می‌نگاشت کتابی نیز موسوم به (درج گهر و برج درر) مشتمل بر نظم و نثر از نتایج خاطر و نتایج خامه در مطبع رسیده که از جهت مطبوع است آن مرحوم نیز در سلک ارباب تصوف و عرفان و سالها در کسوت درویشی برده با فقراء و درویشان حال مجانست و مؤانست بکمال داشت چنانکه از بسیاری از اشعار و کلمات و مسلک طریقت و عقیده او معلوم است پس از طی شصت و اند سال از مراحل زندگانی مرض سکته بجهان جاودانی انتقال کرد رحمة الله علیه

از آن مرحوم پنج اولاد مخلف ماند دو ذکور و سه اناث پسر بزرگوارش (آقا علیخان) ملقب بنصرة الملک در شاعری و سخنوری از والد خود ارث برده مدتی در دیوان وزارت پست و تلگراف شغل عمده داشت

دفعلاً در اداره تحدید (از ادارات وزارت مالیه) مستخدم و در خارج از مرکز به یکی از ولایات
مأموریت   پسر دیگر (نصر علیخان) این هر دو یک دختر کوچک از یک بطن هستند   و دو دختر دیگر
که اکنون از این سه اولاد می باشند از یک بطن   دختر کبری زوجهٔ میرزا باقرخان معین الدوله عمه زاده
خود که شرح حال میرزا الیه ذیلاً در موقع خود نگارش می یابد   دختر وسطی متعلقهٔ میرزا احمدخان منتصر الدوله
صبیهٔ کوچک زوجهٔ میرزا علیخان ولد مرحوم میرزا علی اکبرخان ندیم باشی و نیز عمه زاده مشارالیهات
از مرحوم علی اکبرخان   پسر دیگر مرحوم مهدی کاظم خان هم دو دختر دارد که یکی منکوحهٔ مرحمت الله خان
غیاث الدوله غفاری خلف مرحوم میرزا مهدی علیخان مصدق الدوله عموزاده مرحوم فرخ خان امین الدوله
و دختر دیگر زوجهٔ میرزا یحیی خان که از اعیان و اشراف کاشان و اخوی آقای شریف الدوله (والی [illegible]
حالیه مملکت خراسان) است
(دیگر پسر از اولاد ذکور مرحوم مهدی کاظم خان بلاعقب بوده اند)

امّا نبایر دختری مرحوم مهدی کاظم خان سوای آنان که در جزو طایفهٔ شیبانی در موقع خود ذکر می شوند
از دختر کبرای مرحوم مهدی کاظم خان متعلقهٔ مرحوم میرزا همایون معظم السلطنه غفاری چهار اولاد است که به سن کبر
رسیده اند سه دختر و یک پسر دختر کبری زوجهٔ مرحوم میرزا هاشم خان شیبانی ولد مرحوم میرزا محمد علی ابن مرحوم
حاجی میرزا ابوالحسن. دختر وسطی متعلقهٔ مرحوم میرزا مهدی علیخان مصدق الدوله غفاری سابق الذکر والدهٔ غیاث
الدوله والده نصرالله خان   ولد سوم مرحوم میرزا آقاخان معظم السلطنه غفاری والد عبدالعلیخان [illegible] فخر
الممالک معروف به غفاری وکیل کاشان در مجلس شورای ملی در دورهٔ دوم انعقاد پارلمان ایران
مرحوم میرزا آقاخان معظم السلطنه شخصی عاقل و عالی و با رشد و قابل و غالباً یا معاون حکومت یا حاکم مستقل
ولایتی بود تا درگذشت   صبیهٔ کوچک مرحومهٔ مشارالیها که چهارمین اولاد است زوجهٔ مرحوم شیخ الاسلام
کاشان شد (که گویا بعد خود مشارالیهم به منصب و مقام محترم شیخ الاسلامی رسید و با مشارالیها نسبت
عمه زادگی و خاله زادگی داشتند)
از بطن دختر دیگر مرحوم مهدی کاظم خان که متعلقهٔ مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله غفاری بود چهار اولاد است که

ذکور دو

به حد رشد و کبر رسیده اند دو ذکور و دو اناث   پسر اکبر مرحوم میرزا مهدی خان قائم الدوله غفاری
سابق الذکر از رجال بزرگ دولت و عقلای ثابت الرأی کاشان و دانشمند مملکت آراسته به فنون ادب
خاصه در نظم شعر ماهر و قادر چنانکه غزلیات بسیار خوب از آن مرحوم شنیده شده و ثبت بعضی تذکره ها
گردیده است خط تحریر را نیز بسیار خوش و مطلب را سالم و سلیس و خوش بیان که مطبوع همه مترسلین عصر میشد
پس از سالها خدمت خاص حضور همایون سلطنت و ریاست خلوت همایونی و ریاست تفنگداران خاصه سلطنتی
و وزارت خالصه جات و تجارت و وزارت قورخانه و حکومت بعضی ولایات و ایالات معظمه مهمه
از قبیل حکومت کاشان و کرمانشاهان و اصفهان در این اواخر چند سالی به دو بملال خاطر اعتزال و فراغت از
خدمت دولت اختیار کرده و غالباً به فلاحت و زراعت خاطر را مشغول می داشت تا در سنه ۱۳۴۲ هجری
بدرود زندگانی نموده به سرای سرمدی و جوار رحمت ایزدی پیوست
پسر دیگر آقای غلامحسینخان صاحب اختیار غفاری سابق الذکر که امروز در سلک وزراء و امرای بزرگ دولت
منسلک و در فنون ادب خاصه خط و ربط خوش و انشاء کلام بر دقت مرام معروف و مکارم اخلاق
و حسن سیرت موصوف رسائل ایشان در حسن خط و لطف بیان سرمشق دبیران و مترسلین زمان است
شعر را نیز بسیار نیک و شیرین می سرایند از بدایت عمر شرف خدمت حضور همایون سلطنت یافته و ریاست
خلوت همایونی و ریاست تفنگداران خاصه سرکاری که از شغل و مناصب موروثی ایشان بود منصوب
و از آن پس پیوسته چه در دورهٔ استبداد و چه در عهد مشروطیت از وزارات بزرگ از قبیل وزارت
دربار اعظم و وزارت عدلیهٔ اعظم و وزارت جلیلهٔ جنگ برقرار و غالباً طرف شور و رئیس الوزراها
دولت یا حکومت و فرمانفرمائی یک از ایالات بزرگ مملکت از قبیل [illegible] طهران و فارس و کرمان و
خراسان منصوب و مأمور بوده و در این اواخر با اراده و میل خاطر چندی حسب الامر ریاست کابینهٔ خاصه سلطنتی را
اختیار و بوسیلهٔ این خدمت شریف قرب شئون همایون سلطنت را با هر شغل و خدمت و هر منصب و مقام ترجیح
داده بعد   و اکنون هم در سلک [illegible] خاص سلطنت شخص محترم ایشان طرف توجه خاص ملوکانه و بشرف [illegible]

خاص سلاله فرخ صفت

اما بنات دختر کبری اهلی زوجهٔ پسر عموی خود مرحوم محمد حسنخان ولد مرحوم فرخ خان امین الدوله بود و پس از
فوت آن مرحوم بحبالهٔ نکاح پسر خالهٔ خود مرحوم میرزا آقاخان معظم السلطنه غفاری سابق الذکر درآمده فخر الملک
غفاری سابق الذکر خلف آن مرحوم از بطن مشارالیهاست دختر دیگر اهلی زوجهٔ پسر عموی خود مرحوم فتح خان
ولد مرحوم فرخ خان امین الدوله بود و پس از فوت آن مرحوم بعقد ازدواج مرحوم محمد ابراهیم خان پسر دیگر مرحوم
فرخ خان امین الدوله درآمده معاون الدوله حالیه که از صاحب‌منصبان و مستخدمین وزارت جلیلهٔ خارجه
و هم در ادارهٔ جلیلهٔ تشریفات سلطنتی مقام شایسته‌ای دارد و بشاگردی و مقام مستوفیگری دارد از بطن مرحومه مشارالیها
و بسمت مصاهرت اهلی صاحب اختیار غفاری سلطنه خود را دوشیزه دارد دختری نیز از بطن آن مرحومه دارد از صلبی مرحوم
فرخ خان که نخستین اولاد مرحومه مشارالیهاست در حبالهٔ نکاح نظام السلطنه نوهٔ مرحوم میرزا ابوالحسن
طهران مستشار که از خواتین و نسوان محترمهٔ این طایفه است

از مرحوم آقا محمد باقر خاتم الوزراء ولد مرحوم میر محمد حسینخان چنانکه در فوق اشارت رفت دو پسر بوده
یکی مرحوم آقا محمد حسنخان و دیگری مرحوم میرزا محمد خان و سه دختر صبیه رزان بنات منکوحهٔ مرحوم میرزا ابوالحسن خان
ولد مرحوم حاجی میرزا ابو... وزیر شیراز سابق الذکر که دو دختر بوده .... که هرسه فوت شده
آقا محمد حسنخان و میرزا محمد خان نیز هنرمند و صاحب خط و ربط و از شعر با بهره بودند خصوصاً آقا محمد
حسنخان اشعار خوب و عالی بسبک عرفا و اهل حال از او شنیده شده است آن مرحوم نیز ایامی در کسوت درویشی و
اهل فقر میزیست سالک سبیل عرفان و سر سپردهٔ پیر طریقت و پویا و جویای راه حقیقت بود تا درگذشت
از آن مرحوم یک دختر باز مانده در حبالهٔ نکاح حیدر علیخان صارم السلطان نوهٔ خواهری مرحوم فرخ خان
امین الدوله است

از مرحوم میرزا محمد خان یک ولد ذکور بارشد قابلی مانده که آقا میرزا باقر خان مبین الدوله باشد مشارالیه
آراسته بمزایای هنر است خط نستعلیق و شکسته و تحریر را بسیار خوش و استادانه مینویسد و از ذوق ادبیات بهره

دارد

و در فن ترسل و تحریر منشآت و هم قلم استیفا و سیاق و دفترداری کامل دارد ابتدا بسمت منشیگری و سپس بوزارت
و پیشکاری مرحوم قوام الدوله چه در ادارهٔ خالصه جات دولتی و چه در حکومت کرمان و ایالت اصفهان اشتغال داشت و از
و بپاداش این خدمات مورد عنایت دولت آمده بمنصب استیفاء از درجهٔ اول و خلعت جبهٔ ترمه و ... مرصع و حمایل
سرافراز آمده و مدتی نیز رئیس کابینهٔ وزارت جنگ و چندی هم کفیل حکومت مازندران بوده و پس چند
سالی نیز در وزارت مالیه مستخدم و بشغل و خدمت امانت و ریاست مالیهٔ بعضی ولایات محروسهٔ ایران مشغول بود
از وی سه پسر و یک دختر بوجود آمده (پسر اکبر و ارشد میرزا علی محمد خان که از شاگردان فارغ التحصیل مدرسهٔ علوم
سیاسی و اکنون چند سالی است حسب المأموریه در دایرهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه مستخدم و بشغل و کار
خدمت است) پسر اوسط میرزا احمد خان که از شاگردان قابل مدرسهٔ دولتی دار الفنون بود و دو سه سال
قبل بواسطهٔ خودکشی و انتحار بدون باعث و موجبی معلوم داغ خویش بر دل والدین و هر بیگانه و خویش نهاد
پسر اصغر میرزا محمد علیخان که هنوز در مدرسهٔ سیاسی مشغول تحصیل است اما دختر که اکنون در عنفوان
شباب است در حبالهٔ نکاح میرزا هدایت الله خان معظم السلطنه خلف مرحوم میرزا علی اکبر خان ...
عمه زادهٔ خویش مستشار نام مشارالیه ذیلاً در رقم خود مذکور شود

از مرحوم میرزا ابوطالب ولد مرحوم میر محمد حسینخان چنانکه در فوق بنام وی اشارت شد یک پسر بود
میرزا علی نام که مادرش یکی از عمات محترمهٔ نگارنده بود مشارالیه در ادراک علم و دانش و آراسته بکمالات
صوری و معنوی و ظرافت طبع و مکارم ذات و محاسن بصدق ولی افسوس که در عنفوان شباب بکار
شراب و باده دستی برد رفته رفته چنان معتاد و مدمن خمر گردید که دیگر ترک آن تا آخر وقت
نتوانست گفت و آخر نقد عمر عزیز بر سر بیکاری نهاد مزاجش علیل و بیکباره منحرف از سلامت
گردید و زود نعمت زندگانی را بدرود نمود و از وی دو دختر باقی ماند دختر کبری بمرحوم میرزا علی اکبر خان
نیر سابق الذکر شوهر کرد که اولاد آن مرحوم تمام از بطن آن مرحومه است دختر دیگر بمیرزا ...
السلطان که از خانزادگان نجیب محترم کاشان است تزویج شده و از بطن مشارالیها ...

آمده است پنج ذکور یکی میرزا عباسعلیخان ناظم مرکزی بانک اقتصاد دیگری میرزا حسینخان (۳) میرزا مسعود خان
(۴) حیدر خان فوت شده (۵) علی اشرف خان و یک دختر زوجه میرزا حسنخان علیم السلطنه برادر
متراف دامغان است (یعنی در تاریخ تحریر این کتاب شش تن اکراف دامغان بوده‌اند بعد تغییراتی یافته است)
از مرحوم میرزا عبدالوهاب ولد دیگر میرزا محمد حسینخان که روی نوعا که اشاره شد در ایالت فارس لعاملی
عمده دکیلی مالیات بوده یک پسر و دو دختر بوده (از دختری مرحوم میرزا عبدالوهاب طلیع دری بزرگ چند
نفر برده‌ام) پسر اکبر مرحوم میرزا محمود و پسر دیگر مرحوم میرزا محمد ابراهیم مشارالیهما نیز دارای خط و ربط
معتنابه بوده‌اند یکی از دو دختر منکوحه عمزاده خود مرحوم میرزا نصرالله سابق الذکر والده مرحوم میرزا زین العابدین وزیر
و دیگری زوجه مرحوم میرزا اشکرالله خان والد مرحوم محمد هاشمخان مدیر عبدالرزاق خان سابق الذکر بوده است
از مرحوم میرزا محمود پسر کبیر میرزا عبدالوهاب سه پسر و دو دختر آمده پسرها (۱) میرزا احمد (۲) میرزا ابوالقاسم
(۳) میرزا محمد حسین که بعدها بلقب خانی معروف شد دخترها گویا یکی در قید باد (یکی از فرزندان میرزا کاظمی است)
یکی از معارف اتکی شوهر کرده و دیگری زوجه مرحوم حاجی میرزا آقاخانی معروف بار شیشکار که از کسبه کاران
محترم معتبر و گویا رئیس و ریش سفید آن صنف بوده گردیده است   از مرحوم آن میرزا احمد و میرزا
ابوالقاسم ولدان مرحوم میرزا محمود اکنون اولادی بوجود آمده و در قید حیات هستند ظاهرا میرزا رحم
مرحوم میرزا محمد حسینخان برترین فرزند مرحوم میرزا محمود که سالها متوطن و ساکن دار الخلافه طهران و مشغول
دیوان دولت نواب اداره حسابیه دار الخلافه بوده (تقریبا در چهل سال قبل مربوط خود فرزند بنیاد
حسابیه برقرار شده بود) پسری اکبر داشته بنام میرزا محمود خان نام که دارای هنر و لیاقت و سالها از
مستخدمین معتبر اداره وزارت پست ایران و صاحب رتبه مشتمل بها اعتبارات بود و تقریبا در
پنج شش سال قبل مرحوم شد ولد اکبر دارد که از آن مرحوم مخلف مانده که جانگیر دولت احمد خان نام است
سایر اولاد مرحوم میرزا محمد حسینخان نایب که از ازواج مختلف بوده از این قرار است (۱) طغان خان فرخ
(۲) میرزا صادقخان (۳) میرزا اسمعیل خان (۴) میرزا علیخان (۵) میرزا اصغر خان (۶)

محمد آقا مرحوم (۷) میرزا رضاخان بعض از این پسرها نیز دارای اولاد و اولاد ذکور و اناث
هستند میرزا صادقخان در اداره قزاقخانه مستخدم و قابل میرزا اسمعیل خان نیز در اداره قرقه مستخدم
و برتبه صاحب منصبی نایل میرزا علیخان در صنعت نقاشی و فنون مستظرفه ماهر و در هنر صنایع مستظرفه که
ورود رقم از تربیت شده‌ها مرحوم میرزا محمد خان کمال الملک نخستین استاد نقاش مشرق زمین است امروز
ناظم برقرار است اولاد مرحوم میرزا محمد حسینخان نایب شیبانی فی الحقیقه همه دانشمند و قابل اند دختر
از آن مرحوم مخلف مانده که هر دو در دایره معارف از نسوان معروفه و در بعض مدارس و مجالس نسوان شغل
تعلیم و تدریس بنات شغل داشته است
از مرحوم میرزا محمد ابراهیم پسر دیگر مرحوم میرزا عبدالوهاب یک پسر آمده بود و علامه محسنخان نام ملقب بمعظم الممالک که
جوانی بارشد و مشغول زرگری و خدمت اولیای دولت و چندی زمانی در خمسه و زنجان نایب الحکومه و دائی زاده خود
مرحوم میرزا احمد یحیی خان وزیر همایون (قایم مقام) ولد مرحوم فرخ خان امین الدوله در زمانی هم در دایره وزارت
پست ایران و غیره مستخدم بود و در این اواخر چند سالی بیکار و عاطل و وضع معیشت و زندگانیش قرارین
مختل تا پنج شش سال قبل بدرود زندگانی نموده رخت بسرای دیگر برد
دو دختر نیز از مرحوم میرزا محمد ابراهیم آمده دختر کبری اول به پسرخاله خود مرحوم میرزا علی محمد خان ولد مرحوم عبدالله خان
غفاری عموی مرحوم فرخ خان امین الدوله شوهر کرده از وی پسری همراه ناصر فتح خان نام که جوانی دارای
صنعت و هنر بود و در جوانی درگذشت و بعد از میرزا علی محمد خان شوهری دیگر اختیار کرد میرزا علیرضا نام از
مستخدمین اداره پست (یا راه آهن طهران) و سه چهار سال قبل مشار الیها از زحمات و متاعب جهانی
خلاصی یافته بسرای جاودانی انتقال نمود فعلا از آن مرحومه دختری کبیره با دو سه نبیره که دختر زادگان
وی‌اند باقی است دختر دیگر مرحوم میرزا محمد ابراهیم چون از بدایت عمر بواسطه عارضه آبله و غیره علیله و
ناقص الخلقه گشته بود در جوانی با ناتوانی در دوشیزگی رخت بسرای جاوید برد
احفاد و نبایر مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن نخستین ولد مرحوم حاجی غیاث الدین از این قرار است

(۱) مرحوم آقا محمد صادق اولین پسر مرحوم حاجی ابوالحسن فقط یکنفر ولد ذکور داشته موسوم بمیرزا محمد کاظم و از او دو ذکور
مرحوم میرزا محمد کاظم در اوقات شباب یک مدتی در دارالخلافه و دربار دولت بسمت منشیگری و بعضی دوائر دولتی
مستخدم و شغل خدمت بوده است و اولاد آن مرحوم آنچه کسی که بزرگ رسیده منحصر به دختر بوده است از ذکور یک پسر
داشته میرزا فرج الله (یا میرزا عبدالله) نام در اوان طفولیت یعنی زمانی که بعلت بیرقه شب تابستان بخواب آلوده بتمیز
از لب بام بسطح حیاط پرت شده و از آنجا بحوض آب در افتاده خفه و هلاک شده بود و روز پس از جستجوی زیاد جسد
او را از ته حوض برآورده بودند بالجمله بنات مرحوم میرزا محمد کاظم چنانکه از پیش اشارت رفت شد یکی بمرحوم آقا
محمد اسمعیل خلف مرحوم برادر حاجی محمد حسن نائینی رحمة الله علیه شوهر کرده مرحوم حاجی محمد علی میرزاده دبیر از اولاد و
احفاد آن بوجود آمده دیگری بمرحوم میرزا خلیل خلف مرحوم میرزا احمد ادیب (که ذکر آن در ذیل بیاید) شوهر کرده
مرحوم میرزا جهان و دیگر اولاد بوجود آمده و دختر دیگر بمرحوم میرزا بابای (برادر مرحوم میرزا عبدالله ادیب معروف
بقصیری که از وجوه معاریف کاشان بوده اند) شوهر کرده آقا میرزا فرج الله خان بنان السلطنه و آقا میرزا داود خان
و اخوات ایشان بوجود آمده اند بنان السلطنه از اشخاص کافی لایق است مدتی زمانی بسمت پیشکاری دوره ریاست
مرحوم حاجی غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون را در حکومتهای کرمان و خراسان و عربستان و دارالخلافه طهران
و غیره داشته و پس از وفات آن مرحوم هم در چند سال قبل چندی به پیشکاری ایالت خراسان مأمور و منصوب گشت
از جمله زاده های بنده نگارنده که دختر زاده های مرحوم میرزا محمد کاظم هستند یکی دیگر مرحوم میرزا هاشم خان بوده که
سالها از مستخدمین معروف و اجزاء معتبر محترم اداره تلگراف بود و چند سال قبل گویا در طهران فوت کرد

(۲) مرحوم میرزا احمد ادیب هفت پسر و یک دختر داشته بزرگترش مرحوم میرزا خلیل منشی باشی مرحوم سلطان مراد
میرزای حسام السلطنه در فتح هرات میرزا خلیل خدمات کرده در سرایش و نگارش نظم و نثر دستی داشته و در تحقیق کلام
بر وفق مراد و مرام از طراز اهل منشیان عصر خویش بوده است از وی یک پسر باقی است مرحوم میرزا جهان
که در فن تجارت هم او بود [illegible] زنش گردان و محصلین طبقه ثانی زاده که از ایران بارو پا رفته پس از تحصیل
و تکمیل فنون عصر جدید خاصه علم معدن شناسی بایران مراجعت کرده و پس از چندی در ماموریت خراسان بدست آمده

تحصیل

محصور و منحصر شد و از میرزا خلیل یک دختر نیز آمده و بمرحوم میرزا اسمعیل خان سرتیپ تلگرافخانه عموزاده
خود شوهر کرد و اولاد چند از ذکور و اناث بهمرسیده و در جای خود شرح داده میشود همینطور
پسر دوم مرحوم ادیب مرحوم میرزا اسدالله دو پسر و چهار دختر داشت پسر اولش مرحوم حاج میرزا
صدیق الممالک که در اوائل حال در اداره تلگراف بسمت سررشته داری شغل خدمت و پس از
چند سال در خدمت تلگراف مستعفی و بخدمت شاهزاده ظل السلطان بسمت استیفا نایل و بعد بکارگزاری و پیشکاری
بعضی ملایات از طرف شاهزاده معظم منصوب و کم کم بمقام پیشکاری آنحضرت حاصل نمود شاد الله
دختر داشت یکی با یلخان نوری شوهر کرده اولاد چند بهمرسانید دیگری بعقد ازدواج میرزا حسن خان
نصیر الملک عموزاده خود درآمد و اولاد چند از ذکور و اناث از وی بهمرسیده در جای
خود مذکور میشوند پسر دوم مرحوم میرزا اسدالله میرزا اسمعیل خان سرتیپ تلگراف است که دارای
پسر و هفت دختر می باشد و هر یک از آنها نیز صاحب بنات و بنین اند
سوم پسر مرحوم ادیب مرحوم میرزا ابوالحسن است (مادر این پسر عمه مرحومه این بنده نگارنده است که اولین زوجه
محترمه مرحوم ادیب بوده) از مرحوم میرزا ابوالحسن چهار پسر و یک دختر متخلف مانده است پسر اول
مرحوم میرزا محمد خان سررشته دار تلگرافخانه صاحب چهار پسر و دو دختر است که هر یک از این چهار
پسر تحصیل کرده و دانشمند و در یک فنی متخصص میباشند پسر بزرگ غلامحسین خان در شیمی پسر دیگر فتح الله
خان در میکانیک تلگراف پسر سوم اسدالله خان در طب و عبدالله خان ولد چهارم در تلگراف
امتیاز دارند و دو نفر دختر مرحوم میرزا محمد خان یکی بمیرزا فضل الله خان پسر عموی خود شوهر کرده و دیگری هنوز بی
شوهر است مرحوم میرزا محمد خان بسیار درویش مسلک و صوفی سیرت و صافی سریرت و خجسته اخلاق
و کریم الطبع و وارسته از قیود دنیویه بود
پسر دوم مرحوم میرزا شفیع خان اعتبار الملک که سالها در شرق و غرب و جنوب ایران بمهندسی و ممیزی
و پیشکاری مالیه مأمور و مشغول و از هر جهت کاردان و لایق بود از وی سه پسر و چهار دختر باقی است

پسر دوم‌اش غلامرضا خان دیپلمهٔ مدرسهٔ نظام بلجیک سرهنگ است پسر سوم صادق خان شاگرد مدرسهٔ
پلیتکنیک بلژیک در پاریس تحصیلات عالی کرده است پسر چهارم رحمت الله خان در مدرسهٔ فلاحت آلمان تحصیل
کرده و دیپلمه شده است دخترهای مرحوم اعتبارالملک یکی میرزا ابوالحسن خان پسر عموی خود شوهر کرده دیگر
متعلقهٔ سلیمان خان شریف الملک کاشانی است دیگر هم ضجیعهٔ میرزا اسد الله خان زرین‌گر دارن فارغ التحصیل
مدرسهٔ (سن سیر) و چهارمین آنها هنوز بی شوهر است

پسر سوم مرحوم میرزا ابوالحسن میرزا احمد خان سرتیپ معروف به شیبانی است که سالها در ادارهٔ وزارت جنگ
شغل و خدمت داشته است متدرجاً ملاکات عظیمه مأمور و در رتبه و منصب میرپنجی (سرتیپ اول) نایل و در دورهٔ (۵)
انتخابات پارلمان از طرف اهالی کاشان بوکالت آن ملت منتخب و برقرار و از رتبه و منصب میرپنجی
مستعفی گردید و پس از انقضای آن دوره نظر بحسن کفایت و سابقهٔ لیاقت و درایت مجدداً بخدمت وزارت جنگ
و ریاست دوایر عظیمه مانند مشهد و خراسان و غیره جلب و مأمور و اکنون مستعفی و با حقوق تقاعد است از او
سه پسر موجود است پسر اکبر میرزا ابوالحسن خان در روس تحصیل کرده تلگراف است پسر ثانی میرزا نصرالله
خان صاحب منصب تلگرافخانه است پسر سوم غلامحسین خان دیپلمهٔ مدرسهٔ (سن سیر) و صاحب منصب نظام است
چهار زبان میداند

پسر چهارم میرزا ابوالحسن میرزا محمود خان مخاطب بسلطان است در جزو روسای ادارهٔ تلگراف عجب اینکه
دوازده اولاد بهم رسانیده تماماً تلف شده و اکنون بلا عقب است یک نفر دختر مرحوم میرزا
ابوالحسن در حبالهٔ نکاح میرزا سعید خان معتدل الدوله پسر عموی خویش و صاحب بنات و بنین است

پسر چهارم مرحوم ادیب مرحوم میرزا طاهر بصیرالملک مستوفی دیوان اعلی است تمام عمر را بدولت
خدمت نموده در اوایل عهد شاه شهید (ناصرالدین شاه مرحوم) بمنصب استیفا و در آخر قسمت از شعب
عالیهٔ لشکری و کشوری بود که منصوب و تحت ریاست دفاتر بیوتات سلطنتی مانند کتابخانه و اسلحه خانه
و بلورخانه و غیره با وی و در دفتر استیفا صاحب عمل بود و گاهی بالنیابه بعضی ملاکات نیز ضمناً مأمور میشد

نتایج دانش آن مرحوم اینکه نخست کشف الابیات بر مثنوی مولوی نوشت و مرتب داد باقدام مرحوم محمد حسین خان علاءالدوله
با کتاب مثنوی بطبع رسید و پس از چندی کشف الآیات نیز بطرز و اسلوب مخصوص که از مبدعات خود آن مرحوم بود
بر قرآن مجید نوشت که بفهم عامه خیلی نزدیک و دارای کشف آیات بسیار سهل است و با قرآن مجید بترجمه و تفسیر
آن مرحوم بانی نگارش و طبع آن بود بطبع و انتشار رسید

بالجمله اولاد مرحوم بصیرالملک شش نفر ذکور و یک نفر اناث است از قرار ذیل
پسر اول میرزا منصور خان مستوفی که از چشم علیل و نابینا بود و دو سه سال قبل وفات کرد از وی سه پسر و دو دختر
مخلف ماند پسر اول محمد علی خان منصور السلطنه صاحب منصب نظام است پسر دوم عنایت الله خان شکوه
الممالک عضو وزارت فواید عامه است پسر سوم هدایت الله خان نیز صاحب منصب نظام است دخترها هر دو
شوهر کرده صاحب اولادند

پسر دوم مرحوم بصیرالملک میرزا عبدالله خان سرتیپ تلگرافخانه است همشیرزادهٔ مرحوم حاجی صدیق الممالک را
بزنی گرفته چهار نفر اولاد پیدا کرده در جوانی درگذشت

سومین فرزند مرحوم بصیرالملک میرزا سعید خان معتدل الدوله مستوفی دیوان اعلی است تحصیل علوم جدیده کرده
و معلومات مفیده حاصل نموده در علم و عمل مالیه و ممیزی متخصص گشته چندی بمعاونت وزارت جلیله
جنگ منصوب و در زمانی بممیزی مالیه بلاد شرق مأمور شغلی و یک دوره هم بوکالت مجلس پارلمان
برقرار بوده است یک پسر و سه دختر دارد پسرش میرزا ادریس خان ذکاء السلطنه در یک شعبهٔ مالیه
ریاست دارد در اروپا تحصیل علم حقوق و مالیه کرده فارغ التحصیل و متخصص گشته چندی هم در مدرسهٔ
علوم سیاسی معلم علم مالیه بوده است دخترهایش یکی متعلقهٔ آقا نورالدین خان مجیدالملک و صاحب بنات
و بنین است و دو دختر دیگر مخطوبهٔ فتح الله خان و صادقخان دایی‌زادگان خود میباشند
چهارمین پسر مرحوم بصیرالملک میرزا حسنخان بصیرالملک است تحصیل علوم کرده و مدتها بمعاونت وزارت
فواید عامه برقرار بوده یک پسر و پنج دختر دارد حسنخان پسرش در اروپا مشغول تحصیلات است از دخترها

یکی زوجه میرزا رضاخان معلم مدرسه علوم سیاسی است یکی دیگر متعلقه ذکاء السلطنه این دو خواهر صاحب
اولاد چند هستند سه خواهر دیگر هنوز در خانه میباشند

پسر پنجم مرحوم بصیرالملک میرزا محمود خان صاحب الممالک است که مرتبه‌ها در وزارت پست و تلگراف و
و نقل را متصدی بود سه پسر و چهار دختر دارد همه مشغول تحصیل میباشند

پسر ششم بصیرالملک میرزا خلیل خان صاحب الوزاره است که در تلگرافخانه متصدی ریاست کل و
ریاست کل محاسبات و محاکمات هر یک چندی بوده است دو پسر و دو دختر دارد پسرها و دخترها
همه مشغول تحصیل میباشند

یکنفر دختر بصیرالملک منکوحه اعتبارالملک است که شرح اولاد او از پیش گذشت

پسر پنجم مرحوم ادیب مرحوم میرزا عبدالرحیم دکتر درجه اول در تحصیل علوم و السنه خارجه خاصه در طب قدیم و جدید
رنج و زحمت کشید که میتوان گفت در فن طبابت علم او در ایران مشارالیه بالبنان بود یک دختر داشت که زوجه
صاحب الوزاره است و شرح حالش از پیش گذشت

پسر ششم مرحوم ادیب میرزا سلیمان خان مستوفی تلگرافخانه بوده در جوانی بمرض سکته درگذشت و بلاعقب ماند

پسر هفتم ادیب میرزا یحیی خان یاور تلگرافخانه بود یک دختر داشت که زوجه میرزا مهدی خان خبیر معظم است
و نام وی در محل خود نگارش میرود

دختر مرحوم ادیب یکنفر است که منکوحه مرحوم محمود خان حاجب الملک بود و از وی یک پسر داشت مرحوم میرزا
عبدالوهاب خان حکیمباشی دربار و یا تحصیل کرده و دانش کردانی ممتاز بود که از طرف دولت بفرنگ رفته بود و نیز در
جوانی بدرود زندگانی نمود و از وی یک پسر مخلف مانده بنام میرزا هدایت خان محتشم السلطان میباشد

(۳) پسر سوم مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن مرحوم میرزا محمدعلی بود اولاد ذکور وی هفت نفر و اناث دو نفر بودند
پسر اول مرحوم میرزا ابوالحسن خان بلاعقب بود دوم مرحوم میرزا فتح الله خان ندیم الدوله سرهنگ که سالها در
خدمت مرحوم سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بوده و در فتح هرات ملتزم اردوی سپاهی و همه جا مشهورات نمایان نموده بود

او در

از وی پنج پسر و سه دختر بوجود آمد پسر اول حبیب الله خان سرتیپ رئیس و کفیل کل ارکان حرب تحصیل کرده
اروپا و دارای معلومات و حقیقه از رجال کافی و لایق سلسله بنیشیان است پسر دیگر مرحوم ندیم الدوله حاجی
خان است سومین آنها میرزا محمدعلی خان در اداره گمرک مستخدم است دو پسر دیگر مشغول تحصیل میباشند
دخترهای ندیم الدوله یکی زوجه میرزا عبدالحسین خان وحیدالملک شیبانی که نام وی در مقام خود ذکر میشود دیگری زوجه
معین السلطنه که از مستخدمین معتبر اداره وزارت مالیه است و یکی دیگر متعلقه مهر علیخان یاور است
بعد از فوت مرحوم میرزا آقاخان معظم السلطنه غفاری بعقد ازدواج وی در آمده است

سومین پسر مرحوم میرزا محمدعلی مرحوم میرزا علی اکبر خان ندیم باشی است از ادبیات بهره و دارای حسن سیادت و لطف
محاورت بود از وی شش پسر و یک دختر متخلف ماند پسر بزرگش میرزا عباس خان یک دختر داشت که از اول
با وی نماند و در جوانی درگذشت پسر دوم ندیمباشی میرزا هدایت الله خان معظم السلطنه است که در مالیه مستخدم
سمت مصاهرت متین الدوله خالوی خود را دارد صاحب سه پسر و یک دختر است سومین پسر ندیمباشی
میرزا علیخان است دختر مرحوم فتح الله خان شیبانی را بزنی دارد و صاحب پنج دختر و دو پسر است
چهارم پسر ندیمباشی میرزا ابوالقاسم خان دختر نصرة الممالک ابن مرحوم فتح الله خان شیبانی را تزویج نموده
یک پسر و دو دختر از آن دارد پسر پنجم مرحوم ندیمباشی میرزا سیف الله خان متین السلطنه بلاعقب است
پسر ششم ندیمباشی علی اکبر خان یک فرزند دارد دختر مرحوم ندیمباشی زوجه نصر علیخان فرزند مرحوم فتح الله
خان شیبانی میباشد (پسری مرحوم میرزا علی اکبر خان ندیمباشی خاصه مرحوم میرزا عباسخان دارای ادبیات و صاحب خط و ربط

پسر چهارم مرحوم میرزا محمدعلی میرزا رضی خان بلاعقب بدرود جهان گفت

پسر پنجم میرزا محمدعلی میرزا هدایت خان نیز بلاعقب ماند و درگذشت

پسر ششم میرزا شکرالله سه پسر و یک دختر از او متخلف ماند پسر بزرگش میرزا جلال خان و پسر دیگرش میرزا
شهاب خان صدیق الوزاره ایشان دختر ازو صاحب اولاد چند هستند ولی پسر سوم آن مرحوم میرزا رضی خان بلاعقب
هفتمین پسر مرحوم میرزا محمدعلی میرزا سیف الله خان بوده نیز در جوانی بلاعقب بسرای جاودانی انتقال نمود

یکی از دو دختر مرحوم میرزا محمد علی زوجه مرحوم میرزا سلیمان مستوفی تلگراف عموزاده خویش و آن هم عقیم بود
پسر چهارم مرحوم حاج ابوالحسن مرحوم میرزا عبدالغنی یک پسر و هفت دختر داشت پسرش مرحوم میرزا
عبدالهادی که بشغل تجارت اشتغال داشت پس از دوری در اوایل شباب و اواسط عمر مفقود شده و در کشاکش اخبار
نشانی از وی نیافتند پسر دیگر که رحمت الله خان نام دارد و در ادارهٔ تلگراف بکار مهندسی
و سیم‌کشی مشغول است مرحوم میرزا عبدالهادی اولاد چند دیگر نیز از ذکور و اناث دارد دخترهای مرحوم میرزا
عبدالغنی هر یک شوهر کرده و صاحب اولاد هستند
پسر پنجم مرحوم حاج ابوالحسن آقا محمد اسمعیل اولادش منحصر بیک دختر بوده شوهر کرده است
پسر ششم مرحوم مزبور که سلیمان خان است از آن مرحوم سه پسر و دو دختر مخلف مانده پسر اکبر مرحوم میرزا ابوالقاسم خان بعد از مدت
صاحب دو پسر و یک دختر در جوانی درگذشت پسر بزرگش غفار خان چهار نفر اولاد بهم رسانیده هم در
جوانی بدرود زندگانی نمود پسر دوم مرحوم میرزا ابوالقاسم خان علیقلیخان است که در ادارهٔ تلگراف مستخدم و در تلگرافات
دختران مرحوم هم شوهر کرده صاحب اولادند پسر ثانی مرحوم سلیمانخان مرحوم محمد صادقخان خبیر صنایع
مستخدم هنرمند ادارهٔ تلگراف بود پنج دختر داشت همگی شوهر کرده صاحب اولادند
سومین پسر مرحوم سلیمانخان میرزا مهدیخان خبیر منتظم است که مفتش کل ادارهٔ وزارت پست و تلگراف و بلدیات
از طرف اهالی خوزستان در دورهٔ ششم وکیل پارلمان است چهار پسر و دو دختر دارد پسر بزرگش مصطفی
قلیخان ادیب تحصیل فنون و علوم کرده و صاحب معلومات گشته در ادارهٔ مالیه مستخدم است سایر
پسرها و دخترها نیز مشغول تحصیلند
نبایر و احفاد دختری مرحوم حاجی ابوالحسن هم اجمالاً از پیش ذکرشان شد دیگر حاجت باطناب نیست

(احفاد و نبایر مرحوم حاجی میرزا مهدی دوم یعنی ولد مرحوم حاجی غیاث الدین از این قرار است
از مرحوم میرزا محمد علی والد بنده نگارنده ولد اکبر مرحوم حاجی میرزا مهدی ولد ذکور سه نفر بوده که بسن کبر
رسیده‌اند (۱) مرحوم میرزا غیاث الدین ادیب (۲) این بنده نگارنده علیمحمد مجیرالدوله که مجملی از احوال

۱۱۲۳

خود را در خاتمه این وجیزه مسطور میدارد (۳) میرزا حبیب الله که کهتر از ما اخوان و مادرش حبشیه و
از جواری مرحوم پدرم بود در سن شباب باجازت مرحوم والدم با سرمایه نقدینه و مرکبی که بوی داده بود بعزم
سیاحت و کسب معیشت بهندوستان سفر کرده سالها در بلاد هند و بندر بمبئی اقامت داشت و
بتجارت روز میگذاشت پس از فوت مرحوم والد بر حسب اظهار و اصرار بعض اقارب و اقوام
خود (ان کم مصداق (الاقارب کالعقارب) بردند نه بنیت نیکی و احسان درباره او بلکه محض اضرار
با اقتضای بغض و حسد فطری او را دعوت باخذ میراث پدر نموده (در حالیکه مرحوم پدرمان در حال صحت
گفته بود من حق الارث هر چه هست باو بهم داده‌ام و از خود جدا نموده‌ام) از کار و حرفت و زندگانی تجارت
خویش باز داشتند بایران و بشهر کاشان مراجعت کرده پس از اخذ و استیفای حصه از مال و میراث پدر
از آمدن بایران بسی نادم و پشیمان شده و گفتار دیگر دلسوزان خویشان خیر اندیش را بچشم
ندید بالجمله چندی بار بطهران آمده بشغل نوکری ارباب دولت پرداخت و دیری نگذشت که ملک و ابزار
پدر را هر چه بود از نقد و غیر نقد تمام کرده عاقبت با سرمایه که داشت از مسافرت ایران مراجعت بهندوستان
نمود و در آنجا بود تا درگذشت بسیار باهوش و زیرک و زرنگ و در بعض صنایع و هنرها ماهر و بفنون نوکری
و خدمت نیز مربوط بود (اگر از او عقب و ولدی مانده است اطلاع ندارم)
دو پسر دیگر از مرحوم والد بوجود آمد که برادر بطنی این بنده بوده یکی مسمی بمهدی که بعد از مرحوم میرزا غیاث الدین
ادیب برادرم و دیگری عباس نام که بعد از این بنده متولد گردیده هر دو در طفولیت فوت کرده‌اند
مرحوم میرزا غیاث الدین ادیب مجموعه از فضایل و کمالات بود و در عصر خویش از نوادر رجال بشمار میآمد
در فنون عربیه و ادبیه کامل و در علوم عقلیه و نقلیه یعنی حکمت الهی و فقه و اصول و در ریاضیات و هیئت و نجوم
و در فن شعر و فن سیاق و دفتری نیز ماهر و در خط نستعلیق بدرجه اساتید و در شیرینی تحریر کم نظیر بود سالها در
دار الترجمه همایونی و دار التألیف دولتی مستخدم و در زمره اعضای محترم و برجسته مشغول ترجمه جراید و رسائل
و مجلدات عربیه و تألیف کتاب مستطاب نامه دانشوران ناصری بوده و چند جلد از مجلدات آخر

نامهٔ دانشوران تماماً تألیف حضرات ایشان و بقلم آن مرحوم نگارش یافته بعض از آن مجلدات بطبع رسیده و
بعض دیگر هنوز منطبع نگردیده است آن مرحوم گذشته از کمالات صوری در حسن اخلاق و زهد و
تقوی و قناعت و مناعت و توکل نیز متفرد بود و اواخر عمر خویش را متجاوز از دوازده سال در مشهد مقدس رضوی
با اهل بیت خویش ساکن و مجاور و در زهد اهتمام و پیوسته مشغول طاعت و عبادت و تا قدرت و توانائی
داشت غالباً قائم اللیل و صائم النهار بود تا در حدود سنهٔ ۱۳۳۷ هزار و سیصد و سی و هفت هجری که از مراحل
زندگانی متجاوز از هشتاد سال پیموده بود جهان فانی را بدرود و بجوار رحمت ایزدی و سرای سرمدی ارتحال
فرمود رحمة الله علیه متجاوز از ده اولاد ذکور و اناث خداوند بوی عطا فرموده که بعض از آنها در حیات
آن مرحوم در سن صغر و کبر درگذشتند آنچه از آنها باقی و مخلف مانده از بطن زوجهٔ اولی آن مرحوم که
بنت مرحوم حاجی میرزا محمد نوهٔ مرحوم عبدالرزاق خان سابق الذکر بود یکنفر ذکور میرزا محمد علیخان ذکاء
السلطان فرزند اکبر و ارشد آن مرحوم است جوانیست با ربع قابل و دارای هنرها و کمالات نسبت با اهل عصر جدید
از السنهٔ خارجه و ریاضیات خاصه فن حساب و هندسه و دفترداری و مالیات در مشهد مقدس خراسان متوطن و
در ادارهٔ مالیهٔ آن مملکت جزو مستخدمین قدیمی معتبر و پیوسته متقلد شغل و خدمتی از رشتهٔ مهمهٔ مالیه و بامانت و درستکاری
معروف است و چندیست با خانوادهٔ عماد الملک وکیل و حکمران طبس و قاینات هم که از خانوادگان
اصیل و امرا و خوانین جلیل خراسان هستند وصلت نموده و علاقه‌ای با آنجا هم رسانیده است و از زوجهٔ
مرحومه و متعلقهٔ جدیده تا بحال دو سه اولاد از ذکور و اناث دارد

دو نفر اناث که همشیره‌های بطنی ذکاء السلطان و در سن اکبر از مشار الیه هستند دختر بزرگتر متعلقهٔ
مرحوم حاجی میرزا اسدالله قوام التجار عمه زاده خود که همشیره زادهٔ آن مرحوم بود دارد و یک دختر بزرگ دارد
و همشیره دیگر ذکاء السلطان که متعلقه و زوجهٔ مرحوم میرزا فتح الله خان بصیر نظام سرتیپ توپخانه خاله زادهٔ این
بنده بود پس از فوت آن مرحوم بفرزند اکبر من بنده میرزا مهدیخان که ذیلاً در موقع خود ذکر و احوال او
خواهد شد تزویج شده است

واز بطن

واز بطن زوجهٔ ثانی مرحوم میرزا غیاث الدین ادیب که بنت مرحوم میرزا ابوالحسن خان خاله زادهٔ من بنده است سه اولاد مانده
ذکور دو نفر اکبر آنها میرزا ابوالحسن خان است جوانیست با استعداد و دارای خط در بطن است مدتی تحصیل فقه و
علوم عربیه و غیره نموده فعلاً از زیردست برادر مهتر خود ذکاء السلطان کم کم با کمال مرجع کار و دفترداری [illegible] دیگر ادارات است
واقع میشود و دیگری با علت مزاجی و ضعف دماغ مانع از این است که مستقلاً و مستمراً بشغل و کاری اشتغال داشته باشد و بطور اجمال
نام او [illegible] پسر کوچکتر میرزا عزیز خان جوانیست زیرک و با هوش و عاقل و متقی و از ابتدای عمر تاکنون تحصیل علوم و فنون متنوعه
در ادارهٔ عسکریه و نظام مستخدم و صاحب رتبه و مقام و اکنون در اروپا بشغل تکمیل تحصیلات و فنون نظامی است
و با چندی دیگر دیپلمه شده لا محاله مراجعت کرده در خدمات نظامی اشتغال خواهد ورزید

اناث یکنفر با هوش و فطانت از غایت هوش و استعداد از نتیجه تحصیل چهار پنج ساله در مدرسهٔ بنات مشهد مقدس
اکنون سنین چندیست که بمقام معلمی نائل و در سلک معلمات آن مدرسه دارای مواجب و حقوق است و بشغل تدریس و تعلیم
دختران است او را با خاله زادهٔ او شیر سلطان میرزا سید عبدالله خان صاحب منصب نظمیهٔ ادارهٔ نظام شرق ولد مرحوم آقا میرزا
سید حسین مستوفی وزارت انطباعات خالوی این بنده تزویج نموده و اکنون صاحب اولاد میباشند

اما بنات مرحوم میرزا محمد علی که اخوات بنده نگارنده باشند پنج تن بوده دو دختر از بطن زوجهٔ اولی مرحوم والد
که خانمه از پیش بسیارت رفته دختر مرحوم امیر محمد حسین خان عمو زاده والدم بوده دختر کبری مرحوم حاجی محمد رفیع تاجر
تبریزی شوهر کرده و از زاد و چهار دختر و یک پسر بوجود آورده اند که از آنها یکی فعلاً مباشر و حاضر نباشد از ذکور و
اناث موجود و اکثر جوانهای با رشد و قابلیت هستند خصوصاً دو تن از دخترزادگان آن همشیرهٔ مرحومه
یکی میرزا عبدالرحیم خان و دیگری میرزا رضا خان ولدان مرحوم حاجی میرزا محمد حسین تاجر و طبیب که هر دو بسیار خوب تربیت
شده میرزا عبدالرحیم خان در زبان انگلیسی و فرانسه و علوم جدیده خاصه فن دفترداری و ترجمه زبان انگلیسی خیلی
ماهر و کامل و میرزا رضا خان که از محصلین دیپلمهٔ مدرسهٔ دار الفنون ایران و حسن خط و تحریر و حسن تربیت و هوش
بین اقران ممتاز و مستثنی است هر دو در ادارهٔ وزارت مالیه مستخدم و پیوسته بخدمات و شغلهای مرجوعهٔ
مأمور و مشغولند

دو دختر دیگر که دومین خواهر غیر بطنی بنده باشد به مرحوم میرزا محمد علی ولد مرحوم میرزا علی اکبر نطنزی که خالوی والدهٔ
این بنده بود شوهر کرد (نسب شریف جلیل میرزا محمد علی نطنزی سابقاً در ضمن نسب برادرش مرحوم میرزا ابوالقاسم وکیل الرعایای نطنز
اجمالاً نگارش و معلوم شد) و از مشار الیهما پس از مردن چند پسر رشید فقط دو دختر باقی بود که از آنها نیز
بعضی نبایر و احفاد باقی هستند سیم دختر دیگر مرحوم میرزا محمد علی از بطن والدهٔ این بنده که از ذراری طیبهٔ سادات
خاندان سادات جلیل النسب و طرف ارادت و عقیدت جمیع ذراری کاشان بود بوجود آمده
مرحومه حاجیه که به مرحوم آقا میرزا بزرگ ولد مرحوم آقا میرزا محمد غفاری خالوی مرحوم فرخ خان امین الدوله شوهر کرد
مرحوم آقا میرزا بزرگ در صنعت نقاشی خاصه شبیه سازی ماهر و در عصر خود ثانی مرحوم میرزا ابوالحسن خان
صنیع الملک نقاشباشی و برادر کهتر المرحوم بود و از شبیه سازان مخصوص شاه شهید ناصرالدین شاه طیب الله
رمسه بوده از عهد ولایت عهد تا چندی از سنین اوایل سلطنت ملتزم خدمت و در سلک خدام خاص
خلوت همایونی بود بالجمله از بطن المرحومه و صلب المرحوم دو پسر هنرمند قابل بوجود آمد یکی مرحوم میرزا ابو
تراب خان که برتبت ممتاز سرهنگی نائل و نقاشباشی وزارت انطباعات و در صنعت نقاشی بسیار ماهر و
بالسنهٔ خارجه و بعضی فنون دیگر نیز مربوط و در وزارت انطباعات مستخدم بود ولی افسوس که در عنفوان
جوانی بواسطهٔ عدم نیل بعض آمال و امانی یا فقط از سوء قضای آسمانی مرتکب فعل انتحار گردید خود را بتریاک
مسموم و هلاک نمود و از وی فقط یک دختر باقی ماند در اوان مرحوم میرزا رضا خان با جد همشیره زادهٔ بنده
نگارنده در مقام خود ذیلاً ذکر میشود شوهر کرده و از وی اولاد چند از ذکور و اناث دارد که
در زیر تربیت و کفالت عم محترم خویش آقا میرزا محمد غفاری کمال الملک میباشند
پسر دیگر مرحومان آقا میرزا بزرگ و حاجیه همشیره نگارنده که حقاً مایهٔ سربلندی و مباهات خانواده و فامیل
خویش است میرزا محمد غفاری کمال الملک نقاشباشی خاص سلطنت و دولت ایران است که در عصر خود در
صنعت نقاشی علماً و عملاً در مشرق زمین بی نظیر و مانند یکی از استیدهای بزرگ اروپ است بلکه
میتوان گفت در صنعت شبیه سازی بر استید فرنگ نیز مزیت و برتری دارد و هرچه قرن بیاید و درگذرد نظیر

هم

هنر در صنعت وی بهتر و بیشتر معلوم عالمیان خواهد گشت از تعلیم مخصوص شخص همایون سلطنت در باب
مدرسه صنایع مستظرفه در حقیقه از موسسات شخص خود کمال الملک میباشد و معاونت وزارت
صنایع مستظرفه نیز تا این اوقات با مشار الیه بود و چون سنش بحد تقاعد رسید بر حسب قانون بمقرری
دولتی حقوق و وظیفه تقاعدی درجه و برقرار و از ریاست مدرسه و معاونت وزارت نزوله مستعفی
و از تکالیف خدمت در جمعیت کار فارغ البال و آسوده گردید
از وی سه پسر و یک دختر آمده دختر که بزرگترین اولاد اوست معقوده فرزند بنده نگارنده بود و قریب یک سال قبل
بمرض وبا درگذشته جوانمرگ شد پسر اکبرش میرزا معزالدین خان از دیپلمه‌های مدرسه علوم سیاسی و مستخدم اداره
وزارت مالیه و هنرمند و با استعداد و دو دختر دارای اولاد است پسر دیگر مرحوم از وی حسینعلی خان بود
که کمال استعداد و هنر و دانش و حسن خلق در عنفوان جوانی ... و قریب دو سال قبل نیز بدرود زندگانی
نمود پسر اصغر حیدر قلی خان است که او نیز باهوش و مستعد و در وزارت مالیه نیز مستخدم و صاحب
زن و فرزند است
دختر دیگر مرحوم میرزا محمد علی والدم دومین خواهر بطنی این بنده است که به خدمت مشهد مقدس رضوی ...
ارض اقدس حج و زیارت اختیار کرده است مرحوم میرزا محمد حسن ... ولد مرحوم حاجی میرزا محمد ...
نوه مرحوم عبدالرزاق خان حاکم کاشان شوهر کرده از وی سه پسر و یک دختر ... پسر بزرگترش مرحوم
میرزا ابوالقاسم که بجای مرحوم پدر مستخدم وزارت ... بود چند سال قبل در عنفوان شباب بمرض دماغ
مبتلا و از حلیه خرد عاری و عاطل و پس از مدتی معالجت ... قبل وفات کرد و از وی عقبی نماند
پسر دیگر میرزا عبدالحسین خان است که با هنر و در السنهٔ خارجه خصوصاً زبان انگلیسی ماهر و چند سال است در
ادارهٔ مالیه ... مستخدم و ... شغل خدمت و مأموریت و چند سالی است دختر زادهٔ این بنده را به حبالهٔ
میرزا علیخان ... همشیره زادهٔ خود ... صاحب ولد نیز شده است سومین پسر میرزا مهدی خان
که منشی قابل و دارای خط در ربط خوش ... اهل و عیال ... و تا این اوقات

که کارگزار بهای مهام خارجه متمکن نشده بود بمؤسسه که در بعضی ولایات سرحدی و چه در مرکز مشهد مقدس منشی کارگزاری بود

اما دختر همشیره که بزرگترین اولاد مشارالیها است مرحوم میرزا محمد حسین تاجر بلورفروش شوهر کرده و دارای چند
اولاد ذکور و اناث از آن مرحوم هست دختر کبرای وی زوجه میرزا احمدخان سابق الذکر فرزند این بنده بود چند سال
قبل در مشهد مقدس بمرض سل و دق که از والده مشارالیها مرحوم میرزا محمد حسین تاجر بلورفروش بارث برده بود
درگذشت و دختر دیگر منکوحه میرزا محمد علیخان خلف مرحوم حاجی سلمان فقیه است که از اعیان کاشان است و پسر
اکبر والده مشارالیها میرزا مصطفی خان است که جوانی عاقل و هنرمند و فعلا عضو اداره سجل احوال کاشان است
پسر دیگر میرزا احمد خان که او نیز در کاشان بکار مرحوم پدرش شغل تجارت مشغول است و کوچکترین پسر میرزا عزیز خان
که او نیز در کاشان است

پنجمین دختر مرحوم میرزا محمد علی که کوچکترین خواهر بطنی این بنده باشد مرحوم حاجی میرزا حبیب الله نظام التجار خاله زاده
خود که از وجوه تجار کاشان بود شوهر کرد و از آنها اولاد چند از ذکور و اناث بوجود آمد و آنچه از آنها
بحد رشد و سن کبر رسیده سه پسر و دو دختر بودند کبیر پسران مرحوم حاجی میرزا اسدالله قوام التجار بود که دو
سال قبل فوت کرد و چنانکه در پیش اشاره رفت از وی سه دختر و یک پسر هنوز در سن صغر و کبر
به اولاد قسم و شغل تحصیل است باقی مانده اند مرحوم حاجی میرزا اسدالله قوام التجار با السنه خارجه خاصه زبان انگلیسی
مربوط و عالم و در فنون تجارت در زمینه داد و ستد با تجار رب... در انگلیس و شهر لندن توقف و شغل تجارت نمود
پسر ثانی میرزا علی خان است که بسمت مصاهرت بنده نگارنده را افتخار داده و بسیار هنرمند و متدین و در خط و ربط
و در علم دفترداری قدیم و جدید و هندسه و حساب سیاق دفتری جلی و در زمینه ماهر و با السنه خارجه از فرانسه و روسی
نیز عالم و مربوط است چندی (در زمانی که این بنده بریاست عدلیه خراسان مأمور و منصوب بودم) بتصویب من بنده بریاست
دفتر عدلیه خراسان برقرار و بعد از آن چند سال بریاست دفتر تجارتخانه در دهی که از تجارتهای بزرگ معروف خراسان
بود مستخدم و مشغول بود تا چهار پنج سال قبل در بحبوحه انقلاب روسیه تجارتخانه مزبوره بعلت معامله و سروکار
با ممالک روسیه بود بر هم خورده خسارت عظیمی باد وارد و اساس تجارتش مختل گردید از آن پس میرزا علی آقا خان ناگزیر از
ادا

اداره و آن شغل منفصل و بعد از آن در تجارتخانه حاجی کاظم آقای تبریزی نیز بسمت دفترداری و ریاست
آن تجارتخانه مستخدم و از خود نیز مختصر شرکتی در سرمایه آن دارا الحال دارد و اکنون سه چهار سال است
از طرف آن تجارتخانه در روسیه و شهر مسکو توقف و مقیم و مشغول کار تجارت است و اولاد وی را آنچه
در قید حیات مانده دو نفرند یک دختر که چند سال است میرزا عبدالحسین خان سابق الذکر مستخدم اداره مالیه
خراسان همشیره زاده بنده و عمه زاده خود او است شوهر کرده و صاحب ولد نیز شده است و دیگر پسر
که مسمی بحبیب الله خان و اکنون تقریبا ده دوازده سال است در طهران با والده اش در خانه بنده توقف دارد
نظامی پدرسته مشغول تحصیل است خیلی خوب کار کرده و مشرف در تحصیل مقدم است
سومین پسر مشارالیها هم که سابقا ذکری از وی شد مرحوم میرزا احمد آقا است که تقریبا چهل سال از عمر او گذشته و عیال
در دوایر تجارتی مستخدم و مشغول عیال تجارتی بود چون مدتی بیکار گذشت که علیل المزاج شد و چنانکه در فوق نگارش
یافت تقریبا پنج سال قبل در ده سوال بستری جاده ارتحال و در غایت رشد و جوانی از نعمت این جهانی
زندگانی محروم و بسرای جاودانی انتقال نمود چهار اولاد از وی متخلف ماند پسری یک میرزا محمد آقا و دیگر میرزا
حسین آقا که چنانکه سابقا اشاره رفته شد در سایه تربیت و توجه کمال الملک عم ها در خور تحصیل هنر مشغولند
و دو دختر هنوز در سن صغر و در حجر پرورش و حضانت مادر خویش هستند

اما اولاد اناث مرحومه مشارالیها که بسن شباب و کبر رسیده اند یک منکوحه آقا میرزا علینقی خان تاجر پسر زاده
کمپانی (هودز) انگلیس خالو زاده این بنده بوده چند سال قبل در عراق عرب و عتبات عالیات بمرض
سل و دق مبتلا و در اوایل شباب داغ حسرت بر دل اقارب و حیات نهاده بدرود زندگانی نمود و از
او فقط یک دختر مانده که اکنون بسن رشد و جوانی رسیده و جا گیر ما در ستوده گوهر خود گردیده و چند سال است او را
بمیرزا سید حسینخان عمو زاده خود آقا میرزا علینقی خان ولد مرحوم آقا سید آقا کوچک امین التجار خالو زاده بنده
نکاح زناشوئی تزویج نموده اند و مشارالیها را نیز دختری متولد گردیده که اکنون قریب چهار سال از عمر او گذشته است
دختر دیگر زوجه مرحوم میرزا محمد آقا خان عمو زاده مرحوم حاجی میرزا حبیب الله نظام التجار بود که مشارالیه هم شغل تجارت

و بعد بخدمات دیوانی در چند اداره مشغول و اخیراً شغلش در خدمت مفتش وزارت جلیله داخله منصوب و برقرار
و با السنه خارجه از فرانسه و انگلیسی نیز قدری عالم و مربوط بود و قریب شش سال قبل در سن جوانی بمرض حصبه
درگذشت خودش رالهما نیز چندی بود علیل المزاج و مریض گشته بود و در این اوقات عارضه سل و
غایت ضعف بنیه فوت کرد از خودش رالهما چهار دختر مخلف مانده دو تن از آنها شوهر کرده و دیگر هنوز صغیره
و در خانه است

اما اولاد این بنده نگارنده آنچه فی التاریخ موجود و در قید حیاتند نه نفرند ذکور شش نفر اناث
سه نفر اما ذکور (۱) میرزا مهدیخان که بسیار هنرمند دارای دیپلمهای درجه اول مدرسه علوم سیاسی و دارای اطلاع
فنون متداوله عصر جدید از علوم عربیه و ادبیه و شرعیه (یعنی فقه) و ریاضیات و طبیعیات و تمام
تاریخ دوره عالم از قرون وسطی و ادوار و منطق و ادبی و جغرافی و دفترداری و السنه خارجه و حقوق بین الملل و
فن دیپلوماسی و غیره فارغ التحصیل و کامل و ماهر و اکنون قریب بیست سال است در چند اداره مستخدم یعنی
نخست در وزارت گمرک و پست و پس چند سال در وزارت عدلیه اعظم و از پانزده سال قبل تا کنون بخوشنه (?)
در وزارت مالیه شغل خدمت و در طرف این مدت قریب شش سال مأمور اداره مالیه خراسان گاهی در اداره
مرکزی مشهد مقدس و گاهی مأمور ریاست مالیات ولایات و تعیین مالیات جزء خراسان بعد و از آن پس اکنون چند سالیست
هم از اصفهان و در بار دولت آمده و در مرکز اداره وزارت مالیه شغل خدمت است از زوجه … کمال
پنج نفر اولاد بوجود آمده سه دختر و دو پسر دختر کبری بمیرزا حسنخان معین نایب معروف بصدیق که از ادارات …
شوهر کرده و تاکنون دو نفر اولاد از ایشان بوجود آمده یک پسر مرحوم به امیر مهر حسینیان و دیگری دختر
و دختر دیگر میرزا مهدیخان هنوز در خانه پدر و به تحصیل مشغول و تکمیل علم و هنر هستند اما دو پسرش را یکی
سمی بعلامحسنخان و دیگری علامرضاخان که هنوز از عهد صبی و صغر خارج نگشته و مشغول تحصیلند
(۲) میرزا حسینخان که پس از فراغت از تحصیل و دیپلمه شدن و تصدیق گرفتن از دار المعلمین ایران
قریب ده سال قبل از طرف دولت بخرج دولت برای تکمیل و تحصیل بعض فنون نظامی با هیئت منتخبه ببیرون

ایران

ایران باروپا رفته و در پاریس مدت ده سال مشغول تحصیل است و چند سال دیگر با شیر انشاء الله فارغ التحصیل گشته
مراجعت و بخدمت دولت اشتغال نماید
(۳) میرزا ضیاء الدین خان که در تحصیلات مدرسه علوم سیاسی را باتمام رسانیده و با این حال چندی دیگر تحصیلات
در علوم عالیه را نیز طی کرده فارغ التحصیل و دیپلمه شد و این پسر از حیث خود زیاد ترقی کرده از حالا قوه تصنیف و تألیف
و ذوق انشاء و تلفیق کلام و طبع شعر و خط تحریر شیرین خوش دارد و در رکاب آتش و هنر ابیه ترقیات کامله دارد و بسیار
تا قدری عالی چه خواسته باشد در السنه خارجه یعنی زبان فرانسه نیز خوب پیش رفته و در امتحانات غالباً بر اکثر بلکه بر تمام
اقران خود تقدم یافته و بجواز از طرف وزارت معارف نائل شده است و باینکه خلقتاً از ظرافت … قدری الکن
و در تکلم دچار لکنت بود هر چه بزرگتر می شود بالطبیعه بهتر و بیشتر است و مطلع رفع شود
(۴) میرزا نظام الدین خان او نیز در مدرسه علوم سیاسی مشغول تکمیل تحصیلات است و خیلی خوب پیشرفت کرده
در امتحانات برهان این دعوی و صدق این معنی ظاهر شده است (۵) میرزا حسام الدین خان اگرچه هنوز
در حد صباوت ولی صلابت عنصرش از سایر برادران بیشتر است بدین مناسبت پس از ختم تحصیلات ابتدائیه و متوسطه
در ابتدائیه و متوسطه در مدرسه نظامیه بمدرسه نظامی سپرده شده و در ضمن تکمیل تحصیلات فنون
نظامی را نیز تحصیل نماید و هنوز یک سال است مشغول است (۶) میرزا رکن الدین خان اگرچه هنوز بیش از
شش سال از عمرش نگذشته ولی یک سال است که بمدرسه میرود و مشغول تحصیل است کلاس تهیه را طی کرده و تازه داخل
کلاس اول ابتدائیه شده است

اما اناث دختر کبری که بزرگترین اولاد این بنده است چنانکه در پیش اشارت شد زوجه عمه زاده خود میرزا
علی آقا خان تاجر ولد مرحوم حاجی میرزا حبیب الله نظام التجار کاشانی است و تفصیل اولاد او نیز از پیش
نگارش رفت حاجت باعاده نیست
دختر وسطی زوجه میرزا مهر خان مهر الممالک معروف به رضائی مستخدم محترم وزارت جلیله خارجه بوده
عمه این بنده میباشد و از وی دو اولاد دارد (۱) دختری بسیار آراسته و لائق و تربیت یافته در مدرسه بنات که

امروز در اکثر فنون و علوم محصله بر امثال و اتراب خود بلکه از ربات حجال گذشته بر شاگردان ذکور و اناث رجال
مزیت و برتری دارد سه چهار سال قبل مشار الیها به میرزا محمد خان ادیب زاده کاشانی از اقارب و اقوام
این بنده و جوانی هنرمند و الدیق و دانش‌پرور و از مستخدمین اداری وزارت مالیه است تزویج شده و اکنون نیز
مشار الیها صاحب دو ولد گردیده اند

(۲) پسری مسمی به میرزا احمد خان که بحد رشد و بلوغ رسیده و شغل تحصیل و تکمیل علوم و فنون است و در زبان
انگلیس خیلی خوب پیش رفته

سومین دختر این بنده که قریب دوازده سال از سن او میگذرد مدتی است بمدرسه بنات معروف به (حسنات)
مرود تحصیل است و دوره شش ساله ابتدائی را طی کرده و امسال بسیری داخل کلاس اول دوره متوسطه شود بسیار با هوش و تیز
خاطر و زبان آور و نطاق است و در اکثر امتحانات شاگرد اول بوده و برترین جایزه را اخذ نموده است

از این اولاد بنده نگارنده دو پسر اکبر یعنی میرزا مهدی خان و میرزا حسینخان و دو دختر کبری از بطن زوجه اولی مرحومه این
بنده مرحومه بنت مرحوم حاجی محمد رضا خلف مرحوم حاجی محمد تقی کاشانی از ارباب و ملاکین معتبر محترم و صاحب مال و ابنیه و
آثار خیریه از قبیل مدرسه و مسجد در کاشان و از طرف مادر از منسوبان خود بنده بود و پنج دیگر از متعلقه
ثانویه حالیه این بنده که کریمه آقا سید شهاب الدین ضیاء الواعظین صفهانی گیلانی الاصل و صفهانی الوطن
از ذراری طیبه رسالت است و از طرف مادر با خود بنده منتسب و خاله زاده این بنده هستند که هفت نفر از
اولاد این بنده هم بعضی در طفولیت و برخی در اوان شباب فوت کرده اند

اما اولاد و احفاد مرحوم میرزا محمد تقی عم اکبر این بنده آنچه از اولاد آن مرحوم بحد رشد و کبر رسیده و درگذشتند
گویا هفت نفر بودند (۱) میرزا حسن معروف به میرزا آقا که صاحب خط و ربط قابل و در اوایل شباب
و میان در سن چندی شغل نوکری و سالی چند از خدام و کارگزاران مخصوص مرحوم اعتضاد میرزا علاء الدوله والی
کرمانشاهان و لرستان و سرحد دار عراق عجم بوده هم از آن بمین خاطر ترک نوکری و خدمت دیوان را داده
نموده در کسوت درویشی و فقر و سلک اهل تصوف و عرفان در آمد و به آن بنیان گنج حقیقت طی مراحل طریقت گشته
ن

تن را به ریاضت ساخت و پس از چندی از آن کسوت خارج و عادی و با لباس عادی و در سلک ادارات و اقوام
عود کرده باقی عمر را در فلاحت و در عین اشتغال و از نوبت و مجالست اکثر ابناء زمان کناره و اعتزال داشت تا در
طبعاً درویش مسلک و متواضع و وارسته از قیود و دار آراسته بمکارم اخلاق بود

(۲) میرزا علینقی گویا در اوان عمر چندی در مدرسه دار الفنون و بعد تحصیل کرده و دارای سلیقه گردید و چندی در سلک
نوکری و خدمت داخل و در عنفوان جوانی بلا عقب درگذشته است (۳) میرزا حیدر علیخان ابتدا در مدرسه
دولتی دار الفنون شغل تحصیل و پس از فراغت داخل خدمت تلگراف و مستر جاریاسطه حسن خدمات بار تبه
منصب سرتیپی امتیاز نائل گردید تا در حدود سنه یکهزار و سیصد و ده ۱۳۱۰ هجری در بروجرد و محال لرستان که مرز
در شغل سیم کشی و نصب خطوط تلگراف رد بمرض وبا درگذشت (۴) میرزا ابوالفضل خان پیوسته تحت
تلگراف مشغول و مامور بریاست و عضویت اداره تلگراف بلاد و نقاط مختلفه بود تا مرحوم شد این چهار
پسر با دو دختر از بطن زوجه اولی مرحوم میرزا محمد تقی بودند و دختر کبرای آن مرحوم به مرحوم میرزا هدایت الله خان برتبت
تلگراف که از اعیان و معاریف و نجبای قریه قمصر کاشان بود تزویج شده دختر دیگر گویا قبل از آنکه شوهر
کند فوت کرد پنجم پسر مرحوم میرزا محمد تقی میرزا مصطفی از بطن زوجه ثانی آن مرحوم بود او هم گویا در جوانی فوت کرد
زوجه ثانی مرحوم میرزا محمد تقی بنت مرحوم میرزا هادی بن آقا ذکریا برادر مرحوم میرزا عبدالله ارباب قمصری معروف بود بعض
اولاد دیگر از ذکور و اناث نیز مرحوم میرزا محمد تقی از بطن زوجه ثانیه همسر بنده که انها هم گویا در جوانی و طفولیت
درگذشته اند و این بنده اطلاعی درست از اسامی و احوال آنها ندارم

اما احفاد و نبایر مرحوم میرزا محمد تقی) **اولاد** مرحوم میرزا آقا **ذکور** پنجنفر (اگر زیاده از پنجنفر بوده اند
بنده اطلاعی ندارم (۱) مرحوم میرزا علیخان وحید الملک چندی در اوایل حال با اینجانب در دربار
مشغول تحریرات اداره وزارت انطباعات بود و توجهات مخصوصه این بنده تکمیل نمود خط تحریر را
بسیار شیرین و خوش مینوشت و در فن ترسل و انشاء مطلب نیز ورزیده و ماهر گردید پس از سقوط دولت بنده نزد
مرحومان حسنعلیخان نظام السلطنه و محمد حسینخان سعد الملک مانی کهنه فرنگی پذیرفته مستخدم و طرف اعتماد

و مرجع خدمات مهمه ایشان گردید و در همان اداره بود تا عارضه فتق ناگهانی در عنفوان جوانی درگذشت

(۲) میرزا علیمحمد خان متخلص به ثریا او نیز در بدایت حال نایب مناب و جانگیر مرحوم میرزا علیخان وحید الملک برادر مهتر خود گردید مدت چند سال با این بنده در سرای بنده بنگارش نوشتجات اداری و تسوید بعضی مقالات و مطالب جراید که از جانب من بنده املاء میشد روز و شب مشغول بود و در تربیت و تعلیم وی بسی رنج بردم و او هم الحق با استعداد و شوق خاطر کار میکرد و در ضمن این اشتغالات زبان انگلیسی را هم تحصیل مینمود تا در ظرف یکی دو سالی بواسطه فراغت خاطری که در منزل اینجانب از هر جهت داشت بخوبی فرا گرفت و در فن انشاء و نگارش مطالب نیز بکثرت ممارست مهارتی یافت در آن اوقات مرحوم طاهر آقای تبریزی مدیر و صاحب جریده روزنامه اختر منطبعه اسلامبول که میانه ایشان با حاجی میرزا مهدی بیک منشی تبریزی بهم خورده و تفرق شده بود از اسلامبول از این بنده یکنفر منشی بجهت نگارش روزنامه خواسته که بسلیقه خود انتخاب و برای او استخدام و روانه اسلامبول نمایم میرزا علیمحمد خان از این بنده خواهش و مسئلت نمود که او را باین سمت اختیار و روانه نمایم بنده هم قبول مسئلت و تمنای وی نموده او را با مکتوبی مبنی بر تعریف در حق [illegible] مخصوص و توضیح [illegible] و محترم روانه اسلامبول نمودم مشارالیه قلیل مدتی در اداره اختر بود و بعد [illegible] با هم موافقت نکرده از آنجا انقطاع نموده بمصر رفت و روزنامه موسوم به (ثریا) را استقلالا مدتی نگارش مینمود (باصطلاح سردبیر آن بود) بعد روزنامه دیگر موسوم به (پرورش) صاحبا استقلالا ایجاد نمود و مدتی بنگارش و نشر آن اشتغال داشت و روزنامه او در طبایع مطبوع افتاد تا عاقبت بمرض سل و دق مبتلا گردید و در عین جوانی در غربت بسرای دیگر انتقال نمود طبع شعر نیز داشت چنانکه این بنده را به قصیده مدیحه غرائی نموده و خوب سروده است

(۳) میرزا عبدالحسین خان وحید الملک از بدایت شباب برای تحصیل علوم متداوله عصر [illegible] رفت نموده و در مدرسه [illegible] مدارس عظیمه اروپا [illegible] چند سال مشغول تحصیل و تکمیل علوم متنوعه در [illegible] خارجه خاصه زبان انگلیسی بود و عجب اینکه از [illegible] نگارش جراید خارجه آنها در [illegible] بر همه شاگردان امثال و اقران خود به همه برتری و تقدم داشت پس از فراغ از تحصیل و [illegible] شدن [illegible] بار دیگر رفته مدتی در لندن

دار الملک

دار الملک انگلیس نظر بقوه که در زبان و مقالات بزبان انگلیسی داشت وقایع نگاری روزنامه طیمس انگلیس را که معتبرترین و معروفترین جراید آن مملکت است مینمود پس از آن بایران و دار الخلافه طهران آمده تا مدتی زمانی خبرنگاری و مدیریت روزنامه را از اینجا مینمود بعد چندی بوکالت مجلس شورای ملی ایران از طرف ملت منتخب و برقرار شد و چون مراتب دانش و علم و تربیت مشارالیه بر اولیای امور کاملا مکشوف افتاد بمقام وزارت ارتقا یافته چندی وزیر پست و تلگراف ممالک محروسه و چندی نیز وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه گردید و اکنون نیز حاضر و مستعد از برای هرگونه خدمات ملی و دولتی میباشد

(۴) میرزا نصرالله خان حبیب الملک فرزند مرحوم میرزا علیمحمد خان [illegible] از طهران و [illegible] بنده [illegible] در [illegible] بنگارش و در اداره وزارت انطباعات و روزنامجات دولتی بسمت منشیگری مشغول تحریرات و نگارش بود و ضمنا تکمیل دانش و هنر مینمود پس از آن چندی نگذشت که در وزارت امور خارجه مستخدم و [illegible] وزارت مشغول خدمت و گاهی بسمت کارگزاری مهام خارجه مامور [illegible] سرحدی و جلفا و گاهی بسمت قونسلگری بعضی [illegible] و نقاط خارجه مامور و اخیرا بمصر رفت و مأموریت یافته و فعلا در مرکز [illegible] اداره محاکمات وزارت خارجه موقتا برقرار است

(۵) میرزا عبدالله خان

شرح حال فرزندی میرزا ضیاء الدین خان برحسب طلوع دبیری و اراده نمود از این بنده نگارنده نوشته و خواهش
نموده است که عیناً در خاتمه این تاریخچه بنی شیبان ثبت و درج شود و چون مراد از آن چند سطر خلاصه
و اختصار ذکر نام اقوام و بنی اعمام از خاندان بنی شیبان است لذا اگر بنای طبع و انتشار این کتاب ان شاء الله
بشود باید خلاصه از این شرح در خاتمه کتاب مندرج گردد که متناسب و متجانس با تاریخ حال ایشان باشد

و هو هذا

(آقا میرزا علیمحمد خان مجیر الدوله شیبانی)

از فضلاء و ادبای معروف و دانشمندان نامی ایران در علوم عربیه و فنون ادبیه متخصص و در فن ترسل
و انشاء سخن و حلاوت قلم و بلاغت بیان مشهور و متفرد بین همگنان و اقران است چهل سال تمام در وزارت
معارف ایران خدمت نموده و مدت سی و پنجسال مسئولیت و نظارت در ریاست مستقله تمام
مطبوعات ایران و جراید و روزنامجات مطبعه مملکت با ایشان بوده و روزنامجات (ایران)
(اطلاع) (شرف) (شرافت) (مرآت السفر و مشکوة الحضر) و (خلاصة الحوادث) تمام در تحت
اداره خاصه و بقلم عالی ایشان نگارش می یافته و در خدمت دولت و دربار سلطنت ایران بقضای
دانش و درایت مدارج عالیه و مراتب سامیه تا مقام عالی عضویت مجلس وزراء دربار و دارالشورای
کبری دولتی ارتقا یافته و از بعض دول عظیمه خارجه نشانهای ذیشان برای ایشان آمده و با وجود بستگی
بدولت و قرب آستان سلطنت روزگاری دراز در دوره سخت استبداد که کسی را قدرت دم زدن
نبود از آزادی و حریت و حقوق ملیه و قانون عدل و مساوات و مساوی حقوق و استبداد
بصراحت یا کنایت حرفی بزبان آرد و بلکه اکثری از مردم هنوز ناگاه در بستر جهالت غنوده و گرفتار
کابوس غفلت و نادانی بودند و هرگز سخنی از حکومت مشروطه و دولت پارلمانی و آزادی و حریت ملیه و
حقوق متساویه بشریه نشنوده و جز تعبد محض چیزی ندیده بودند معزی الیه با وجود علاوه فضل و تحقیق مطالب
جانی و شداید مواخذات و مجازات دولت چه در جراید خارجه بواسطه آرتیکلها و مقالات مهیج القلوب

و محفوظ را امضاء و چه در بعضی جراید بالنسبه آزاد داخله از قبیل (اطلاع) در تحت پرده‌های مدهّطه که فقط معهودی از دانشمندان بصیر نکته سنج و جهان دیدگان سیرو ملیزه آزادی خواه قانون طلب ملتفت بودند پیوسته قلم و بیان ایشان صرف بازادی و حریت ملت و استخلاص وطن از سلاسل وجود جور و استبداد میشود و از فواید مساوات و محاسن قانون و مبادی و مفاسد اوضاع احوال داخله و صادرات اعمال ممالک و ملل متمدنه خارجه ملت خویش را اگر مسیدار و مصالح خود دانا و هشیار مینمود و رجال دانشمند دولت را که رفته رفته معتاد بعادات سیئه عصر خویش بودند نیز متنبه میساخت و در دوره استبداد صغیر که در آن اوان مجیرالدوله از خدمت انطباعات و معارف دلگیر و برکنار شده بود تا از زاویه کناره جسته و برحسب امر و تکلیف دولت بخدمت وزارت عدلیه اعظم مأمور و بریاست کلیه محاکم ابتدائیه حقوقی و جزائیه و خدمت قضائیه مدتی اشتغال داشت و نظر بحسن عقیدت و دوفور دانش و سلامت عقل و استقامت رأی و بی‌غرضی و خیرخواهی حقیقی دولت و ملت خویش در نزد پادشاه مخلوع (محمدعلی‌شاه) که باکثر خدام دولت و رجال ملت و وطن بدبین و بدظن بود او بصدق نیت و صحت قول و درای صواب و بی‌غرضی شناخته شده و مکانتی داشت چندبار برحسب وظیفه ملت‌خواهی و وطن پرستی خویش چنانکه معدودی از خواص حال مطلع بودند لوایحی مبنی بر حقایق امور و عقاید و نیات صالحه جمهور داشت با اینکه برای سلطنت از سعایت و اغوای مشتی نزدیکان و هواخواهان سریر سلطنت و شاراتا نهایت متعرض بهر اندیشه خود خواه جاه طلب دست داده و مرکوز ضمیر شاه بیچه و تحریض خاطر پادشاه با اینکه ناگزیر برای حفظ جاه و سریر سلطنت بایستی مساعدت با ملت نموده در باره قانون اساسی مصوب و اساس حکومت مشروطه را بدست خویش برپا و این نام نیک با افتخار را تا ابد در تاریخ سلطنت ایران دارد و اوراق جراید عالم برای خود باقی و مخلد گذارد و مغرضین فاسد العقیده بداندیش را از حواشی تخت خویش دور دارد و بعبارات لین و بیانات خوش نگاشته بعرض سریر سلطنت میرسید و تا از این معروضات پند آمیز وی آثار خوب و تصدیق و تحسین اعلیحضرت سلطنت واقع میشد ولی چون او در حقیقه منفرد و کمتر حاضر حضور بود و حمایت کنندگان

باقی دار

این عقیدت نیز خائنین و چه بخواه نا دخاد مین صادقت مآبی معتاد بکذب و مداهنه و فقرا معتقد و پیرو سلطنت را همواره حاطه داشتند و قوتشان بیشتر بود و عرایض و خطرات ایشان در مزاج سلطنت بیشتر اثر مینمود و هر یک بر لوایح و معروضات مجیرالدوله واقف و مطلع میشدند فوراً رای سلطنت را از قبول آن منصرف مینمودند (ولی جز این سخن در حق وی نمیتوانستند گفت که فلانی صافی عقیده و خوش باور و از کنه اوضاع و حقایق امور و سوء نیات ملت در باره سلطنت بیخبر است)

بالجمله مجیرالدوله پس از انقلاب اخیر و زوال دوره استبداد صغیر که دوباره حکومت مشروطه برقرار و مجلس شورای منعقد و مستقر گردید از طرف دولت بتصویب و انتخاب وزارت عدلیه اعظم بریاست عدلیه خراسان و تشکیل محکمه استیناف که تا آن زمان در آن مملکت نبود منصوب و مأمور شد و بموجب قدم ایشان که در هیئت مدیره دربار باغوای بعضی مغرضین و حصول سوء ظن بعض ملتمسین در باره مشارالیه بود و نیز در دوران محمدعلی‌شاه هم خیال با اصحاب و خدام سلطنت بوده است قطع نموده بعد در غیاب ایشان پس از رفع اشتباه از طرف مجلس شورای ملی در باره برقرار گردید و پس از سه سال ریاست عدلیه خراسان مراجعت بدار السلطنه نموده خواستند مجدداً معزی الیه را بریاست عدلیه یکی از ایالات بزرگ مانند آذربایجان و فارس و خراسان مأمور و منصوب نمایند خود معزی الیه نپذیرفت بعد برحسب امر و ابلاغ از طرف سلطنت و توصیه بعضی از وزراء عظام و توصیه و تقاضای علمای اعلام برای ریاست محکمه عالی تمیز نامزد و منتخب گردید و وزراء عدلیه و چون شخصاً به علاقه و ارتباط باین شغل داشت و مقام وزارت را برای خویش عارت و شغل ابدی و ثبات میدانست و طمع و ترقی بازگشت بهمان شغل سابق خود داشت امتناع و تعلل از تفویض آن شغل از مجیرالدوله نمود و بعضی مواد غیر قانونیرا نا دلپسند و ایراد آورد و درخواست شغل دیگر در اداره وزارت عدلیه بدل از آن بوی تفویض نماید معزی الیه هیچ شغل و خدمت دیگر با قبضای مناعت طبع در آن وزارت خانه نپذیرفت پس از چندی از طرف وزارت معارف و اوقاف در اداره دعوت و خواهش قبول عضویت مجلس شورای عالی معارف نمودند و معزی الیه پذیرفت و در دوره‌ای که در آن چهار سال تمام بود

از قرار صدور فرمان همایون سلطنت بدین شغل و خدمت اشتغال داشت

مجیرالدوله رسائل و تألیفات زیاد دارد و همه گواه بر مراتب فضل و دانش و خبرت و احاطت و ادبیت او

و مختصر صاف قلم و بیان و بر شیرینی و لطف سیاقت و حد بلاغت معروف و زبالها جاذب طباع است

و از مؤلفات معروفه وی کتاب تاریخ و جغرافیای مملکت سودان است و شرح احوال سلطنت خانواده محمد علی

پاشا در مصر و سودان و خروج محمد احمد متمهدی سودانی در اواخر قرن گذشته میلادی و گرویدن دراویش

و اعراب بادیه و محاربات عظیمه و غزوات کثیره او با سپاه دولت انگلیس و مصر در ظرف چند سال

تا خاتمت کار او و خلیفه وی که منتهی بفتح و غلبه دولت انگلیس و تصرف مملکت سودان بسرداری

جنرال کیچنر سردار نامدار آن دولت میشود قدری از این کتاب در فیلتون روزنامهای قدیم ایران

بطبع رسید و چون طالب زیاد دارد مقتضی است که سریعاً تمام آن بطبع و انتشار برسد دیگر از

تألیفات و ترجمه‌های ایشان رساله (امتناع شرب مسکرات) و (رساله لاتسرقت) در منع سرقت

که این دو رساله کراراً بطبع رسیده است و خلاصه (تاریخ جنگ چین با روس و ژاپون) که فقط بنسخه

از آن حسب الامر سلطنت قویم حضرت شهریار سرور مظفرالدین شاه طیب الله رمسه گردید و مجیرالدوله را

بجوایز و انعامات و عطایای کامله ملوکانه سربلند فرمودند و دیگر از تألیفات معزی الیه رساله نوروزیه

که در ذیل جراید بطبع رسیده است و ترجمه مقداری از جلد اول که مقدمه تاریخ ابن خلدون مغربی معروف

به (کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر) است و دیگر رساله (الاکتشافات الناصریه) که

نیز در ذیل روزنامجات ایران مندرج و منطبع شده است و بعضی دیگر از رسائل

امتیازات و القاب مجیرالدوله در دوره سلطنت مبذول شده از این قرار است (نشان درجه اول شیر و

خورشید و حمایل سبز که نخستین درجه نشان دولت علیه ایران است) (نشان تمثال همایون ناصرالدین

شاه مکلل بالماس از درجه اول) (انگشتری الماس حلقه) (جبه ترمه کشمیری شمسه مرصع باشرابه مروارید از درجه

سوم و دوم و اول سه ثوب که بتدریج مرحمت شده است) (نشان درتبه نظامی از رتبه سرهنگی

تا م

تا مرتبه امیر تومانی) (جبه ترمه و پالتوی ترمه کشمیری و شال ترمه خلعت ملوکانه متعدد)

امتیازات خارجه از دولت علیه عثمانی (نشان درجه چهارم مجیدی قطعه) (نشان درجه سوم مجیدی قطعه)

(منصب استیفا تا درجه اول) (رتبه عضویت دار الشورای دولتی و مجلس وزراء دربار اعظم) (عضویت

شورای عالی معارف) و از اشعار ایشان آنچه بنظر رسیده است برای نمودن درجه سخن سرائی و قدرت و غزارت

طبع سرشار ایشان نمونه در اینجا ثبت و درج میشود و هی هذه

خداست شوم — برای اینکه افکار بیشتر از این طول نکشد

اگر جناب آقای [illegible] پس [illegible] در [illegible] [illegible] تنبیهی شود

فقط [illegible] که در یک [illegible] قسمت آن خاتمه نبود

اگر خودمان [illegible] سبز باشد [illegible] باشد

سبز باشد [illegible] چاپ [illegible] آقای [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] است در این [illegible] است

افکار [illegible] که تا [illegible] [illegible]

امید است اینها برای مصرف این کتاب [illegible] باشد

[illegible]

۱۳۲۰

در بهمن ماه ۱۳۱۹ — در بهمن ماه ۱۳۲۰ — [illegible]

در [illegible] ۱۳۲۱ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]